

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_232236

UNIVERSAL
LIBRARY

ديوان استاد ابوالفرج رونی



ضمیمہ سال ششم
(مجلہ ارمنان)

بدونسان ارمغان

ملت عالم و هوشیار مصر که تنها ملت بیدار شرق از حیث علم و فضل در شمار است تمام کتب و دواوین شعرو ادب عربیه را بطبع رسانیده و اکنون هم از آن قبیل کتب در هر کجای عالم یافت بشود بهر قیمت و هر وسیله بدست آورده بطبع میرساند .

احیای زبان و شعر و آثار عرب در این قرن علم و ادب رهین همت ملت دانشمند مصر است و بس .

ولی در کشور نیم بیدار بلکه خواب زده ایران در قرن اخیر مخصوصاً بیست سال عصر مشروطیت و آزادی يك قدم بطرف این مقصد برداشته نشده و زمام داری جهال علما و عقلا را هم از اینکار باز داشته است .

در تمام دوره مشروطیت دیوان (استاد ابو الفرج) اول دیوانی است که از دخمه فراوشی خارج و در عالم طبع و نشر و حیات قدم گذاشته است . و اگر تشویق و ترویج ملت باما همراهی کند هر سال يك دیوان بلکه دود دیوان از اینگونه اساتید بزرگ باستانی را که سرمایه افتخار و نگاهبان زمان و سند قومیت و ملیت و عظمت ماست باتصحیح و تدقیق طبع و نشر خواهیم کرد برای امتحان بازار ادب در ایران پانصد نسخه علاوه بر مأخذ مشترکین ارمغان بطبع رسیده است و بقیمت نازل (یگتومان) بفروش میرسد هر گاه این پانصد نسخه در ظرف سه چهار ماه بفروش رسید دیوان نایاب (استاد جمال الدین عبدالرزاق اصفهانی) که در حدود ده هزار بیت از روی تمام نسخ خطی موجود طهران جمع آوری شده است بابهترین اسلوب بطبع خواهیم رسانید .

اگر طالب و مایل ترقی شعر و ادب و زبان خود هستید و میخواهید که در ایران هم مصر مانند علم و ادب باعلی مرتبه ترقی و تکامل برسد اینک قدم اول را در این راه بردارید (وحید)

دیوان
استاد ابوالفرج رونی

مصحح بمصحح

پروفسور چایکین مستشرق

مترجم اول سفارت شوروی روس در ایران

(ضمیمه سال ششم مجله ارمنان)

۱۳۰۴

مطبعة شوروی

بسم الله الرحمن الرحيم

در مدح سلطان گوید

❖ منسرح مجدوع ❖

ناصر دین راعی زمین و زمان را	غزو گوارنده بادشاه جهان را
هیچ مدبر نبوده هیچ قران را	آنکه چو اوتاقران وحکم قران است ^(۱)
پیشه نیارست ^(۲) کرد سایه آن را	درات اورایتی فراخت ^(۳) که خورشید
بشت بدو داد و باز تافت عنان را ^(۴)	هیبت او آتشی فروخت که دریا
قایم روحانیان ز بان سنان را ^(۵)	در سر رمحش فصیح یافت بتکبیر
قالب ثانی است راه کاهکشان را	تیغ جهادش بطول و عرض و بگوهر
بر تن افغان همی تنید فغان را	موکب منصور او هنوز بموهند ^(۶)

(۱) نسخه ۲ - آنکه چو اوتاقران حکم قران است - نسخه ۳ - آنکه چنوتاقران و بر قران است - این بیت در نسخه ۵ همچنین ثبت شده است و در نسخه ۶ نیز بهمین ترتیب ثبت افتاده است

(۲) نسخه م ب فراشت

(۳) نسخه ۳ و نسخه ۵ پیشه ندانست - نسخه ۵ - و ۶ ندانست

(۴) نسخه ۲ - روی بدو داد و باز یافت عنان را - نسخه ۳ پشت بدو داد و باز داد عنان را - نسخه ۵ - روی بدو داد و تافت بار عنان را - نسخه ۶ - روی بدو داد

(۵) در نسخه ۵ همینطور آمده - نسخه ۳ - قابل روحانیان ؟ م ف - قایل

(۶) نسخه ۲ - مهر از نسخه ۳ - موهند ج موهند نسخه م ب - موهند نسخه

۵ - بموهند نسخه ۸ - مهر از نسخه م ب - بر تن اعدای او تنید نسخه ۶ - بر تن اعدا همی در نسخه ۵ همینطور آمده است

کانش شمش رسیده بود بهرموز (۱)
 پیشه سرمایه بر ریاست او ماند (۲)
 پیش درش بر هلاک صادر و وارد
 عرصه شطرنج بود ظاهر سکنت (۳)
 لعب سوارش بشاهمات فرو کوفت (۴)
 برج حصارش رجول چتر ملک دید (۵)
 جوهر صفر است تیغ شاه که تیزش (۶)
 بر روی بقنوج ~~کرد~~ شعله عزمش
 رای زنی پیر بسود بر در ملهی (۷)

(۱) هرمز نسخه ۵ - بهرمز
 (۲) نسخه ۲ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۶ - پیشه هر پایه بر
 سیاست او ماند نسخه ۳ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند نسخه ۵ - پیشه هر پایه بر سیاست او ماند
 (۳) نسخه ۲ - چون ز نگینش تهی گذاشت مکان را نسخه ۳ - چون رمکیش
 تهی گذاشت مکان را
 (۴) نسخه ۲ - عرصه شطرنج بود ظاهر سرعت نسخه ۳ - عرصه شطرنج بود
 ظاهر سکنت نسخه ۵ و ۶ ظاهر سنگت
 (۵) نسخه ۲ - حرب در او قائمه دو فوج کران را نسخه ۳ - حرب در او
 قائمه دو فوج کمان را
 (۶) نسخه ۲ - لعب سوارش بشاد تاب (شاه مات) فرو کوفت نسخه ۳ - تف
 سوارش سپاه ماه پرورد

(۷) نسخه ۲ - آن دورمه گرک و آن دوپایه شبان را نسخه ۳ - آن دو رمه گرک
 و آن دو باد شبان را نسخه ۵ - آنکه بره گرگ و آنکه یابه شبانرا نسخه ۶ - آن دو
 رمه گرک و آن دو پایه شبانرا

(۸) برج حصارش رجول حر فلک دید نسخه ۳ - برج حصار رجول چتر ملک دید
 نسخه م ب - برج و حصار رجول چتر ملک دید نسخه ۵ - برج حصارش رجول
 نسخه ۶ - برج و حصارش دخول چتر ملک دید

(۹) نسخه ۲ - ۳ - کرد بسجده برهنه برهمنان را
 (۱۰) نسخه ۲ - جوهر صفر است تیغ که تیزش ؟ نسخه ۳ - جوهر صرف است
 تیغ شاه که برتن !

(۱۱) نسخه ۲ - داد بعرق رجولیان ضربان را نسخه ۳ - داد بفرق رجولیان
 ضربان را نسخه ۵ - داده بفرق رجولیان ضربان را نسخه ۶ - داد بعرق رجولیان ضربان را

(۱۲) نسخه ۲ - رای زنی پیر بود بر در ملهی ؟ نسخه ۳ - رای زنی پیر بود بر در ملهی
 نسخه م ب - رای زن پیر بود بر در ملهی نسخه ۵ - بر در ملهی نسخه ۶ - بر در ملهی
 (۱۳) نسخه ۲ - رای زنی پیر گفت رای جوانرا نسخه ۳ - رای زن پیر گفت رای جوانرا

- کامده ابری که برق زود گزایش ^(۱)
 وامده بحری که شاخ موج کهنش ^(۲)
 بر عدد لشکرش و قوف ندارند ^(۳)
 طاقت يك موج او کراست که طوفان
 خیزو خمی ده که گاه حمله صرصر
 رای بتدبیر بیر قلعه پرداخت ^(۴)
 چون طلب شه ره گریزش بر بست ^(۵)
 گنج روان را که مهر خازن او داشت
 سینه برش را که کوه موکب او بود
 ای بهر بر ملوک عصر مقدم ^(۶)
 بی تب لرزه بحر بکاه نیارد ^(۷)
 تیغ کمان برگشاد و تیر تو بسود ^(۸)
 جز تو که آورد پیل صد گله از غزو
- بفکند از پای حصن دیر ستان را ^(۹)
 بر کند از بیخ جرم کوه کلان را
 چهره گشایند یقین و کمان را
 صدیک آن بود و غوطه داد جهان را
 حبله جز این نیست خیز دان نوان را ^(۱۰)
 خم زدو پی کور کرد نام و نشان را ^(۱۱)
 نایژه بگشاد حوض رنگ رزان را ^(۱۲)
 پرده او ساخت رستکاری جان را ^(۱۳)
 کیش فدا کرد و سود یافت زبان را
 عصر بداغ تو یافت یکسر ران را ^(۱۴)
 دعوت حرب تو شرزه شیر زبان را
 تیر به تیر امتحان نکرد کمان را ^(۱۵)
 هریک از آن دام صد نهنگ دمان را

- (۱) نسخه ۲ - کامد ابری که برق دود گذارش ؟ (زود گذارش ؟) نسخه ۳
 کامد ابری که برق زود کرانش ؟
 (۲) نسخه ۲ و ۳ - بفکند از پای حصن دیر ستان را
 (۳) نسخه ۲ - وامد بحری که موج شاخ کهنش نسخه ۳ - وامد بحری که
 موج شاخ کهنش
 (۴) نباشد نسخه م ب و نسخه ۵ - نسخه ۶ - ندادند
 (۵) نسخه ۲ - چند حزین نیست مردان نوبران را نسخه ۳ - حبله جز این
 نیست جرزبان توان را !
 (۶) نسخه ۲ - رای بتدبیر بر قلعه پرداخت ؟ نسخه ۳ - رای بتدبیر عقل پرداخت ؟
 (۷) نسخه ۲ - خم زد پی کور کرد نام نشان را ؟ نسخه ۳ - خم زد ولی کور
 قام و نشان را !
 (۸) چون شه ره گریزش بر بست نسخه ۳ - چون طلب شه ره گریزش بر بست
 (۹) نسخه ۲ - نایره بگشاد حوض ریک روان را نسخه ۳ - نایره بگشاد حوض رنگرزان را
 (۱۰) نسخه ۵ - پرده او ساخت نسخه ۶ - پرده جان ساخت رستکاری جان را
 (۱۱) نسخه ۲ - عصر بداغ تو یافت اکثر آنرا ؟ نسخه ۳ - عصر بداغ تو یافت
 یکسر زبان را ؟
 (۱۲) نسخه ۲ - میغ (صنع) کمان برگشاده تیغ تو بستود نسخه ۳ - رمح کمان
 برگشاد و تیغ تو بسود نسخه ۵ - میغ کمان در گشاد تیر تو بگشود نسخه ۶ - میغ
 کمان برگشاد تیر تو بگشود
 (۱۳) نسخه ۵ و ۶ - تیر بتیر امتحان نکرد کمان را

مايه اعجاز دید شکل بیان را
دل زقیاس دل شجاع جیان را
عمر تو آراسته بهار و خزان را
عاقله حوت^(۲) والی سرطان را

مشکل غزو تو ذات عقل بیان کرد
تا نبود روز صکنه جستن و پیکار
دین تو آباد باد و ملک تو آباد^(۱)
کرده چو نامت بهر سفر که کنی رای

بیه رمل مخبون محدوف ۱۴ بیه

ملت از رایت او ساخته عونی بسزا^(۱)
جوق جوق از حشمتش تاختی برده جدا
زیر هر خار بنی شیرین کشته تنها
نه ز پیرامن^[۷] او گرد ربوده نکبسا
کوه از او خواسته زهار بتکرار صدا
بر سولانش پیل از همه جانب امرا
همه خردان و بزرگان فلک تا (چون) جوزا
همه خورشید پرستان جهان تا حرا
که همی (صهر) تو چون زیب دهد ملک ترا^[۱۱]
ز جنوب و شمال و زدبو روز صبا

شاه باز آمد بر حسب مراد دل ما
خیل خیل از خدمش تبعیه^(۵) کرده دگر
سوی هر مرحله راهی (بیمود) برده یکتا^(۶)
نه ز لشکر گره او خیمه بسوده صرصر
بحر از او داشته تیمار بیاباب بتک^[۸]
داده ناخواسته چون کیش فدا اهل فدا
بسته طالع بمیان بر کمر خدمت او
کرده خورشید پرستی به^[۹] از حشمت او
سر برارای ملک ابراهیم از خاک و بیین^[۱۰]
داعی دولت او بسپرد خاک همی^[۱۲]

- (۱) خرم (نسخه م ب)
- (۲) نسخه ۵ - عاقله روح ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو تن لقب ناصرالدین داشته اند نخست سبکتگین دوم مسعود ابن محمود
- (۳) ممدوح مسعود سوم
- (۴) نسخه ۶ - یافته
- (۵) نسخه ۶ - یافتنی
- (۶) نسخه ۲ - کشن ؟ نسخه ۳ - کسی نسخه ۵ - سوی هر مرحله راهی بیموده بکس
- (۷) نسخه ۵ و ۶ - پیراهم
- (۸) به تک - بتک | بعضم با | | بطک |
- (۹) نسخه ۵ و ۶ - بکه
- (۱۰) نسخه ۵ و ۶ - سر برارای ملک ابراهیم ای شاه و بیین
- (۱۱) نسخه ۱، ۲، ۳ - بجای صهر شاه دارد همچنین در ۵ و ۶ کلمه صهر تنها در نسخه م ب پیدا شد
- (۱۲) نسخه ۱، ۲، ۳ - بسپرد خاک همی که خارج از بحر است مگر بسپرد سکه (است) و بتشدید را خوانده شود نسخه م ب نیز « بسپرد خاک همی » دارد

برج هر حصن که ماند است بعالم عذرا
 گر مسلمان نشود گبرو یهود و ترسا
 اندر آرند بدستان نو آئین (به) نوا^[۱]
 اندر او بزند از گردن و گوش حورا
 تربیت^[۲] یافته نام و نظرت زین دوگوا
 شور هیجای تو نشانند روز هیجبا
 نکند پیشروش جز مژه شیر چرا^[۳]
 بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا^[۴]
 گفت این نیست مگر عهده لاحول ولا^[۵]
 نور خورشید کم آید بپهاو بضیا
 زیر چترت سر امساك پذیرد زهوا^[۶]
 حضرتی گردد چون غزنین بابرک و نوا
 راغها باغ کند یمن قدومت ملاكا
 بسته در دامن امروز تو دامن فردا
 نوشخوار از تو رعایا و ترا گفته دعا

منبر خطبه فتح سپهش خواهد گشت
 زاب شمشیرش طوفان دگر خواهد خاست
 سمر غزوش ترکان نوازن پس ازین
 در لفظش که به تکبیر ملایك بیرند
 ای چو برجیس و چو ناهید بنام و بنظر
 آن سپهری تو در آورد که آورد سپهر^[۷]
 رمة را که شبان باس تو و حفظ تو گشت^[۸]
 تا بشاهین تو بر بست قضا پر عقاب^[۹]
 قبضه چرخ تو شیطان میسود و بگریخت^[۱۰]
 زانکه در نور تو^[۱۱] در لافکه اوج و شرف
 سایه چتر تو نشگفت که چون خرمن ماه
 بمقام تو مقامی که در آن آسائی
 باغها راغ کند رنج قدوم ملکان
 کامران بادی در گیتی تا گیتی هست
 شادخوار از تو سلاطین و ترا برده نماز^[۱۲]

(۱) فقط در نسخه ۳ و ۵ و ۶

(۲) نسخه ۵ - تزکیت

(۳) نسخه ۱ - آن سپهری که در آورده که آورد سپهر ؟ نسخه ۲ - آن سپهری
 تو در آورد که آورد سپهر نسخه ۳ - آن سپهری تو در آورد که اورا سپهر ؟

(۴) نسخه ۱ - رمة را که شبان باشد و حفظ تو شود نسخه ۲ - رمة را که
 شبان پاس تو حفظ تو گشت نسخه ۳ - رمة را که شبان حفظ بود باس تو شد ؟

(۵) نسخه ۱ - نکند پیشروش جزمژه شیرغرا ؟ نسخه ۲ - نکند مشروش
 جز بزه شیر چرا ؟ نسخه ۳ - نکند مژه اش جز شره شیر چرا ؟

(۶) نسخه ۱ - تا بشاهین تو بر دست قضا پر عقاب ؟ نسخه ۲ - تاب شاهین قضا
 بر تو بردست عقاب ؟ نسخه ۳ - تا شبانی بر پشت قضا پر عقاب

(۷) نسخه ۳ بحجاب عدم از بیم تو در شد عنقا - این بیت فقط در نسخه ۲ دیده شد

(۸) قبضه چرخ تو شیطان میسود و بگرفت

(۹) گفت این نیست مگر عمد لاحول ولا - نسخه م ب گفت اینست

(۱۰) نسخه ۶ - از نور تو

(۱۱) نسخه ۱ - زیر چتر تو امساك ندارد زهوا ؟ نسخه ۲ - زیر چتر تو امسال

پذیرد زهوا ! نسخه ۳ - زیر چترت سر امثال بر برد زهوا ! نسخه ۶ - زیر چترت
 سر امساك پذیرد زهوا

(۱۲) نسخه م ب - و ترا گشته مطیع نسخه ۶ - و ترا گشته مطاع

گاه رای نوو روی تو بغزوو بهجهاد گاه گوش توو هوش تو برودو بقنا
خسروپهاو اثرهای بزرگت^(۱) کرده رستم و خسرو درمجلس انس تو ادا^(۲)

❦ خفیف ❦

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

❦ معتدل گشت باز طبع هوا ❦	❦ بادبان بر کشید باد صبا ❦
❦ جانور گشته صورت دیا ❦	❦ خاک دیا شد است پر صورت ❦
❦ بر تند گرد تن همی عمدا ❦	❦ شاخ چون کرم پيله گوهر خویش ❦
❦ سر ز پستی کشید بر بالا ❦	❦ سبزه اندر حمایت شبنم ❦
❦ گشت حامل بلؤلؤلالا ❦	❦ ابر بی شرط مهر و عقد نکاح ❦
❦ لؤلؤل نسا رسیده بر صحرا ❦	❦ اینک از شرم آن همی فکند ❦
❦ تا به بیند جمال خسرو ما ❦	❦ چشمها بر گشاده غنچه گل ❦
❦ تا کند بر کمال شاه دعا ❦	❦ پنجهها بر فراخت سرو سهی ^(۳) ❦
❦ آن فلک سیرت و ملک سیما ❦	❦ میر محمود سیف دولت و دین ❦
❦ سوی عدالش قضا بعین رضا ❦	❦ آنکه اندر ابد نظر کرد است ❦
❦ بر فلک پیش طالعش جوذا ❦	❦ آنکه اندر ازل کمر بسته است ❦
❦ همتش عالمی است از علیا ❦	❦ هیش جوهری است از آتش ❦
❦ هر کجا خوف اوست نیست رجا ❦	❦ هر کجا پاس اوست نیست خطر ❦
❦ گفت از این اصل گشته ایم جدا ❦	❦ سهم او رعد و برق را بنمود ❦
❦ چون کشد طبع او همی تنها ❦	❦ نکشد بار حلم او کونین ❦

(۱) نسخه م ب - بزرگان

(۲) اگر بیت نهم رایه این ترتیب بخوانیم که سر برارای ملک ابراهیم از خاک و بین که همی شاه نو چون زیب دهد ملک ترا آن وقت ممدوح این قصیده سلطان ابو سعد علاءالدوله مسعود بن ابراهیم محسوب میشود و معلوم میگردد که این قصیده باید یا در سال ۴۹۲ و یا در ۴۹۳ گفته شده باشد

(۳) نسخه ۱ - پنجهها برگشاده سروزسر نسخه م ب - پنجهها برکشیده سروزاز سر نسخه ۵ - پنجهها برکشیده سروزاز سر نسخه ۶ - پنجهها گشاده سروزسر

ای متابع ترا سپاه زمین	وی موافق ترا نجوم سما
گر ز مهر تو دانه ^(۱) سازد عقل	اندر آید بدام او غنقا ❀
ور ز جود تو مایه گیرد روح	ذات او صورتی شود پیدا ❀
تا بر آرد هزار لب همی ❀	در شبانروز گنبد خضرا ❀
همه امروز های دولت تو ❀	باز پیوسته باد با فردا ❀
دهر پیش تو مانده دست بکش ^(۲)	چرخ پیش تو گشته (کرده) پشت دوتا ^(۳)

❀ مضارع ❀

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم بمناسبت تعیین او بحکومت هندوستان)

شاهها نظام ملک و قوام جهانیا	با دولت مساعد و بخت جوانیا
چشم است بختیاری و در چشم نوریا ^(۱)	جسم است کامکاری و در جسم جانیا
چون ملت از رسول بیا کی ستوده ^(۲)	چون رحمت از خدای زنیکی نشانیا ^(۳)
گوئی دعائی آنچه بجوئی بدان رسی ^(۴)	گوئی قضائی آنچه بخواهی برانیا ^(۵)
گردون ترا سکالد کیخسروی همی	اینگ بنفذ والسی هندوستانیا ^(۶)
همت بلند باید کردن که تو هنوز	بر پایة نخستین از نردبانیا

- (۱) نسخه ۵ و ۶ - دام
- (۲) نسخه م ب - دهر پیش تو دست برده بکش نسخه ۵ و ۶ - دهر پیش تو مانده دست بکش
- (۳) نسخه م ب - چرخ پیش تو پشت کرده دوتا نسخه ۵ - چرخ پیش تو کرده پشت دوتا
- (۴) نسخه - و در چشم مردمی نسخه - و در چشم و دیده (!) نسخه ۵ - و در چشم دیده نسخه م ب - چشم است بختیاری و در چشم مردمی جسم است کامکاری و در جسم جانیا
- (۵) نسخه م ب - چون ملت رسول بیا کی ستوده
- (۶) نسخه م ب - چون نعمت خدای زنیکی نشانیا
- (۷) نسخه ۵ - گوئی دعائی آنچه بگوئی بدان رسی
- (۸) نسخه ۵ - گوئی قضائی آنچه بگوئی برانیا
- (۹) نسخه ۵ - اینک بنقد . برای دانستن تاریخ سرودن این چکامه نگاه کن بحواشی چهار مقاله ص ۱۴۴ - ۱۴۵ تاریخ تفویض حکومت هندوستان بسیف الدوله در سال ۴۶۹ هـ است المعجم ص ۲۸۴

هنگام تو کسی ملکا و توانیا^(۱)
 اندر هنر تمامتر از صد جهانیا
 در گوش او نهاد قضا این توانیا
 ناید ز همت تو مکر آسمانیا
 تا تو بشرط داد بهر کس رسانیا
 فرمان تراست گر دهی و گر ستانیا
 این شغل و این ولایت و این قهرمانیا^(۲)
 با عاملی و شخصگی و بهلوانیا^(۳)
 بر گرگ محرمی بود اندر شبانیا
 آید کسبون به بدرقه کاروانیا^(۴)
 گردد همی ز صولت تو صولجانیا
 چون گشت پیشه تبغ ترا پاسبانیا
 کس نعمتی بزرگتر از زندگانیا
 عز و بقا و مملکت جاودانیا^(۵)
 دولت نموده حکم ترا خوش غنایا

ایدون شنیده ایم که صاحبقران شود
 کز روی عقل یکتی اندر جهان ولیک
 دیدار خواست چشم زمانه ز قدر تو
 گر آسمان بدرد روزی ز هیئت
 اقبال خلق کرد بحکم تو کردگار
 اسباب نیکبختی در حل و عقد تست
 شکر آن خدای را که بجای تو باز بست
 باز آمدند با تو همه بندگان تو^(۶)
 اندر پناه عدل تو اکنون درین دیار
 دزدی که ره گرفتی بر کاروانیان
 بس گردنان که گردن چونگوی بردند^(۷)
 خواست حیلہ فتنه یسار گشته را^(۸)
 تا در جهان نیارد حاصل بسیم و زر
 پیوسته باد با تو و با روزگار تو^(۹)
 عالم شکسته خصم ترا در دل آرزو

﴿ هزج مکفوف مقصور ﴾

در مدح خواجه منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی صاحب دیوان عرض

امروز نشاطی است فره فضل و کرم را و امروز وفاقت عجب تیغ و قلم را

(۱) نسخه م ب - همنام تو کسی و تو گوئی همانیا نسخه ۵ - همنام تو کسی ملکاو
 توانیا با این بیت برابر کن دویست قصیده مسعود سعد سلمان را که آن هم در مدح سیف
 الدوله محمود سروده شده است

بسال پنجه ازین پیش گفت بوریحان در آن کتاب که کرد است نام او تفهیم
 که پادشاهی صاحبقران شود بجهان چو سال هجرت بگذشت تی وسین و سه جیم

۶۹

(۲) نسخه - هم شغل این ولایت هم ملک سانیا ! نسخه ۵ - این شغل این ولایت این قهرمانیا

(۳) نسخه ۵ - بستکان

(۴) نسخه و نسخه ۵ - آید چو بدرقه برد کاروانیا

(۵) نسخه ۱ - بس کرد ناله کردن گردون چو گوی زر ؟ نسخه ۲ - بس کرد ناله

کردن چون گوی او مردی ؟

(۶) نسخه ۵ - عا و قاع ، مملکت حاه دانیا

تقدیر همی وقف کند عرض حشم را
 زوبرك و نوائی است عرب را و عجم را
 شافی تر از او و فدی اثنای نعم را
 روحی است معین شده امثال و حکم را^(۱)
 صدریکه شکوهی است از او بالمش عه را^(۲)
 و افروخته طبعش بویا روی نعم را
 بر فرق زحل رفت^(۳) او سوده قدم را
 تیرش^(۴) زدل ملك بر آورده ستم را
 زو کس نیستیدی دینار و درم را^(۵)
 در خلقت آدم تقزودند شکم را
 خون خشک شد اندر تن ازوشاخ بقم را
 گوش از لغت خاطر او جذر اسم را
 باطالع خود جمع کند طالع جم را
 اصلی نبود فرهی حال ورم را

زیرا که در او بر شرف گوهر آدم
 منصور سعید آنکه بانعام و بافضل
 آن وفد جلالت که ز نعمت نرسیده است
 شخصی است حمید آمده در قوت و بسطت^(۱)
 چرخ که جهان نیست از او اختر جدش^(۲)
 افراخته رایش بعلما رایت رادی
 از اوج فلک همت او ساخته مرکب^(۳)
 تیغش^(۴) ز سر دهر بیرون برده ضلالت
 گهر مدح و ثنایا سبب کسب نبودی
 تا مائده جودش در کار نکرزدند^(۵)
 بر شاخ بقم خشمش او نا که بگذشت^(۶)
 گهر در سخن آید شنوا گرد لا لاش^(۷)
 حاسد نکند بر حسدش سودا اگر چند
 نوری ندهد روشنی کار حسودش^(۸)

- (۱) نسخه م ب - قدرت
- (۲) نسخه م ب - آمده
- (۳) نسخه ۲ و م ب - چرخ که جهان نیست از او اختر عزمش
- (۴) نسخه ۲ - صدری که شکوهی است بدو مالش خمر را جد یعنی شمس الکفایت
- ابو القاسم احمد ابن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود غزنوی و سلطان مسعود بن محمود . عم یعنی عبدالرزاق بن احمد پسر احمد میمندی سابق الذکر که در زمان سلطان مودود وزیر بود
- (۵) نسخه ۲ - مرقد نسخه م ف مرقد
- (۶) نسخه ۲ - همت م ف - نهمت نسخه م ب - هیبت نسخه ۵ - روعت نسخه ۶ - دولت
- (۷) نسخه ۱ - امرش نسخه ۲ و ۵ - سعیش نسخه ۳ و ۶ - تیغش م ف - تیغش
- (۸) نسخه نهیش نسخه ۵ و ۶ - نهیش
- (۹) نسخه ۵ - ورم مدح و ثنا از سبب کسب نه آمدی زو کسب نبیندی دینار و درم را از کس
- (۱۰) در نسخه ۱ - مانه در سایر نسخ مائده نسخه ۵ - تا مایه جودش را بر کار نکردند نسخه ۶ - تا مائده جودش بر کار نکردند
- (۱۱) نسخه م ب بر شاخ بقم خشمش تا گاه جو بگذشت
- (۱۲) نسخه م ب پیشک
- (۱۳) نسخه م ب و نسخه ۵ - نار نسخه ۶ - کار

عزمش چو قلق گیرد ره گیرد بر باد^(۱)
 سهمش بزند قافله عمر مخالف^(۲)
 در سایه امنش^(۳) نرسد باز بنه
 خاک هنرش مرده کند شعله فتنه^(۴)
 تامله^(۵) زند هیچ زمین هیچ کشاورز
 انگیزه از خانه او خواهم شادی
 که منزل او برزده باسد (و) سمرقند^(۶)
 حزمش چو ثبات آرد بل سازدیم را
 و همش بدرد برده اسرار عدم را
 در ساحت عدلش^(۷) ندرد گرگ غم را
 باد ظفرش روح دهد شیر علم را
 تاسجد برد هیچ شمن هیچ صنم را
 آویخته در دشمن او خواهم غم را
 که مجلس او طعه زند^(۸) باغ ارم را

هزج مکفوف مقصور

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

هر روز جوان کرد بدل پیر و جوان را ایام جوانی است زمین را و زمان را

- (۱) نسخه م ب عزمش چو سبک گردد نسخه ۶ - فلق
- (۲) نسخه ۵ - قافله عمر حسودش نسخه ۶ - قافله راه مخالف
- (۳) نسخه م ب - عدلش
- (۴) نسخه م ب - امنش
- (۵) نسخه م ب و ۶ - خاک هنرش پست کند آتش فتنه
- (۶) نسخه ۵ و ۶ - ناله
- (۷) نسخه ۵ که منزل او سرزده باسد و سمرقند نسخه ۶ که لشکر او برزده تاسجد و سمرقند
- (۸) نسخه م ب و ۵ و ۶ - زده

ممدوح این قصیده یعنی منصور بن سعید نیز از ممدوحین شاعر معروف مختاری غزنوی بوده در یکی از قصاید خود مختاری گوید
 چگونه بود که بیدار گشت و پیش نخفت
 بخواب دید مگر تیغ عارض لشکر
 عماد دولت منصور بن سعید که اوست
 نظام ملک و قوام هدی و زین بشر
 و در قصیده دیگر گوید

عارض لشکر منصور سعید احمد
 آنکه تیغ و قلم اوست جهان را معمار
 علاوه در لباب الالباب عوفی (ج ۲ ص ۲۴۴) نوشته شده . . . و هم او راست در
 حق خواجه عمید منصور بن مسعود بن احمد الحسن میمندی العارض . . . پس از تصحیح
 اشتباهات یعنی گذاشتن سعید بجای مسعود و احمد بن حسن عوض احمد الحسن معلوم میشود
 که شخص ممدوح ابوالفرج و مختاری منصور بن سعید بن احمد بن حسن میمندی بود
 آنوقت معنی بیت ششم این قصیده بخوبی روشن میگردد زیرا که جد منصور سعید شمس
 الکفایت احمد بن حسن میمندی وزیر مشهور سلطان محمود و پسر سلطان مسعود بود
 عیش عبدالرزاق بن احمد بن حسن میمندی پسر وزیر ناهرده بود که او هم از مشاهیر وقت
 خود بود و در زمان سلطان مودود سمت وزارت داشت

هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک^(۱)
 گرشاخ نوان بود ز بی بر گئی بی برک
 انواع نبات اکنون چون مورچه در خاک^(۲)
 مرغ از طلب دانه فروماند که دانه
 بگرفت شکوفه بچمن بر گذر باغ
 آن غنچه گل بین که همی نازد بر باد
 وان لاله که از حرص تا گفتن خسرو
 شاهنشاه عالم که نبود است بعالم
 محمود جهانگیر که بسته است جهاندار
 چون تیر همی راست رود^(۳) گردش ایام
 بی طاعت او عقل نیامیخته با مغز^(۴)
 چایکنر و زیبا تر آرد کاه سواری^(۵)
 ساکن کندی طبع (و) هوا با و رکابش
 روزی که امل سست شود در طلب عمر
 گیرد ز فزع روی دلبران و سواران
 کاه این بجگر جفت بود با تف تموز^(۶)
 ابلیس کشف وارد ر آرد بکنف سر

چون طبع جوانان جهان دوست جهان را^(۷)
 از برک نوا داد قضا شاخ نوان را
 از جنبش بسیار مجدر کند آن را
 در خاک^(۸) همی سبز کند روی مکان را
 چونان که ستاره گذر کاهکشان را
 از خنده دزدیده فرو بسته دهان را
 آورد برون از لب و از کام زبان را
 عالم تر و عادل تر از او انسی و جان را^(۹)
 در ناحیه دولت او حکم قران را
 تا بازوی عدلش بخم آورد کمان را
 بی خدمت او عقد نبسته است میان را^(۱۰)
 یک نقش نشد ساخته نقاش گمان را
 گرنه حرکت می دهدی دست و عنان را
 وقتی که اجل مرسته دهد تیغ و سان را
 گردی که عدیل آمده رنگ یرقان را
 کاه آن بنفس یار شود باد خزان را
 چون میر بر آرد بکنف گرز گران را

- (۱) نسخه م ب - فلک پیر نسخه ۱ - هر سال بر آرد فلک پیر در این فصل
 - (۲) نسخه ۵ - هر سال درین فصل بر آرد فلک پیر چون طبع جوانان جهان دوست
 - را نسخه ۶ - هر سال درین فصل بر آرد فلک از خاک چون طبع جوانان جهان دوست جهان را
 - (۳) نسخه م ب و نسخه ۲ - از خاک نسخه ۵ - ز خاک نسخه ۶ در خاک
 - (۴) نسخه م ب - از خاک
 - (۵) نسخه ۵ - جسمی
 - (۶) نسخه ۵ - شود نسخه ۶ - شده
 - (۷) نسخه م ب - بی طاعت او عقل نیامیزد با مغز نسخه ۵ و ۶ - نیامیزد نسخه ۵ - نیامیزد با طبع
 - (۸) نسخه م ب - بی خدمت او عقده نبیوست میان را
 - (۹) نسخه ۱ - گاه این بجگر جفت بود با تف و با سوز ! نسخه ۲ - گاه این بجگر
- جفت بود پای تموز ؟

از نیزه او بینی بی آگهی او ❀
همواره جهاندار معین باد و نگهبان
تا ایلک و خان قبله یغما و تاراند ❀
آویخته چون شیر علم شیر زبان را
این دولت پاینده و این بخت جوان را
جز در گه او قبله مباد ایلک و خان را

بیه رجز مسدس مخبون — نسخه ۳ و م ب ❀

ز رود زاوه ^(۱) عبر کرد بحرما	نیبره رجای خلق ابوالرجا ❀
ابوالحسن علی که نعت خلق او ^(۲)	خبر دهد ز نام والدش ترا ^(۳)
عمید ملک شهریار محشتم ❀	عماد دین مصطفای مجتبا ❀
رسیده جباه او بجرم مشتری	پرید جسم او بروح اولیا ❀
گذشته قدر او زواج آسمان	چو از قدر او رضای پادشا
دیانتش بکشته آتش ستم ❀	تواضعش بیرده آب کبریا ❀
چه نعل مر کبش چه شکل ماه نو	چه گرد مو کبش چه کحل توتیا
برتسا دروده چون بر زمین ❀	در عطا گشوده چون در هوا
نهال عرق فضل وی ذوی الحساب	عیال ذات جود او ذوی النها
پیوی سوی آفتاب دولتش ❀	کز اوست آفتاب چرخ راضیا
مگرد گرد آبگرد هیش ❀	که در کشد بدم ترا چو ازدها
عذاب او حریق در جحیم زد	خلاص جست ازوو گفت عافا
بیارگاه او ملک زخلد شد ❀	نداشتید کاند رای مرجبا ❀
جدا کنند عقیم کره او زتن	نشاط دل فضول سر بالتقا ❀
برون برد نسیم رفق او زیم ❀	هم اجنبی هم آشنا به آشنا ❀
دوان رود سؤال سایلش بدو	چنانکه که دوان رود بکمبر با
غنی شود امید زایش ازو ❀	چنانکه مس غنی شود ز کیمیا
همیشه تا براید از کلام حق	شریف ذکر انیساو اولیا

(۱) نسخه م ب - ساوه

(۲) فضل

(۳) ممدوح این قصیده کیست ؟ اگر ابوالحسن علی بن فضل معروف بحجاج
پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی وزیر اول سلطان محمود غزنوی باشد آنگاه باید گمان برد
که یا گوینده این قصیده ابوالفرج نمیباشد و یا که این قصیده را میتوان از قدیمترین
قصاید آن استاد شمرد زیرا که ابوالحسن علی حجاج را در جمله ممدوحین فرخی هم پیدامیکنیم

ز عشرت و زلهو بادش امتحان بدولت و بیخت بادش التجا
قوی بمون و سعی در حق ولی یلی بامرو نهی در تن ملا^(۱)
نه مرتقاش سوده عمل مرتقی نه مقتدیش دیده عزل مقتدا^(۲)

❦ مجتث مقصور ❦

(در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم)

بدیع نیست بشب دیدن ستاره در آب بروز بین که سپهری است پرسناره بر آب
زمین چو آینه صورت نمای گشت مگر ز کل نماند میان هوا و آب حجاب
گل غنوده بیوی از بهشت یاقه بهر چونیکبختان برخاست بانشاط از خواب
تو گوئی^(۳) اورا بلبل که غنودن او نموده بود بتلقین خواب راه صواب
کسی که رنگ غرابش نماند اندر سر^(۴) ز روی عقل نباشد بر او دلیل شتاب
چگونه شد که جوان شد از آن سپس که نماند درخت را بسر شاخ بر نشان غراب
یکی بمستی بستان نگاه کن گوئی که ابر ساحت اورا شراب داده نه آب
ولیکن آن بین کز حد اعتدال گذشت^(۵) مگر که یابد از فرط آب فعل شراب
تو این طراوت و این خرمی بدشت و بیاغ ز سعی میغ میدان وزمین شاه بیاب

(۱) نسخه م ب - در تن بلا

(۲) در تعلق این قصیده به ابوالفرج رونه تردیدی هست زیرا که نخست این جگامه تنها در دو نسخه دیوان ابوالفرج یافت شده است و دوم ممدوحش اگر ابوالحسن علی پسر ابوالعباس فضل اسفرائینی باشد و آنگاه باید وقت ظهور ابوالفرج کشیده شود بروز گاری بسیار پیش از زمان سلطان ابراهیم ولی از طرف دیگر سبک این قصیده سبک معمولی اشعار استاد ابوالفرج است برای کسب اطلاع از سر گذشت ابوالحسن علی بن فضل معروف به حجاج نگاه کن بترجمه یمنی ص ۳۶۱ و ۳۶۲ مختاری در یکی از قصاید خود مدح میگوید از ابوالحسن علی بن محمد بن حسین

سعادتی چه بزرگ است و گوهری چه نفیس ملوک را هنری خواجه عمید رئیس
ابوالحسن علی بن محمد بن حسین که پیش رایش گردون حبیب و مهر خسیس
سپهر قدری کاندر خلاف و خدمت اوست نحوست کیوان و سعادت برجیس

(۳) نسخه م ب - تو گفتی

(۴) نسخه م ب - از بر سر نسخه ۵ از پس سر

(۵) نسخه ۲ - ولیکن آنکه نه از حد اعتدال گذشت نسخه ۵ - ولیکن آن کز حد اعتدال گذشت نسخه ۶ - ولیکن آن آئین کز حد اعتدال گذشت

یمین شاه معونت کند بفتح الباب
 که پیشکار دل و دشت اوست بحرو سحاب
 از او کنند سؤال و بدو دهند جواب
 زمانه طاعت او بسنه بر قلوب و رقاب
 بجودش اندر یابی^(۱) به از درنگ شتاب
 که دیو دولت او را غمی کند چو شهاب
 عقاب گیرد تیرش همی پیر عقاب
 چو توزی است بر او تافته شب مهتاب
 روان دشمن او شد چنده چون سیماب
 نشان قبله طاعت بود بلی محراب
 بر افکند زیبا بانها غرور سراب
 گریز خواهد از او چون کبوتر از مضراب
 نکرد یارد کس را شراب مست خراب
 زمان بدست عنان و زمین پای رکاب^(۲)
 ثوئی که خشم تو بستاند از نواب ناب
 سپاه هیبت تو چون حروف را اعراب
 لباس توزی و کتان و قاقم و سنجاب
 سپه توران و بزرگی تودار و گام تو یاب
 زیش عدل تو چون تیر ظلم را پرتاب

که میفهای دژم را بخشک سال اندر
 امیر عادل محمود سیف دولت و دین
 خدا یگانی کز تخت و تاج عالم را
 فلک سیاست او بسنه بر شهرو سنین
 اگر چه در همه کاری به از شتاب درنگ
 خدنگ او نه عجب گر شهاب سیر بود
 مگر که فرع قوی حال تر ز اصل از آنک
 دل مخالف ملک از نهیب ناحج او
 زدست آتش^(۳) سیماب رنگ شمشیرش
 نشان قبله طاعت شناس بار گهش
 بسی نماند که باران ابر رحمت او
 روان رستم اگر باز ره بحرب شود^(۴)
 زبس عمارت عدلش چنان شود که بدر
 خدایکا نافرمان تو براند و بداشت
 توئی که سهم تو بر باید از حوادث چنگ
 فرو گرفت چپ و راست بدسکال ترا
 همیشه تا بشموز و بدی بکار شود
 جهان توجوی و ولایت تو گیر و گنج تو بخش
 بزیر چتر تو چون سایه ملک را آرام

❖ مجتث مقصور ❖

در مدح طاهر علی مشکان (چهار مقاله ۱۸۲)

گرفت مشرق و مغرب سوار آتش و آب ربود حرص امارت قرار آتش و آب

(۱) نسخه م و ۵ و ۶ - باری

(۲) نسخه م - ز آب و آتش

(۳) نسخه م - اگر باز ره بحرب رود نسخه ۶ - روان دشمن اگر با زرم

بحرب شود بریزد از تن او همچو نغمه از مضراب

(۴) نسخه ۵ - خدا یکانافرمان تو بر آن دو بداشت زیان بدست و عنان و فلک

پای و رکاب نسخه ۵ - زبان

بجنیش اندر دود و بخار آتش و آب
نیافت اصلی جز مستعار آتش و آب
سپهر ملک زمین در کنار آتش و آب
که کارزار کند کار زار آتش و آب
که موم و ملح شود زینهار آتش و آب
بدان نگردد گرد شکار آتش و آب
بدان کند حذر از رهگذار آتش و آب
بزرگ شد بهر کارزار^(۱) آتش و آب
شعار آتش و آب و دثار آتش و آب
بیاس و رفیق کند جفت و یار آتش و آب
یسار دارد بیش از یسار آتش و آب
مگر بجامه خلقش بهار^(۲) آتش و آب
مگر بخامه لطفش نکار آتش و آب
بسی نه معتبر آید عیار آتش و آب
نعم نه محتمل آید وقار آتش و آب
حصار منزل او از حصار آتش و آب

همی شکنجد باد و همی شکافد خاک
بخشک و تر به جهان در بگشت ناظر عقل
نهاد گوئی چون مهر در ~~سکار~~ نکین
بکار زار منه پیش این دو سلطان پی
بزینهار میر پیش این دو سلطان تن^(۱)
مگر گریز که تکشان شمارد باز^(۲)
مگر که شاهای جمشیدشان شناسد مور^(۳)
بلند گشت بره بانگ نام و آتش و سنک
ز باس و رفیق خداوند ماست پنداری
تبارک آن ملک واحدی که صاحب را
عماد دولت و دین طاهر علی که دلش^(۴)
بهار فضل (و) بزرگی^(۵) که تن یار آید
نکار طبع کریمی که چشم نگشاید^(۶)
عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند^(۷)
وقار عزمش و حزمش نه محتمل باشد
همی منبع تر^(۸) آید ز گرد مو کب او

- (۱) نسخه م ب و ۶ - بزینهار میر سوی این دو سلطان دست نسخه ۵ - بزینهار
میر پیش این دو شیطان دست
(۲) نسخه م ب - مگر گریز کنی نیک آن شناسد باز
(۳) نسخه م ب - مگر سپاهی جمشیدیان شناسد مور نسخه ۵ - مگر سپاهی جمشیدیان
شناسد مور نسخه ۶ مگر سپاهی جمشیدیان
(۴) نسخه م ب - کار و بار
(۵) نسخه ۳ - عماد دولت و دین طاهر آن شهی که دلش نسخه م ب - عماد
دولت و دین طاهر آنکه دست و دلش
(۶) بهار فصل بزرگی
(۷) نسخه م ب - نکار
(۸) نسخه ۶ - بکار طبع کریمی که چشم نگشاید مگر بخامه لطفش بکار آتش و آب
(۹) نسخه ۵ - عیار ذهنش و رایش نه معتبر دارند بلی ز معتبر آمد عیار آتش و
آب نسخه ۶ - عیار و حشمش و رایش نه معتبر باشد بلی نه معتبر آمد عیار آتش و آب
(۱۰) نسخه م ب - رفیع تر

دوار دشمن او از دوار آتش و آب
ضعیف گر بنهی^(۳) اقتدار آتش و آب
بزیر عقل گر آمد^(۴) شمار آتش و آب
که چون زبانه بود درجوار آتش و آب^(۵)
که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب^(۶)
همی فزاید خویش و تبار آتش و آب
قضا بچرخ کران بود و تار آتش و آب
بلند و پست بود کوه و غار آتش و آب
چنانکه هست غنی روز کار آتش و آب
چو شمع و طشتش در انتظار آتش و آب^(۹)

همی شمع تر آید ز باد هیبت او^(۱)
فرو نشاند بامش^(۲) ارتکاب فتنه و شور
بزیر عقل کی آید شمار معرفش^(۴)
چه باک دارد با عزم و حزم او عاقل
چه عجب آرد در ظل امن او عاقل
ز کین و مهرش چون خلق ساعت اندر ملک
بدین دو دخل مدد یافت ورنه بگسستی
همیشه تاب جهان چون بر آید و برود^(۸)
بسود و پایه غنی باد روز کار بقات
حسود او بدلو دیده روز و شب ماند.

(مجتث مقصور)

در مدح بونصر پارسی

و چه گشت بهر هفت کشور آتش و آب
قوی ترند همین دو مصدر آتش و آب
چو باز گیرد از ایشان مقدر آتش و آب
بدیو دوزخ و خورشید خاور آتش و آب^(۱۱)

قبول یافت ز هر هفت اختر آتش و آب
ازین چهار مصدر که آخش بجانند
هوا که بیند خشک و زمین که بیند^(۱۰) تر
همان کند که شهاب و همان کند که ذنب

(۱) نسخه م ب - همی سریع تر

(۲) نسخه م ب - بامر

(۳) نسخه م ب - ضعیف کرد بنهی

(۴) نسخه م ب - زیر عقل نباید شمار معرفش

(۵) نسخه م ب - کی آید

(۶) نسخه م ب - چه باک دارد با حزم او عاقل که حرق و غرق پذیرد ز کار آتش و آب

نسخه ۵ - چه باک دارد با حزم و حرز او عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب

نسخه ۶ - چه باک دارد با حزم و عزم عاقل که حرق و غرق بریزد ز کار آتش و آب

(۷) نسخه ۲ و ۵ و ۶ این بیت را ندارد نسخه م ب - چه حجت آرد با ظل

امن او عاقل که زیادی موج از جرار آتش و آب

(۸) نسخه م ب - در آید و برود

(۹) نسخه م ب - چو شمع و کشتی در انتظار آتش و آب با این قصیده

برابر کن قصایدی که مسعود سعد و سنائی و سید ناصر علوی در همین ردیف گفته اند

(۱۰) نسخه م ب - که یابد

(۱۱) این شعر در نسخه م ب - بود

اگر مؤنث هست و مذکر آتش و آب
بطبع طفلان باشیر ماسد آتش و آب
بحول و قوت خویش این دو گوهر آتش و آب
بطوع گویند الله اکبر آتش و آب
ظفر نیابد بر هیچ معبر آتش و آب
بجاه و نعمت با او برابر آتش و آب
چگونه راجع گردد بگوهر آتش و آب^(۵)
چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب^(۶)
بشکل و هیئت برج دویکر آتش و آب
چنین دو بیکروهم زین دویکر آتش و آب
مقدمی تو باصل و مؤخر آتش و آب
توئی که امر تو باشد مسخر آتش و آب
ز باس و رفق تو جزوی دو ابر آتش و آب
بچشم عقل نیابد معبر آتش و آب
ز آب و آتش تیغ تو کیفر آتش و آب
کز او بر آرد چون اژدها سر آتش و آب
نهیبت یافته در کوه و در آتش و آب^(۱۰)
ز حبس و بند تو کانون و فرغ آتش و آب

چرا نزیاد تفو چرا نکارد^(۱) نم
بزرگ شاخ و قوی بیخ^(۲) در شود بطفیل
شگفت و معجب و مغرور ~~کار~~ دارند
چو حول و قوت بونصر پارسى بیند
بزرگ مرتبه صدری که بی جوار درش^(۳)
معجیر جانب آزاده منعمی که نگشت^(۴)
اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد
و گرنده دامن اقبال و دولتش گیرد
بجرخ همت او بر کفایتش بنمود^(۷)
بمهر خویش مقطع نوشت تواند
بزرگوارا (خدایکنا) بخشنده جهاندارا
توئی که حکم ترا رام گشت دیو و پری
زعزم و حزم تو نقشی دو بسته صرصر و کوه
بجنب قدر تو پیوسته قدر نو کهن^(۹)
برند روز ملاقات اگر خلاف کنند
تور طوفان خوانم نیام تیغ ترا
از اضطراب و هزیمت دمی نیاساید
وز آزمایش کمتر نمونه دیدند

- (۱) نسخه م ب - نیارد
- (۲) نسخه م ب - قوی برك
- (۳) نسخه ۲ و م ف - مطاع و صاحب صدری که نسخه م ب و ۵ - مطاع جانب صدری که
- (۴) نسخه ۵ - هجیر جاهی آزاد منعمی که
- (۵) نسخه م ب - اگر نه توشه جود و سخاوتش یابد چگونه ضخم شود با شناور آتش و آب
- (۶) نسخه ۲ - چگونه صخم شود با تناور آتش و آب نسخه ۳ - چگونه رحم بود با شناور آتش و آب نسخه م ب - چگونه گردد راجع بگوهر آتش و آب
- (۷) نسخه م ب - پیمود
- (۸) این شعر در نسخه م ب - بود
- (۹) بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن نسخه ۵ - بجنب قدر تو پیوسته قدر نور کهن
- (۱۰) نهیب یافته در کوه و در آتش و آب نسخه م ب - دو کوه و در کر آتش و آب

بهرق باك خليلی بعرض سهم کلیم^(۱) از آن رکاب تو سهم افکند بر آتش و آب^(۲)
 پل سلامت و امن است پشت مرکب تو برو چه باک ترا گرشوی در آتش و آب
 همیشه تا که ز خصمی بفعل بدنازد^(۳) بدآوری نشود سوی^(۴) داور آتش و آب
 بقات خواهم چندانکه دارد آهن و سنگ نهفته^(۵) در دل کاواکو در بر آتش و آب
 بجشنهای چنین و بعیدهای چنان کشیده طبع تو از جام و ساغر آتش و آب

(مبحث مقصور)

در مدح عمیدالدوله عمدةالکتاب (۲)

که رحیل جو بگذاشتم همی اسباب ز آب دهنده همی گشت گرد من گرداب
 دل از وداع رفیقان چو دیک بر آتش^(۱) تن از غریو عزیزان چو مرغ در مضراب^(۲)
 بی عزیمت من سست چون پی ناقه ره هزیمت من بسته^(۳) چون ره سیماب
 چه روح من چه یکی باشد شکسته کف چه شخص من چه یکی خیمه گسسته ظناب
 به جنبشی که همی پیش بر گرفت سکون^(۴) برفتنی که همی باز پس گذاشت ایاب^(۵)
 برنده دهر صبورم جو مهره در ششدر زنده چرخ عجولم جو گوی در طبطاب
 نموده شکی من از فکرت اضطراب سپل گرفته طبع من از فقرت احتراز^(۶) غراب
 امید من پس از ایزد بفضل صاحب عصر عمید دولت منصور عمدةالکتاب
 بلند همت صدری که دولتش را هست سپهر زیر عنان و زمانه زیر رکاب

(۱) نسخه ه ب - بعرض باک خليلی بهرق سهم کلیم

(۲) نسخه م ب - از آن رکاب تو اسب افکند در

(۳) نسخه ۲ - بفضل به نازد نسخه ۳ - بفعل بدنازد نسخه م ب - همیشه

تا که ز خصمی بفضل در ناورد

(۴) نسخه م ب پیش

(۵) نسخه م ب - نهاده

(۶) نسخه م ب - تن از وداع رفیقان چون دل در آتش نسخه ۵ چو دیک بر آتش

(۷) نسخه م ب - دل از خروش عزیزان جو چنک از مضراب

(۸) نسخه م ب - سخت

(۹) نسخه م ب - بجنبشی که همی باز پس گرفت سکون نسخه ۵ - بجنبشی

که همی بر گرفت باز سکون

(۱۰) نسخه م ب - برفتنی که همی باز پس گرفت ایاب نسخه ۵ - برفتنی که همی

باز پس گذشته ایاب

(۱۱) نسخه م ب - اجترار

بجای رایش خورشید در هزار حجاب
 زسم او نهچشد پیل ویشه راحت خواب
 قدر بچود ^(۲) وی اندر دمیده باد شتاب
 صواب دست خطا و خطا بدست ^(۳) صواب
 چو بر جواب سؤال و چو بر سؤال جواب
 رسد بیخت ^(۴) همایون او بفتح الباب
 بروی نیل رسیدی مخور غرور سراب
 بنار تیز تر و گردد مو کش دریا ^(۵)
 که قلب کعبه کند شستگانی محراب
 همیشه تابعد بادو خاک ^(۶) گیرد تاب
 نه طبع او ز نشاط و نه جام او ز شراب
 حساب عمرش چندانکه ز بحر است حساب ^(۷)

بجنب قدش عیوق با هزار نشیب
 ز امن او نکشد شور و فتنه رنج سپهر ^(۱)
 قضا بحلم وی اندر سرشته خاک درنگ
 بیند و بداند بقوت عدلش
 مقدم است بنطق و مسلم است بعلم
 کسی که کوفته خشک سال حادثه کشت
 نراز گردش ایام نیز اگر گله ایست ^(۲)
 میوی گسرمرو راه خدمتش بر گیر
 ز قلب ^(۳) درگاه او ساز شستگانی عمر
 همیشه تابدهد مشک و مغز یابد بوی
 مباد خالی و فارغ دوجیز او زدو چیز
 مسیر امرش چو نانکه ماه رامت مسیر

(مضارع)

ای نجم دین و از تو بکفر اندر اضطراب
 با هیبت تو دهر نیارد چشید خواب
 رای ترا نماز برد سال و مه صواب
 بر دیو شرک تیر تو بارنده ^(۱) چون شهاب
 مهر تو در بیابان وادی ^(۲) کد سراب

ای تیغ تو کشیده نراز تیغ آفتاب
 با همت تو و هم ندانند برسد راه
 حکم ترا مطیع بود روز و شب فلک
 ناز اوج حق یقین تو تابنده چون سهیل
 کین تو از طبیعت بیرون نهد قدم ^(۳)

(۱) نسخه ۵ - ز امن او نکشد شر و فتنه رنج سپهر

(۲) نسخه م ب - جود

(۳) نسخه م ب - نشست

(۴) نسخه م ب - ز بخت

(۵) نسخه م ب - ز دور گردش ایام اگر ترا گله ایست

(۶) نسخه م ب - برای کحل بصر گردد مو کش دریا

(۷) ز کرد

(۸) نسخه ۲ و ۳ و م ب - آب

(۹) نسخه م ب - چندانکه مهر راست حساب

(۱۰) نسخه م ب - تازنده

(۱۱) نسخه م ب - طرب

(۱۲) نسخه م ب - دپا

گاه شتاب جود^(۱) تو والله بود شتاب
 ندهد سؤالگر زتسرا بیستون جواب
 برخیزد از میانه شخص و اجل حجاب
 و انرا جگر بر آتش حسرت بود^(۲) کباب
 که پای زود زود برون آید^(۳) از رکاب
 زخم آری و بزخم گشائی در او شعاب^(۴)
 ناقص کند دیری و ابتر کند حساب^(۵)
 هر گاه که تیر وار نهی روی بر صعب^(۶)
 هم راه^(۷) جنک تو نپذیرد همی ایاب
 نشیند هیچکس که بخون تشنه گشت^(۸) آب
 ای هر دو جنس را^(۹) بهنر مالک الرقاب
 بی عون و سعی لشکر بنخانه ها خراب
 دوراست کار غزوتو از لهو و از شراب
 تا بر سپهر شیر بود برج آفتاب
 وز دهر هر چه یابی عمر عزیز یاب
 چون مشنری بخوبی بر^(۱۰) دوستان بتاب

پیش درنگ حلم تو عاجز بود درنگ
 نههد کمال قدر ترا آفتاب حد
 آنجا که از هزارهز حرب و نهب خصم
 این را سلب در آب ندامت بود غریق
 که دست دیر دیر جدا ماند^(۱) از عنان
 که تیغ صوه حمله بدیدر و تیغ تو
 تیر از گشاد شست تو گر بر خورد بیر
 گوئی که از کمان تو گلی شود جدا
 هم خواب صلح تو نشناسد همی سپهر
 جز بر^(۲) سان رمح تو از تف خشم تو
 ای در عجم سپیدو ای در عرب امیر
 عون خدا و سعی تو امسالو بار کرد
 پاك است شغل خیر تو از روی و از ریا
 تا بر زمین نبات بود مایه حیات
 از بخت هر چه جوئی نام بزرگ^(۳) جوی
 چون آسمان بشدی با^(۴) دشمنان بگرد

- (۱) جور ؟
- (۲) نسخه م ب - شود
- (۳) نسخه ۱ - برون آید نسخه ۲
- (۴) نسخه ۱ - جدا ماند نسخه ۲ - فرو ماند
- (۵) نسخه م ب - زخم آری و زخم گشائی بر او شعاب
- (۶) نسخه م ب - ناقص شود ابتر شود
- (۷) نسخه م ب - بر صعب
- (۸) نسخه م ب - هم رای
- (۹) نسخه م ب - غیر از
- (۱۰) نسخه م ب - کرد
- (۱۱) نسخه م ب - قوم را
- (۱۲) نسخه م ب - بلند
- (۱۳) نسخه م ب - بر
- (۱۴) نسخه م ب - با

(هزج مقبوض مقصور) در نسخه ۳ و ۲ و م ب

با اهل خرد^(۱) جهان بکین است
 آنکو بیر خرد مهین است
 بر هر که نشانی از هنر^(۲) هست
 ازاده همیشه خود بر این بود
 هیتین جفا بر آن کند تیز
 از کار فلك عجب توان داشت
 بر داشته مهر از آب حیوان
 سعدش همه زیر دست نحس است
 زان رفت به همعنانی جور
 جز سفله و دون نپرورد هیچ
 آنراچو نکین^(۳) دهد زرو سیم^(۴)
 از ناله و از شکایت من
 زو با که شکایتی توانکرد
 نی نی که پناه من زجورش
 صدی که بقول هر خردمند
 از جنبش کلک لاغر او
 با دست چوکان اوقرین شد
 الحق سبب یسار ملک است
 انصاف بدان یمین و آن کلک
 ذکر هنرو فضایل او

مرد هنری از آن غمین است
 زین ازرق بی خرد کهمین است
 با محضت و رنج همشین است
 تا کینه کند برین است
 کو در خردو هنر منین است
 با آن همه مهر محض کین است
 میل نظرش یسار کین است
 زهرش همه با شکر عچین است
 کش اسب مراد زیر زین است
 وین خود هنری از او کمین است^(۵)
 کش یک دو صفت زهر^(۶)
 گوشش همه روز با طین است
 کزوی همه بخردی^(۷) حزین است
 مجموع کرم بهار دین است
 اویست که صدر را ستین است
 ملک است که پلایش سمین است
 زان کان جواهر نمین است^(۸)
 میمون قلمش که در یمین است
 مر دولت و ملک را یمین است
 تسبیح کرام کاتین است

(۱) نسخه م ب - هنر

(۲) خرد

(۳) نسخه م ب - این خود هنری از آن کمین است

(۴) نسخه ۲ و ۳ - نگین

(۵) نسخه م ب - آنرا چون نگین دهد زرو سیم

(۶) نسخه ۳ - نگین است نسخه م ب - کش یکد و صفت زهر تک این است

(۷) نسخه ۳ - (س م)

زان است که حافظ و امین است
هم حصن هنر بدو حصین است
کان مایه^(۱) آه-وان چین است
در ابروی روزگار چین است
چون ماه زمهر خوشه چین است
همچون بفصول فرودین است
چون کلك و بنانش را قرین است
ماتده داغ بر جبین است
همچون اثر خرد مبین است
بی رنج و غمی در آسین است
سحری که سزای آفرین است
وین پیش همه کسی یقین است
کز لفظ و خط تو شرمین است
هم خاطرو هم دلم رهین است
همراه حدیث من امین است
کاندلر دلو جان من دقین است
رسم کرم و وفا چنین است
وز او همه خلق مستعین است
وان را چه غم است کو معین است

مسموع سریر ملک و دانش
هم ملک برای او مصون است^(۱)
يك قطره زكلك اوست هر مشك
از رشك كشاده روئی او
از خرمن ذهن او عطارد
عهد كرمش ز عهد هافر د
بینی اثر قرآن سعدین
هر حرف ز كلك او عدو را
آثار سخاو مكر ماتش
باهمت او سؤال رادست
سحر از سر خامه آفریند
ای گوی ر بوده از كریمان
در درد ربا مقیم از آن شد
دایم بئاكری و مهـرت
از غایت شوق حضرت تو
دانی که ولای تو چو گنجی است
وانكه یادم نیاری آری
تا ایزد مستعان خلق است
بادات خدا معین و هست

(هزج مقصور)

در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم بن مسعود

عرب را آسمانی حق گذار است
عجم را آفتابی سایه دار است
ملك مسعود ابراهیم مسعود
که صاحب خاتم این روزگار است

(۱) نسخه م ب - هم ملک طفر بدو مصون است

(۲) نسخه م ب - نافه

بشاخ ملك او پر برگ و بار است^(۱)
 هنر های عظیمش بی عوار است
 عقاب دولتش نهمت شکار است
 بر قدرش عزیز مصر خوار است
 نه موج باس او آسان گذار است
 جهان از وی جهانی مستعار است
 ز داغش ران گوردان پر نکار است
 همش در حبس طاعت مورو مار است
 که گفتی امن او فصل بهار است
 که گفتی سهم او روز شمار است
 همه ارکان جزویش استوار است
 حسامش دین و دنیا را حصار است
 یکی بارعدو برق ذوالفقار است
 یکی آبی که بر آتش سوار است
 وز این در دیده کیوان شرار است
 وز این در مغز جباران خمار است
 بدو هر گونه جرمی^(۲) جان سپار است
 که شجاعت از گشادش سنگسار است
 کم از تنبوك نرم شهریار است
 باندانش کشیدن صعب کار است

همایون خسروی که عدل و انصاف
 نظر های کریمش با طراوت
 براق همنش معراج پیمای
 بر جودش خراج بصره^(۳) ناقص
 نه بحر جود او دشوار عبور
 سپهر از وی سپهری عکس مانند
 ز دامش جان شیرین در کشاکش
 همش در عقد ملك انسی و جنی
 چنان بر باس امنش غالب آمد
 چنان تنبیه سهمش کاری افتاد
 همه احکام کلش آفریده
 نوندش کوه و صحرا را سماری
 یکتی با معجزو برهان دلدل
 یکی خاک کی که مصر رزو پیاده است^(۴)
 از آن مر پشت ماهی را بشیزه
 از آن بر علم بیطاران تطاول
 خدنگش جرم^(۵) بی جان است لیکن
 شهاب از جرم سنگش فضله در بست^(۶)
 کمان رستم دستان بسختی
 قضا را بازوی چرخش خجیدن^(۷)

(۱) نسخه م ب - بشاخ ملك از او

(۲) نسخه م ب - مصر

(۳) نسخه م ب - بیار است

(۴) نسخه م ب - جسم

(۵) نسخه م ب - جسمی

(۶) م ب ؟ شهاب از آنکه فضلتش فضله ور نیست از وی که نسخه ۲ - شهاب

از آنکه فضله ور نیست نسخه ۳ - شهاب از ویک فضلتش فضله ور نیست

(۷) نسخه م ب - قضا را باره چرخش کشیدن

نم چون پیل یکدیش^(۱) هزار است
 هوا را قامتش قد چار است
 بتك چون گرد بادی در عیار است
 کزان يشك درازش مسته خوار است^(۲)
 بلرزد گر حكا سامهار است^(۳)
 هم از بینی بینی در مهار است^(۴)
 حکایتها کز ایشان یادگار است
 که بر درگاه سلطان کار و بار است
 همه گیش گفت اندر کنار است
 چه ایوان عین بند و گیر و دار است
 که در عرصه دورویه کارزار است
 ز جام و منزلت با بود و تار است
 که دارالملک او^(۵) دارالقرار است

بشکل پیل یکدیش^(۱) نگه کن
 زمین را هیکلش سد سکندر
 بن چون گرد کوهی در سلاسل
 نهنك آب ورزش باد پرور^(۲)
 حكال حرب اندر حمله در وی^(۳)
 بجنب فتنه کافد خلقت او را^(۴)
 یارای راوی از آثار شاهان
 کرا بود است از ایشان کار و باری
 فلك ایوان قصرش دید و میدان^(۵)
 چه میدان موج اسب و پسل وردم
 تو کفتی عرصه شطرنج دنیا است
 همیشه تا شعار دین و اسلام
 بملك اندر قراری بار خسرو

(رمل مخبون مقصور)

(در مدح منصور سعید)

جشن فرخنده فروزدین است روز بازار گل و نسرين است

- (۱) نسخه م ب - بکرننگش
- (۲) نسخه م ب - بکرننگش
- (۳) نسخه ۲ - نهنك آبدزدش بادپرور نسخه م ب - نهنك آب و زردش بادپرور
- (۴) نسخه م ب - گر از يشك دارش مسته خوار است
- (۵) نسخه ۲ - حكال حرب اندر حملی از وی نسخه م ب - چكاو
 حرب و اندر حمله از وی
- (۶) نسخه ۲ - بلرزد گر چكال شاهباز است نسخه م ب - بلرزد گر چكاو و گر نهار است
- (۷) نسخه ۲ - تحیت فتنه کاندس خلقت او را نسخه م ب - بجنب
 فتنه کاندس خلقت او نسخه ۵ - بجنب فتنه کاندس خلقت او
- (۸) هم از بینی و از بینی مهار است
- (۹) نسخه م ب - مشحون
- (۱۰) نسخه م ب - ازو

آب چون آتش عود افروز است	باد چون خاک عبیر آگین است
باغ پیراسته کلزار بهشت	کلن آراسته حور العین است
برج نور است مگر شاخ سمن	که کلتش را شبه پروین است
گر دبستان ز فروغ لاله	گوئی آتشکده بر زین است
یشه از سبزه واز جوی و درخت	چون زمین دگر از غزنین است ^(۱)
آب چین بافته در حوض از باد	همچو بر کار حریر چین است
بط چینی که بیاد است درو	چون پیاد است که (با) نعلین است ^(۲)
بچه ماند به عروسی عالم	که سبک روح و گران کاین است
شه او زبید منصور سعید	که همین خسرو و آن شیرین است ^(۳)
ذوقون شاهسی کاندرفن ملک	بر شاه عجمش تمکین است ^(۴)
در لفظش چو بسد شاخ انگیز	مشک خطش چو شکر شیرین است
روش تین دارد قلمش	گرچه تریاک ^(۵) دوصد تین است
خرد آئین کف رادش دید	مایه رزق جهان گفت این است
چون بها در گهر یش بها ^(۶)	هنر اندر گهرش تضمین است
آن دیری است که در جوزا تیر	بار قومش رقم ترقین است
وان سواری است که بر گردون ماه	پیش او چون زین بر خرزین است
نه چو باشد و مانده او ^(۷)	اوشه و هر که جز او فرزین است

- (۱) نسخه ۱ - چون زمین کلی غزنین است نسخه م ب - چون زمین کله غزنین است نسخه ۶ - چون زمین دگر غزنین است
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - بط چینی نه بیاد است درو نسخه ۳ - براو یا پیاد است که با نعلین است نسخه م ب - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاده است که با نعلین است نسخه ۵ - بط چینی نه پیاده است ازو نه پیاده است که با نعلین است نسخه ۶ - بط چینی نه پیاده است درو چون پیاد است که با نعلین است
- (۳) لباب الالباب ج ۲ - شه او زبید منصور سعید نسخه ۵ - شه او زبید
- (۴) زانکه او خسرو و این شیرین است نسخه م ب - که هم او خسرو و این شیرین است
- (۵) لباب - بر شاه عجم اش تمکین است
- (۶) قریاق
- (۷) نسخه ۵ - جو بها در گهرش بیش بها نسخه ۶ - جو بها در گهرش بیش بها است
- (۸) لباب - نه چنین باشد و مانده او م ب - نه چنان باشد مانده او

اگرش بر چو بر شاهین است	کبک را دل چو دل شاهین نیست
هست بهرام نه چون چوبین است	هست معراج نه چون خدمت اوست
همش رهبر علین است ﴿۱﴾	چنك در همت او زن که ترا
کعبه کش در پی زرفین است	جود او کعبه زوار شناس
که ز تائیدش دار افرین است	تکیه بر بالش اقبالش دار
حاسد او ز در نفرین است	آفرین باد بر آن شخص کز او
تا دعا ساخته با آمین است ﴿۲﴾	با بقا ساخته باداش نفس ﴿۳﴾

(مجتث مقصور)

از اوست هر چه بشرک اندر از بدی ^(۱) شنب است	ذلیل نصرت حق زخم نیزه عرب است
جهان و ملک جهان ^(۲)	میان چرخ و میان ملاعیش گه لب
چنین گشایش در عقد نادر و عجب است ^(۳)	ز عقد هاش باسلام در گشایش هاست
ولیک کوتاهی عمر خصم را سبب است	دراز هست چو امید و تن درست چو عمر
گرش بینی گوئی که خوشه غناب است	دلی که حمله پذیرفت از او بفکرت و هم
گمان برد که در او روح اوزه دار تب است	چنان بلرزد جسم از نهیب او ^(۴) که خرد
که در حقایق علمش دقایق ادب است	نه هر که شکش بیسود مشکش بنمود
چو شاخ معجزه هم ازدها و هم خشب است	بیچنك شیر عرب نجم دین و صدر جهان ^(۵)
سپهر و کیتی بیش از قیاس روز و شب است	جلیل بار خدائی که در جلالت او
مظفری که ز تیغش زمانه در هرب است	موفقی که ز جودش ستاره در خجلت

(۱) نسخه او ۶ - از بدی نسخه ۲ و ۵ از هدی

(۲) نسخه او ۵ - بردو ماند يك ندبست نسخه ۲ - بردو ماند و يك ندبست

نسخه ۳ - هر دو و آنکه بدنست ؟ نسخه م ب - هر دو داديك بدنست ؟ نسخه ۶ - هر دو داو يك ندبست

(۳) نسخه م ب - از او عجب است

(۴) نسخه م ب - جان از مابتش

(۵) (نسخه ۳) نسخه ۱ - نجم دین عصاگر چنك ؟ نسخه ۲ - نجم دین

و خيك دارد ؟ نسخه م ب - نجم دین عصا که چنك ؟ نسخه ۵ - ندارد نسخه ۶ - نجم دین و خنك خراو ؟ !

زفر دولت او و شکوه حشمت او (۵)
 بسازگاری طبعش مفید چون صحبت (۱)
 موافق آسود بارای طبع کینیت او (۲)
 دران زمان کسه جهانی پر آتشین (۳)
 نه عدل را نظر است و نه عقل را بصیر است
 بزخم يك دو کند شخص شیر شمشیرش
 قضا مشقت پیری (۶) نهاد گرزش را
 ایا عذیم نظیری کجا (۸) وجود و عدم
 توئی که از توو از روزگار همت تو (۹)
 حطب که گرمی تیغ تو دیدو تیزی آن (۱۱)
 غذای سهم تو خون عدوست بنداری
 همیشه نافلک است و همیشه (۱۲) تاملک است
 نشاط بارو طرب جفت طبع و رای و دات

هوا گشاده دلو روزگار بسته لب است
 بکار سازی رایش مصیب چون زهب است
 که حلم او که قدرت قوی تر از غضب است
 دران میان که سپاهی دراهنین سلب است (۴)
 نه فضل را هنراست و نه حرص را طاب است (۵)

از آنکه تن را تاثیر کمترش حذب است (۷)
 زچون تونسلی یکی بیوه و دگر عزب است
 جهان براح و عالی تن تو (۱۰) در تعب است
 چه گفت گفت که آتش بجای این حطب است (۱۴)
 و گر نه چون (۱۳) ز گش از خون نهی ترا ز عصب است
 همیشه (۱۵) تاحسب است و همیشه تانسب است
 که شرق و غرب ز تو بانشاط و باطرب است

- (۱) نسخه م ب - صحت
 (۲) نسخه م ب - موافق آمده با زخم طبع کینه او
 (۳) نسخه ۱ - در آتشین غصه است نسخه ۲ پر آتشین عقد است نسخه
 ۳ - پر آتشین است (!) نسخه م ب - در آتشین عیب
 (۴) نسخه ۵ - در ان زمان که جهانی در آتشین غلبه است نسخه ۶ -
 در ان زمان که جهانی پر آتشین عقب است
 (۵) نسخه ۱ - اگر چه راستش راست و زدن ذنب است نسخه ۲ - که
 راستش راست با ذنب ذنب است نسخه ۳ - اگر زدایش راست و زدن ذنب است
 نسخه م ب - اگر چه راستش راست در زنب ذنب است نسخه ۵ - اگر زایش راست
 است و از زنب زنبست
 (۶) نسخه م ب - تندى
 (۷) نسخه م ب - جذب
 (۸) نسخه م ب - که در
 (۹) نسخه م ب - توئی که از اثر روزگار همت تو
 (۱۰) نسخه م ب - بس دشمن تو
 (۱۱) م ب - تندى
 (۱۲) م ب - گر آتش بنزد این حطب است
 (۱۳) اگر چه خود
 (۱۴) م ب - هماره
 (۱۵) م ب - هماره

خفیف |

روزگار عصیر انگور است ﴿۱﴾ خم ازومست و چنك ﴿۱﴾ مخمور است
 خیز تا سوی باغ بشتایم ﴿۲﴾ کز می و میوه اندراو سور است
 سب سیمین سب جو گوی بلور ﴿۳﴾ یا جو نو خوانسه بر حور است
 خوش ترش زرد چهره آبی را ﴿۴﴾ طبع مرطوب و دنك محرور است
 شاخ امرود گوئی و امرود ﴿۵﴾ دسته و گرد نای طنبور است ﴿۶﴾
 نارسیده ترنج بارودش ﴿۷﴾ چون فقع کوزه و چوسنگور است
 نار از او نار دانه گشته ﴿۸﴾ چون عزب خانهای زنبور است
 تاج نرگس بفرق نرگس بر ﴿۹﴾ جام زرین خواجه منصور است
 صاحب عالم آنکه عالم فضل ﴿۱۰﴾ تا زاملاک اوست معمور است ﴿۱۱﴾
 نیست از عقل و علم او بیرون ﴿۱۲﴾ هرچه بر سطر ﴿۱۳﴾ لوح مسطور است
 کار دنیا و شغل عقبی پاک ﴿۱۴﴾ بر هوا و رضاش مقصور است ﴿۱۵﴾
 چرخ با اوج قدر او باطل ﴿۱۶﴾ بحر با موج کف او زور است
 نظم لفظش ﴿۱۷﴾ جو گوهر منظوم ﴿۱۸﴾ شر خطش ﴿۱۹﴾ چو در منشور است
 نقشند طراز مهرش را ﴿۲۰﴾ صد هزار آفتاب مزدور است
 گرد باد سراب کینش را ﴿۲۱﴾ تا فلک باز گونه در دور است ﴿۲۲﴾
 آن سهیل است برق هیت او ﴿۲۳﴾ که تجلیش سکنه طور است
 وان شهاب است رأی ثاقب او ﴿۲۴﴾ که از او دیو فتنه ﴿۲۵﴾ مقهور است
 مرکب فرخ همایونش ﴿۲۶﴾ آهین برج و آتشین سور است

(۱) در بعضی نسخ بجای چنك خيك و در برخی هم جام دیده شد

(۲) نسخه م ب و فرهنگ جهنگیری - بارورش نسخه ۶ - بارودش

(۳) نسخه ۲ و ۳ ج و م . ف - کرده

(۴) نسخه م ب - هر چه درستتر

(۵) م ب - نازل

(۶) نسخه م ب - نظم و لفظش

(۷) نسخه م ب - نشرو خطش

(۸) نسخه م ب - ملك

بود چون آفتاب تیر ولیك ﴿۱﴾
 سایه در نور اگر ندیدستی ﴿۲﴾
 درك ایدون جهد كه بار بزان
 شكل او بی شكل بر چیزی ﴿۳﴾
 قالب نصرت است و نیست بدیع
 ایزد از عرض خواجه دور كند
 دل او گنج راز خسرو باد ﴿۴﴾
 تیر چون آفتاب با حور است ﴿۵﴾
 جرم او بین كه سایه در نور است
 كه نو گوئی قضای مقدر است
 نيك مشکل شود ﴿۶﴾ كه مجبور است
 كه بر او ذات خواجه منصور است ﴿۷﴾
 هر غرض كه مراد او دور است
 تا زمین راز دارو گنجور است

❖ مضارع ❖

گر بخت را و جاهت و اقبال راند است ﴿۱﴾
 بحری كه میخ رزق بجودش مطیر گشت
 آزاده كه در خور صدر است و بالش است
 هر فضل ز عزمش رخی است باد پای
 با بذل طبع مكرم او آفتاب دون
 كرد سرای مصلح طوف رعایتش
 پیش هوای مفسد سد كنایش ﴿۲﴾
 شمیر های ظالم شیطین روزگار
 گردد كمین حادثه شبیری است منزوی است
 از خدمت محمد پیروز احمد است
 صبری كه سطح ملك برایش معمد است
 فرزانه كه لایق گاه است و مسند است ﴿۳﴾
 هر وصله ﴿۴﴾ زحزش درعی مزد است
 با ذكر سیر مسرع او ماد مقعد است
 چون گرد جوف كوه بنای مشید است
 چون پیش چشم افعی میل زمرد است
 يك يك ز بیم ذره عدلش مغمم است
 و در فرات فتنه نهنگی است ملحد است

- (۱) نسخه ۵ - بود چون افتاب تیر ولیك تیر چون آفتاب با حور است
 نسخه ۶ - نور چون افتاب تیر ولیك تیر چون آفتاب با حور است
 (۲) نسخه ۱ - شكل او بی شكل بر چندین نسخه ۵ - شكل او بی شكل
 نسخه ۶ - شكل او بی شكل هر چیزی است
 [۳] نيك مشکل بود
 (۴) نسخه ۵ و ۶ - كه بر و داغ خواجه منصور است
 (۵) فرهنگ جهانگیری ندبا اول مفتوح بمعنی رشد و افزونی و نمو باشد
 ابو الفرج روتی گفته -
 (۶) این شعر در نسخه م ب بوده است
 (۷) نسخه ۲ و م ب - فضله نسخه ۳ - وصله لباب - بذله م . ف ذره

کز آسمان کواکب علویش مرقد است
کز التجا بطنع الهیث مسند است ﴿۱﴾
گردون زجنس گشتن او شخص ابلداست
ذاتش به بی همالی ذاتی مجرد است
دریا سراب و فد فد^(۱)

گوئی که آب جوهر صرح مجرد است
گوئی که میخ نعلش دندان مبرد است
بر گوهر مسلسل و در مجمد است
مائده تر بحرف نخستین ابجد است
شیرین جوشهد و تلخ چو زهر مدود است
آری بعون شغل وزارت مؤید است^(۲)
دایم قلم نه کند زبان و نه ادرد است
کش دامن مظله ز عز مخلد است^(۳)

﴿ هزج مکثوف مقصور ﴾

نام تو رسید است بجائی که رسید است
دیدار تو در چشم خردمندی دید است

نفسی است نفس همت او مرقدش بلند
عرضی است عرض حشمت او مسندش قوی
گیتی ز شبه زادن او قالب عقیم ﴿۱﴾
تا در مشیت است وجود همال او
دریا گذار مر کب او را گه گذر
ایدون چو باد نرم گر ازان رود بر آب
ایدون عمود و سندان سونش کد نعل
و بحد که معجز آمد کالکش که سلک او^(۲)
از حرفهای ابجد عقدش^(۳) براستی
با نیکخواه دولت و با بد سگال ملک
آسوده دار دهر است آسوده کار نیست^(۴)
تا بر سپهر اعظم نقاش لوح را ﴿۵﴾
پاینده باد صاحب در ظلال نعمتی ﴿۶﴾

ای بار خدا یا^(۷) که جهان چون تو ندید است
کردار تو در جسم جوانمردی جان است

(۱) نسخه ۱ - دریا سراب و فرد و مهتاب فرقد است نسخه ۲ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است
نسخه ۳ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است نسخه م ب - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است
نسخه ۵ - دریا سراب و فد فد مهتاب فرقد است نسخه ۶ - دریا سراب و فرد و مهتاب فرقد است
دریا سراب فد فد و مهتاب مرقد است ؟

(۲) نسخه م ب - نوک او

[۳] نسخه م ب عتفش

[۴] نسخه ۵ - آسوده دارد دهر است آسوده کار نیز آری بعون شغل وزارت

مقلد است نسخه ۶ - آسوده دارد دهر است آسوده کار نیست آری بعون شغل وزارت
مقلد است نسخه م ب - آسوده دار آسوده وار

[۵] نسخه ۱ مقلد است و صحیح بنظر می آید نسخه م ب - مقلد

(۶) نسخه م ب - کرد امنش مظله بعرض مخلد است

[۷] نسخه م ب ای بار خدائی که

با عدل تو اسباب بلا دست کشید است
 ابری است گفت کز وی صد بحر چکید است
 جزوی که شنیدی که خریدار خرید است
 زان است که چون کیوان براوج رسید است
 زان است که چون آب در او جای گزید است
 تا گوش بزرگی شنوا شد نشنید است
 این دست بار^(۱) کرده و آن پشت خمید است
 بی جرعه طبع تو ادب نیم گزید است
 تازی ز تو جز دولت باقی نه تید است
 و آن را که نوئی چرخ ییاطل نخلید است^(۲)
 از بیم فسخ حادثه چون مرغ رمید است^(۳)
 کم زاویه ماند است که دروی نخزید است
 ناری است داش بی تن و آن نار کفید است^(۴)
 محسود بدینگونه که بنده است که دیده است
 پس بنده بهم کینت تو نا گروید است

باوهم تو اسرار فلک روی گشاد است
 بحریت دلت کورا صدابر غلام است
 بخزید عطای تو خریدار عطا را^(۵)
 قدر تو هوای تو همی دارد در سر
 خصم تو رضای تو همی جوید در خاک
 داند افاضل که بفضل تو بزرگی
 در پیش دوات و قلمت عرس و رسالت^(۱)
 بی تیشه عقل تو خرد نیم تراش است
 سطری ز تو جز آیت رحمت توشه است^(۲)
 آنجا که توئی دهر ز هیت تهد بی^(۳)
 این بنده چه کرد است که بی زلت و بی جرم
 کم دایه ماند است که آنرا نه بسود است
 نالی است تش بی دل و آن نال گسسته است^(۴)
 درویش ندیدند^(۵) که محسود بود هیچ
 گر صورت حالی که نمودند جز آن نیست

[۱] در پیش دوات و قلمت عرض و رسالت ؟ نسخه ۱ - در پیش دوات و قلمت
 عرض رسانست نسخه ۲ - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت نسخه ۳ - در پیش
 دوات قلمت عرض رسالت نسخه ۴ م ب - در پیش دوات و قلمت عرض رسالت
 [۲] م ب - بکش داده فرهنگ جهانگیری لر بفل باشد ابو الفرج رونی
 گفته در پیش الخ

[۳] م ب - جز همت عالی نبشسته است

[۴] م ب - پای

[۵] م ب نهچید است

[۶] م ب - پرید است

[۷] م ب تاریست تش بی دل و آن نار گسسته است

[۸] نسخه ۱ - تاریست دلش بی تن و آن نار کشیده است

[۹] نسخه م ب - درویش نبود است

۱ حکم غم و شادی بر لوح نوشته است
تا باد بدو نیک بر آفاق وزید است
ز دولت تو دست حسد کوتاه خواهم
بادولت تو خود که چرخد یا که چرخید است^(۱)

❁ هزج مکفوف مقصور ❁

ی نام تو بخشیده بخشنده ارواح ❁
بر نامه دیوان هنر فضل تو عنوان
انعام تو بر خسته دل سایل مرهم
چون قطب فلک عرض ترا راحت ساکن
اقبال تو خواهند بر اشباح طبایع^(۲)
قصاب نیارد که بفتح دهد رنگ
در جاه عریض تو مساحت تهدیی
نوفیق بچنگ آرد جهد تو بتوفیق
ناخواسته از گنج عروس تو چوشاهان
تا آینه نجیح تو بازار گرفته است
گر نطق تو انگیزد مرموز نیارد ❁
ور خشم تو افروزد مصباح تناید ❁
یارب چه درختی است جهان زیر تو یارب
هیبت ز آسیب درخشش که ز آسیب
گرداب کند حلقه ناورد خوی او

آیات رسالت را انفس^(۳) تو الواح
در کشتی دریای سخارای تو ملاح
احسان تو بر قفل در روزی مفتاح
چون جرم قمر سیر ترا سرعت سیاح
گر نه نکند^(۴) ایشان اقبال بر اشباح
تا خلق تو اندر ندمد بوی بفتح^(۵)
هر چند که با وهم مسیح آمد مساح
ملواح بدام آرد صیاد بملواح ❁
با خواسته خیزند همی زایر و مداح
آزار ندید است^(۶) بدو صیقل انجاح
مرموز تر از سحر تو بر معجزه ایضاح^(۷)
بروانه مصباح بهنگامه مصباح ❁
آن ابلق جوشنده کوشنده کداح
آسان فکند پیل چو شطرنجی طراح
بس بر لب گرداب نهد گام چو ملاح

(۱) - در مدح ابوالقاسم خاص (رجوع کن بیت ۱۷) ابوالقاسم خاص از ارکان دولت سلطان ابراهیم چهار مقاله ص ۱۴۶ ولی از بیت نهم چنان بر می آید که گویا مدح این چکامه جاه وزارت داشته انگاه باید گمان برد که این قصیده در ستایش شمس الکفایه ابوالقاسم احمد حسن میمندی گفته شده باشد والله اعلم

(۲) نسخه ۲ - زانفس لباب و م. ف. - زانفس

(۳) نسخه ۵ - خوانند نسخه ۶ - خواهند بر اشباح و طبایع

(۴) نسخه ۲ - کوتاه نکنند؟ نسخه ۵ - گرنی نکنند نسخه ۶ - گر نه بکنند

(۵) ظهراً در مصرع اول و ثنی فتاح نیست و فتاح است ع

(۶) نسخه ۲ و م. ب - زنگار ندید است نسخه ۳ و لباب - آزار ندید است

(۷) نسخه ۳ - مرموز تر از سحری بر موزر ایضاح ؟

گوئی بدنش نیست بدن در خط آورد
آنی که رسید است به تایید الهی
از فضل تو گر بنده امان یابد نشکفت
تا روی بکفار نهد رایت اسلام
اندر عمل خیر تنی بادت کوشان
دست تو وطبع تو مه و سال و شب و روز
گردان شده بی علت روحی است زارواح
امر تو و نهی تو بافساد و باصلاح
زین هاویث هایل سوزنده قداح ❀
تا پشت بعباس کند نسبت سفاح ❀
وندر امل خلق دلی بادت مرتاح
بادسته ریخان زده و با قدح راح ❀

❀ خفیف ❀

(در مدح ابوسعبد بابو)

صدر بابوئیان سزا باشد ^(۱)	کاندر او عقل را ^(۲) باشد
آنکه آزاده را پس از ایزد	بندگی کردنش هوا باشد ^(۳)
وانکه بگذشته از پرستش حق	جز پرستیدنش خطا باشد
کنیت شهریار و نام رسول ^(۴)	عرض او را همی عطا باشد
این چنین عرض را شکفت مدار	گر معلا و مصطفی باشد ^(۵)
آفتابی است رای او که از او	فلک ملک را ضیا باشد ❀
کشت زاری است فضل او که در او	کشته علم را نما باشد ❀
بحر با کف او شمر شمرند	کوه با حلم او هبا باشد ❀
طبعش از فضل ها بهار نهد	مدحش از پرده ها نوا باشد
گرد کز نعل مر کبش خیزد	مایه کحل و توتیا باشد
نور کز قلب صافیش تابد	صبح ارواح انبیا باشد ❀
جاه جوئی که جاه او طلبد	سال و مه در غم و غنا باشد

- (۱) صدر بابو بیان سزا باشد کاندرو عقل را باشد نسخه ۱ - با تو بیان
نسخه ۲ - بابو بیان ؟ نسخه ۳ - با تونیان ؟ نسخه ۴ م - با بوئیان ؟
(۲) نسخه ۱ - بنا نسخه ۲ و م ب ثنا نسخه ۳ - فنا نسخه ۵ و ۶ بنا
(۳) نسخه ۳ و ۵ - هوا نسخه ۲ و م ب و ۶ سزا
(۴) کنیت شهریار یعنی ابوسعبد که کنیت سلطان علاءالدوله مسعود بن ابراهیم بن
مسعود بود پس معلوم است که ابو سعد بابو یکی از بزرگان سلطان نام برده بودند
(۵) نسخه ۲ و ۴ م - که معلا نسخه ۵ - کز معلا مصطفی باشد

هر عصابی نه ازدها گردد	هر گیاهی نه کیمیا باشد ﴿۱﴾
ربك سهمش فرو خورد قلزم	اگر از قلزمش عدا باشد
باد امرش بگردش آرد طور	اگر از طورش آسیا باشد
چون بتدبیر آسمان و زمین	را ز تقدیر با فنا باشد ﴿۲﴾
عزم و حزمش بجیش و بسکون	آسمان و زمین نما باشد ﴿۳﴾
طمع خلق مقتدی است براو	کعبه جود مقتدا باشد ﴿۴﴾
مهر او در دل هواست که روح	صورت نفس آن هوا باشد
زایرش را بشکر اقبالش	همه اقبال بر دعا باشد ﴿۵﴾
راجش رازیوبه ^(۱) رویش ﴿۶﴾	روی بر مهره قفا باشد ﴿۷﴾
کی بود کی که رای بعد مرا	منزل قرب او دوا باشد ﴿۸﴾
(خویشتن را جویش او دیدم ^(۹))	هر چه پیش آیدم روا باشد
تا جدا مانده ام ز مجلس او	صحت از من همی جدا باشد
بخداوند خویش باز رسم	گر خداوند را رضا باشد
تازیم و ام فضل او تو زم ^(۳)	بدعائی که بی ریا باشد ﴿۹﴾
درو جودش حیات خضر و مسیح	عضوی از جمله عضوها باشد
گویم آن نعمش دهی یارب	که کمین جزو آن بقا باشد

(مضارع)

در مدح سیف الدوله محمود ابراهیم

باز آمد آنکه ملك بدو کامکار شد باز آمد آنکه بخت بدو بختیار شد

(۱) نسخه ۱ - نویه (۱۴) نسخه ۲ - پویه نسخه ۳ - پور (!!) نسخه
م ب - بویه نسخه ۵ - تویه (۹) نسخه ۶ - لومه (۱۴)
(۲) نسخه ۱ - تا روا داشتیم که بی تو زیم نسخه م ب ایضا و درست بنظر
آید در نسخه ۵ و ۶ - خویشتن را جو پیش او دیدم
(۳) نسخه ۱ - تازیم و ام فضل او تو زم نسخه ۲ و ۳ - تازیم و ام براو تو زم
نسخه م ب - بزیم تا که بر در تو زیم نسخه ۵ و ۶ - تازیم و ام فضل او تو زم ابو سعد
بابو هم از محمد و حین مسعود سعد سلمان بوده نگاه کن بقصیده لاله رو یاند سرشکم
تازه در هر مرحله

در دست عدل دولت او استوار شد (۱)
 سر مست بود دهر کنون هوشیار شد
 آری پیاده ماند چون حق سوار شد
 دارالفقرار بودی دارالفقرار شد
 کایدون هوای ملک بدو بی غبار شد
 انصاف را بطبع جهان جان سپار شد (۲)
 تا بر سرش سیاست سیفی فسار شد
 صمصام آبدار شد و ذوالفقار شد
 کش حفظ بر زمین و زمان سایه دار شد
 او را جمال یوسف با ملک یار شد
 از لطف صورتش بهوا بر نکار شد
 بی خار بن شکفته کل کامکار شد
 يك بهره گل بماند و دگر بهره خار شد
 كبتی بطوع بنده این اختیار شد
 نادیده رنگ باده سرش پر خمار شد
 بشکافت سنک و جوهر او پر شرار شد
 آن قطره اصل شهدومی خوشگوار شد
 زان مور زور یافت بتدریج و مار شد
 شیری تو وزمانه ترا مرغزار شد
 کز غصه بر عدوی تو چون پای دار شد
 جوانانکه زابتدا برسول استوار شد

بر پای ظلم هیبت او پای بند گشت
 بیدار بود قته کنون مست خواب گشت (۳)
 بساطل همی نمود سواری پیاده ماند
 زان پس که این دیار بر اسلام هشت ماه
 باران رحمت است ملک بر غبار شرک
 از شد که هر که خواست همی کرده هر چه خواست
 نه ماه بی فسار همی تاخت روزگار (۴)
 شاهی که لفظ سیف بگاه (۵) خطاب او
 او را سزد که سجده برد قرص آفتاب
 کس را نبود ملک و جمال از ملوک یار
 نقاش و هم صورت او بر هوا نگاشت
 اول که شاخ کل بوجود آمد از عدم
 چون دست دوست و دشمن خسرو بدو رسید
 ای کرده اختیار زگیتی تسرا خدای
 بگذشت باد سهم تو بر دل عدوت را
 بنمود برق هیبت تو خاصیت بسنک
 يك قطره نوش مهر تو چون بر جهان رسید
 يك ذره زهر کین تو گردون بمورداد
 تاشیر مرغزار بسود پایدار باش
 آن رایت شهی بنو بر پایدار باد
 احکام ملک و شرع بنو استوار باد

(۱) نسخه ۱ و م ب - استوار نسخه ۳ و ۲ - دستیار

(۲) نسخه ۳ و ۱ مست شد ز خواب نسخه ۲ - مست شد خراب نسخه م ب و ج -

مست خواب گشت نسخه ۵ - کنون مست شد ز خواب

(۳) نسخه م ب - کانصاف را بطبع جهان خواستار شد و همچنین در نسخه ۵

(۴) نسخه ۳ و ۱ - آسمان

(۵) نسخه ۱ - نگار نسخه ۳ و ۲ و ۶ بجای نسخه م ب و ۵ - بگاه مصراع اول

این بیت اشاره ایست بلقب مدوح یعنی سیف الدوله محمود بن ابراهیم

❦ مضارع ❦

(در مدح علاء الدوله ابوسعده مسعود ابراهيم غزنوی)

شاها ترا بشاهی گیتی مرید باد	ایام نیکیخواه تو ایام عید باد
بر تخته که بیع و شری اختران کنند	اقبال بدسکال تو درمن یزید باد
زور آزمای ساعد ملک ترا بروز	از نور ساق عرش خطاب جدید باد
چون همت رفیع تو از نور برگذشت	بروین قلاده وارث مطوع جید باد
بر منبر خطابت عدل تو خلق را	در امر و نهی خطبه وعدو وعید باد
بر حالها و قوفت زالهام ایزدی	بر رفیع و دور مشرف و صاحب برید باد ^(۱)
بیخار شاخ عیش لذیذت گرفته بار	وز بیخ کشت عمر حسودت حصید باد
پانده دولت تو و بیدار بخت تو	میزان عصرهای عتیق و جدید باد
بوسعد کنیت تو و مسعود نام تو	عنوان قصرهای منبع و مشید باد
هر ساله غزو تو که فتوح است حمل او	چون سیر کرد خالد و جیش ولید باد ^(۲)
خون در تن گداخته شرک و اهل شرک	از بیم تو فسرده چو خون قدید باد
کفران کافران لعین را بسند و هند	تیغ متخالف است خلافت معید باد
طغیان طاغیان مهین را بشرق و غرب	رایت معالج است علاجت مفید باد
بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد ^(۳)	باطل زحق طرید که عیشت طرید باد ^(۴)

- (۱) کذا فی النسخة الاولیه نسخه ۲ - بروقع و دور مشرب صاحب برید باد
نسخه ۳ - بردفع دور مشتری و صاحب برید باد - نسخه م ب - بردفع جور مشرب صاحب برید باد
- (۲) نسخه م ب - چون شیرجس خالد و حبس ولید باد نسخه ۵ - چون سیر کرد خالد جیش ولید باد نسخه ۶ - چون سرجنس خالد بن ولید باد صاحب جیش ابوبکر ولید - ولید بن عقبی
- (۳) نسخه ۱ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۲ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد [۴] نسخه ۳ - بیحول نقش قوت شمشیر تونشد نسخه م ب - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد نسخه ۵ - بیحول نفس و قوت شمشیر تونشد باطل زحق طریده که تختش طرید باد

بی عون عقل و نصرت تایید تو نکشت^(۱) دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد^(۲)
 آنکت نه مدح گوید در لافکاه هجو هر تیره را^(۳) نشانه چو شخص یزید باد^(۴)
 و آنکت نه شاد خواهد در کربلای غم هر لحظه بی ثواب شهادت شهید باد
 تاجش بدمؤثر محسود عالم است چشم بعد از شکوه جلالت بعید باد
 جای مخالف تو و جای مؤالفت آماده تر ز جای شقی و سعید باد
 در خدمت تو چرخ با خلاص بوالحسن^(۵) در طاعت تو دهر بر شد رشید باد
 چون قرص مهر عرصه ملکوت عریض گشت چون سیر ماه مدت عمرت مدید باد

❁ رمل مقصور ❁

آفرین بر شاه و جشن شاه باد جشن ملک آرای او هر ماه باد
 دست بذل از گنج او کوتاه نی دست عزل از جشن او کوتاه باد
 رای گردون قدر او را تاج بخش اوج کیوان صدر او را گاه باد
 آفتابش خاکروب و پیل گوش واسمانش گنبد و خرگاه باد
 ظل عدلش بر سر خلق خدای پایدار ابدون چو ظل چاه باد
 سیر غزوش در بلاد اهل شرک رهگذار ابدون چو سیر ماه باد
 گر ستاره بر براق همتش[❁] اوج خواهد اوج او را گاه باد
 و ز زمانه بی سلاح نصرتش[❁] جنگ جوید شیر او روباه باد
 در فضای شرق و غرب از حزم او سال و مه منهی و کار آگاه باد
 نیک و بد را زو بگاه خیر و شر نوبت پاداش و بباد افراہ باد

(۱) نسخه ۱ - بی عون نصرت توو تأیید تو نکشت نسخه ۲ - بی عون نصرت توو تأیید تو نکشت نسخه ۳ - بی عون نصرت توو شک نسخه م ب - بی عون عقل و نصرت تایید تو نکشت

(۲) نسخه ۱ - دیو از هوا فرید که اصلش فرید باد نسخه ۲ - دیو از هوا فرید که اصلت فرید باد نسخه ۳ - مثل نسخه یک است نسخه م ب - دیو از هوا مرید که اصلش مرید باد همچنین نسخه ۵

(۳) نسخه ۲ و نسخه م ب - فرقه نسخه ۱ - مرزیه ز (! ؟) نسخه ۳ - هر تیره را نسخه ۵ - هر قریه

(۴) نسخه ۶ - هر تیره را نشانه چو شخص ترید باد

(۵) نسخه ۲ - با خلاص تو حسن

مشتري باعرض او همنام گشت
 در جهان فتح او ایام غضر ۱۰
 روز حرب از پیش او خرچنگ وار
 دم زده کزدم^(۱) ندیدی زان عمل
 چون خم ایوان کسری در حضر
 چون ناث العش صغری در سفر
 آنکه از فرمان او گردن کشد
 و اخرش ماتسد راه کهمکشان
 تابود بانفس نالان ناله جفت ۱۱
 رزم غزو و بزم جشن فرخش^(۲)
 آفرین بر خسرو و بر غزو او^(۳)
 عرض او با مشتري همجاء باد
 درجهای مدح در افواه باد
 بس خزیدن عادت بد خواه باد
 ازدها در حرب او جولاه باد
 بر خم قصرش خم درگاه باد
 آخر خیلش صد و پنجاه باد
 سکنه زو پرویل و واولاه باد
 بی ستورو بی جوو بی کاه باد
 حاسدش را ناله وا غوثاه باد
 گه سکالش کرده گه ناگاه باد
 آفرین بر شاه و جشن شاه باد

(هزج مکفوف مقصور)

در مدح خواجه علی بن حسن

میزان فلک قسم شب و روز جدا کرد^(۱)
 بر سخت بانصاف همین را و همان را
 نی بی سبب آمد بمیان اندر میزان
 خود حال بدینگونه^(۲) کجا ماند فردا
 در ساعت او شرع^(۳) کند شش مهو شاید
 از روز نوا بستد و شب را بنوا کرد
 چون هر دو بقوم رسیدند رها کرد
 احکام قضا راند و ازین حکم قضا کرد
 شب نیز دعا گوید چون روز دعا کرد
 زیرا که جفا بیند هر کس که جفا کرد

(۱) نسخه ۲ - بدیدی

(۲) نسخه ۱ - روز غزو و بزم و جشن فرخش نسخه ۲ - رزم و غزو و بزم جشن
 برخش نسخه ۳ - روز عزم و بزم جشن فرخش نسخه م ب - رزم و عزم و بزم و حزم
 برخش نسخه ۵ - روز غزو و بزم جشن فرخش نسخه ۶ - روز غزو و بزم و
 جشن فرخش

(۳) نسخه او نسخه م ب - عزاو

(۴) نسخه ۲ قسم شب از روز جدا کرد نسخه م ب - قسم شب و روز
 بوتا کرد ج - قسم شب از روز جدا کرد

(۵) نسخه ۲ - خود حال بر اینجمله نسخه ۳ - خود حال بدین جمله ج -
 خود حال برین حال نسخه ۵ - خود حال برینجمله

(۶) نسخه م ب سرع (۹)

گر عقل بر این داشت ترا عقل خطا کرد
 کاوقات شب و روز برو مدح و ثنا کرد^(۱)
 در همت او بسنه و تا خواست وفا کرد
 زین دست بچنگ آمدوزان دست عطا کرد
 خواهنده براو شعبده طمع روا کرد
 علت نپذیرد که بشکلیف حیا^(۲) کرد
 نشگفت که بااصل^(۳) عرب خواجه سخا کرد
 اصحاب بلارا به بلا جفت عطا کرد
 انگشت سرو^(۴) آنجا کانگشت فرا کرد
 این شغل ملاراندو آن شغل خلا کرد
 چون قدرت دیدارش با آب هوا کرد^(۵)
 آن کرد که با جادوی کفر عصا کرد
 این شغل ز تو بنده جدا کرد چرا کرد

ای طبع رهو رسم شب و روز چه دانی
 بر خواجه علی بن^(۱) مدح ثنا گوی
 ان بار خدائی که اهل نهمت عالم
 صدبار بچنگ آمد معلوم جهانش
 از چرخ مشعبد نخورد شعبده لیکن
 جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است^(۲)
 آری چو سخاوت را اصل از عرب آمد
 آنست که در^(۳) دولت او گردش گردون
 و آنست که از حشمت او حادثه دهر^(۴)
 او را دو نقیض است^(۵) بگردار و بدیدار
 از رحمت کردارش با چرخ زمین گشت^(۶)
 ای معجزه عدل تو با جادوی ظلم
 از بنده اگر برسد حاسد که خداوند

- (۱) نسخه ۲ - علی ابن عمر نسخه ۳ - علی ابن علی نسخه م ب = علی ابن
 من کذا نسخه ۵ ج - ندارد نسخه ۶ - علی ابن حسن
 (۲) نسخه ۳ - ترا ومدح و ثنا کرد (! ؟) نسخه م ب - پی مدح و ثنا
 کرد نسخه ۶ - برو مدح ثنا کرد
 [۳] نسخه ۲ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی است نسخه ۳ - جودش
 نه حیاتیست طبیعی و حقیقی نسخه م ب - جودش نه حیاتیست طبیعی که حقیقت نسخه ۵ -
 جودش نه حیالی است طبیعی و حقیقی نسخه ۶ - جودش نه حیاتیست طبیعی و حقیقی
 [۴] نسخه ۳ - عطا نسخه م ب - چرا نسخه ۵ - رها نسخه ۶ - جدا
 [۵] نسخه م ب نسل
 (۶) نسخه ۳ - از
 [۷] نسخه ۲ و ۳ - راده دوران نسخه م ب - حادثه دهر نسخه ۵ - حادثه دهر
 (۸) نسخه ۲ - سترد نسخه ۳ و نسخه م ب و ۵ و ۶ - سپرد
 (۹) نسخه م ب او را دو لطیفه است (و درست مینماید) نسخه ۵ - او را
 ده نقیض است نسخه ۶ - او را دو لطیف است
 (۱۰) نسخه ۲ - با چرخ نسخه ۳ - با خرج نسخه م ب تا چرخ نسخه ۵ -
 با چرخ زمین گشت نسخه ج - با چرخ امین گشت
 (۱۱) نسخه ۲ - باب هوا کرد نسخه ۳ - با آب و هوا کرد نسخه م ب -
 تا آب هوا کرد نسخه ۵ و ۶ - با ابو هوا کرد

تدبیر جزاین نیست که تقصیر نهد عذر
جاوید بقا بادت باعزو و بزرگی
گوید^(۱) که ندانستم خدمت بسزا کرد
کاین عزو و بزرگی ببقای تو بقا کرد
بدخواه ترا ظاهر چون روی علاباد^(۲)
تا باتو چرا باطن خود همچو علا کرد^(۳)

❦ خفیف ❦

(در مدح علاءالدوله مسعود ابراهیم غزنوی)

شاه را روی بخت کلگون باد	چشن آبان بر او همایون باد
هر قس حرص غزوش افزون است	هر زمان حزم و عزمش ^(۴) افزون باد
اختیارش چو نام او مسعود ❦	افتتاحش بفتح مقرون باد ❦
روز اسلام نور موکب اوست	بر شب کفر از او شیخون باد
شعله آتش جهادش را ❦	خانه رای هند کانون باد ❦
وارث او که جفت ضحاک است	بسته فر این فریدون باد ❦
گر فلک جز برای ^(۵) او گردد	الف استوای او نون باد ❦
ور جهان جز بکام او باشد ❦	نوش در کامش آب افیون باد
گنج کان خازنش نه پیراید ^(۶)	خاک خورده چو گنج قارون باد
زر که نامش بر او رقم نکشد	از قبول عیار بیرون باد ❦
ازدهای زمانه را امرش ❦	دم عیسی و خط افسون باد ❦
قلب ادبار و قالب خصمش ❦	حبس ذوالنون و نقش ^(۷) ذوالنون باد

(۱) نسخه ۳ - گویم

(۲) نسخه م ب - بدخواه ترا ظاهر و باطن چو علا باد نسخه ۵ - بدخواه
ترا ظاهر چون روی علا باد نسخه ۶ - بدخواه ترا ظاهر و باطن چه علا باد

(۳) نسخه م ب و ۵ - تا باتو چه باطن چون روی علا کرد نسخه ۶ - تا
با تو چرا روی بیاطن چه علا کرد

(۴) نسخه ۱ - خیر و عزمش نسخه ۳ - خیر و عمرش نسخه ۵ - خیر و عزمش
نسخه ۲ - چتر غرس

(۵) نسخه ۳ - بنام نسخه ۶ - برای

(۶) نسخه ۶ - نیاراید

(۷) نسخه م ب - نفس نسخه ۵ و ۶ - نفس

فنه در خواب امن ازورفته است^(۱) همچنین سال و ماه مفتون باد
از درحق جور او دون است^(۲) این بغایت وجیه وان دون باد
تا بروید همی ز خاک آتون^(۳) روی خصمش برنک آتون باد
گاودو شای عمر بد خواهش^(۴) بره خوان شیر گردون باد
جشن و ایام عید و عزم سفر هر سه بر شهریار میمون باد

❦ خفیف ❦

خسروا بخت پاسبان تو باد قاهر دهر^(۱) قهرمان تو باد
مشتري نامور بنام تو گشت بشری جسانور بجان تو باد
صبر کیوان و تسدی بهرام از رکاب تو و عنان تو باد
منبر عدل و خطبه انصاف در زمین تو و زمان تو باد
شجر دولت موافق را^(۲) نشو در صحن بوستان تو باد
جگر تشنه مخالف را^(۳) آب از چشمه سنان تو باد
روش مسرعان سهم الغیب همه بر شه زه کمان تو باد
لاف پرتایان شست شهاب همه از قبضه کمان تو باد
هرچه در ملک روزگار آید بذل آن پیشه بنان تو باد
هرچه بر عقل مشته گردد کشف آن سخره بیان تو باد
لب^(۴) دریا بموج خیز اندر حاکی و راوی جنان تو باد^(۵)
جرم مه چون هلال و بدر شود نعل یکران و قرص خوان تو باد
گر قضا آسمان بفرساید اوج قدر تو آسمان تو باد
ورفتا بر جهان بیخشايد^(۶) عرصه فضل تو جهان تو باد

(۱) نسخه ۲ و م ب -- فتنه بر خواب امن او فتنه است نسخه ۵ -- فتنه در خواب امن او فتنه است نسخه ۶ -- فتنه بر خواب امن او فتنه است
(۲) نسخه ۵ -- آز در حق جود او دون است نسخه ۶ -- از در حق داور دولست (!؟)

(۳) نسخه ۲ و ۳ و ۵ و م ف -- قاهر روم نسخه ۶ -- قاهر دهر قاهر روم
یعنی الب ارسلان

(۴) نسخه م ب و ۶ -- آب

(۵) نسخه م ب -- حاکی رادی حسان تو باد

تا کمر صحبت میان طلبد کمر ملک بر میان تو باد
شکر شکر نعمت اینزد ❀ قسم کام تو و زبان تو باد
فتح قنوج و صید شاه آورد اصل دستان و داستان تو باد

❀ مضارع اخرب مکفوف ❀

در مدح ابو نصر پارسی

با مال جود خواجه بکین باشد وز جود مال خواجه حزین باشد^(۱)
آسان از او برزق رسد هر کس بخشنده خدای چنین باشد ❀
پیش دل غنی و کف رادش دریا فقیر و ابر ضنین باشد ❀
عطر نسیم خلقش گردد آید ❀ در ناف آهوئی که بچین باشد
بر شاخ نظم و تر بر طبعش سحر حلال و در نمین باشد ❀
نقش یقین گمانش چنان بیند ❀ گوئی گمانش عین یقین باشد
عامر کند خراب زمین رایش بنگر که رای او چه رزین باشد
کاندر حیات خاک خراب او ❀ چون نفع صور باز پسین باشد
بخشش مزاج خاتم جم دارد ❀ دنیا و دینش زیر نگین باشد
گر زین همتش بشکشد نفسی بر شیر آسمانش زین باشد ❀
صعبا سهیل مرکب او صعبا ❀ در حق او زهر طنین باشد^(۲)
که از صدای او به این آمد^(۳) آری صدش جفت این باشد
هم تک او براق بهشت افتد ❀ گر شیر یال و گور سرین باشد
تا با زمان ثبات زمین بینی^(۴) تا در مکان قرار مکین باشد
بر وی سوار باد ابو نصری ❀ کز دین پاک ناصر دین باشد
بر وی بنخت باد سر افزای ❀ کش تخت آسمان بزمین باشد^(۵)

(۱) نسخه ۵ - وز جود خواجه مال حزین باشد

(۲) نسخه ۵ - در حق او زبیر طنین باشد

(۳) نسخه ۵ - که با نشاط او بانین آمد ؟

(۴) نسخه ۵ - تا با زمین ثبات زمان بینی

(۵) این شعر در نسخه پنج بود

❖ مضارع ❖

(در مدح عبدالحمید احمد عبدالصمد)

عبد الحمید احمد عبدالصمد نهاد	تربیب ملک و قاعدۀ حلم و ^(۱) رسم داد
خورشید از او برآید هر روز بامداد	رایش بمشرق اندر جرمی ^(۲) منور است
بی امر او ز جای نجنبید چو خاک باد	بی حلم او بطبع ببرد چو باد خاک ❖
بگذشت از آنچه حاجتش آید باو ستاد	عقل او ستاد اوست و ایکن کفایتش
زو نامدارتر بجهان در جهان ^(۳) نژاد	زو بختیارتر بفلک برفلک ^(۴) نبود ❖
چون دست او بدید ز پا اندر اوقصاد	برخواست بخل و خواست که باجود برزند
ابر از هوا درآمدو باران در ایستاد ^(۵)	بمعد خاصیت بهوا کف راد او ❖
چو نانکه کار غزو بشاه جهان گشاد	یارب گشاد ^(۶) دار همه ساله کار او
تا چرخ پایدار بود پایدار باد ❖	این عزو این بزرگی و این جاه و این جمال ^(۷)

❖ رمل ❖

کرده شاگردیش گردون خوانده او را و ستاد	این مبارک بی بنای محکم گردون نهاد
جای ابراهیم بن مسعود ابراهیم باد ❖	روز و شب در آفتاب و سایۀ اقبال و بخت
دیدم بان بارگاه خسرو خسرو نژاد	مشرق میدان شاه دین فروز دین پرست
آتش گرم است و آب سرد و خاک خشک و باد	تاجان را بیخ و شاخ و برگ و بار اندر بقا
تن درست و دل قوی و طبع راد و روح شاد	شاه ابراهیم نازان بر فراز آن بنا ^(۸)
بندگان او رسیده زو بجاه کیقباد	او بجاه از جم گذشته کامران بر تخت ملک

(۱) نسخه ۵ و ۶ - علم ج و نسخه ۲ و ۳ و م ب م - دین معجم حلم

(۲) چرخى ! نسخه ۵ و ۶ - جرم نسخه ۲ - چرخ

(۳) نسخه ۶ - فلک

(۴) ج - بشر

(۵) نسخه ۵ - بایستاد

(۶) نسخه ۵ و ۶ - گشاده و درست مینماید

(۷) کذا در نسخه ۲ نسخه ۳ و ۵ و ۶ و م ب - جلال ج - محل

(۸) نسخه ۵ - شاه را خواهم گر از ان بر فراز این بنا

نسخه م ب و ه

ملك مسعود ابراهيم مسعود (۱)
 رسانيد است عالم را بمقصود
 سپاهی خواندش خوانانه معدود
 نه چون عود او فتد بونده هر عود
 بحکم اندر سليمان است و داود
 سرشته با وجودش از ازل جود (۲)

☆ هزج ☆

چو صاحب طالع خویش است مسعود
 بعدل و فضل و جود و حشمت و جاه
 جهانی داندش دانانه فانی
 نه چون ذاتش بود کوشنده هر ذات
 بملك اندر فریدون است و جمشید
 گذشته در جلالش از فلک قدر

رمل مخبون مقصور ☆ نسخه م ب و ه

فنج شه یاد کن و می بگسار (۳)	ساقیا جام دل افروز بیار
اندرین فنج شه آورد شکار	فنج قوج که شمشیرش کرد
هیبتش کوه فرو برد بغار	لشگرش گردد بر آورد زخون
جوهر گرگ فرو ماند ز کار (۴)	شل او بر کتف گرگ نشست
بسر شیر در افتاد خمار (۵)	جرعه او بلب شیر رسید

مجتث مقصور

در مدح زریں شییانی ؟ نسخه م ب

توئی که رخسار تو داشت چون توسوار	زریں رای رزین ای بحق سپهسالار
توئی که گرز تو بشاند آهنین دیوار	توئی که خنک تو بنوردد آتشین میدان
ترا زمانه چه گفته است بیکر بیکار	ترا سپهر چه خوانده است عمده عالم
گرفته رایت منصور تو بلا دو قنار	سپرده باره میمون تو فرازو نشیب
زبان چرب تو فارغ نیاید از گفتار	برید قصد تو سیری نیاید از بویه

(۱) نسخه م ب و ه

(۲) بیت پسین تنها در م دیده شد

(۳) نسخه م ب و ه

(۴) کذافی نسخه ه م ب - فیل او بر کتف گرگ نشست چون سرگرگ

فرو ماند ز کار

(۵) کذافی نسخه ه م ب جرعه او بلب شیر رسید در سر بر در افتاد خمار

امید عاق تو با شاخ ید گیرد بار
 فضیلت تو بهین حصه‌ایست از گفتار
 سوار لشکر تو پشت لشکر جرار
 برآه کوتاه دشوار چون تو مهماندار
 نهند دیو و ددو دام و از دها آچار
 جو روز قمره او [۲] در آکشد بروز شمار
 جو رخس برده بویژه کنند گاه شکار
 کسوف وار نشاند بر آفتاب قرار
 بسمت غرو مر حادری و دویست هزار [۳]
 خبی خدنگ تو بر دیده شرک را مسمار
 رفیعتر بشاور رفیعتر بحصار [۴]
 که نقد ایشان هرگز نداشت بوی عیار
 بقدر با تو بسوزد زمانه غدار
 بیامردی خواهد از او اجل زنهار
 همواره تا بفریب است بستن گفتار
 بیند هیبت تو بسته باد حاسد زار
 گذاشته بصلاح تو قالب کفار [۵]
 بهر سفر که روی باتو حفظ ایندیار [۶]

مرار قاص تو با کشت شوره آرد بر
 وسیت تو مهین حصه‌ایست از نعمت
 بیان موجز تو روی کشور گوه‌ر
 نبوده کر کس و روباه را پس از رستم
 بهفت خوان تو بر تیغ و نیزه و گرز
 شمار خوان (۱) تو مرد افکن است در هر ماه
 شکار گاه تو با سر است حج کولان
 قصار صرصر توران بموسم غزو
 که زیر سایه شمشیر تو خرد خواندند (۲)
 زهی برید تو مر کف شرع را بازو
 بکوه و صحرا کوبال گرز تو دارد
 درست حزم تو ما ناقسان بقامه گذاشت
 بجنگ با تو نکو شد ستاره جنگی
 ز دست خشم تو آنرا که عفو دارد خشم [۳]
 همیشه تا بنهب است جستن آهو
 ز جنگ نصرة تو خسته باد خصم دژم (۴)
 فراشته بجهاد تو باره اسلام (۵)
 بهر وطن که رسی باتو سعدا کبر جفت

(۱) کذافی نسخه

(۲) کذافی نسخه

(۳) کذافی نسخه

(۴) کذافی نسخه

(۵) کذافی نسخه

(۶) کذافی نسخه

(۷) کذافی نسخه - جسته ؟

(۸) کذافی نسخه فراخته

(۹) کذافی نسخه گداخته

(۱۰) این قصیده فقط در نسخه م ب پیداشد

﴿ مجتث مقصور ﴾

در مدح (سپهسالار) بو حلیم زریر شیانی سپهسالار سلطان مسعود بن

سلطان ابراهیم

ز کسب جاه پدر شاد باد و برخوردار
عزیز نامی و اصلی که شاخ نسبت او
سپهر همت او را باوج برده علم
که مظالم او حق بلند و باطل بست
ز گنج اوشره و آذقانی و باقی^(۱)
کند بخشم همه علف ذاتش الا ظلم
از او لطیف تر اندر عیار چیست بگو
ببخشد و نهد منت و نخواهد شکر
سهیل تازی کوشای او بقاعه نای
هنوز رایت منصور او بظاهر سند
ز اصل مولد او طالعی نگاشته یافت
چه گفت گفت که این شرزه شیرزودنه دیر
نه منهال جهد دونه صد و مه دینال
فراشود بسراندیب و رای زرین را
بحرب بار ملک تازد و بنیزه فتح^(۲)

زریر نجم سبه پروری سپهسالار
بجای میوه و گل عزورفت آرد بار
زمانه حشمت او را بر آب کرده نگار
بر صلابت او دین عزیز و دنیاخوار
ز بخت اوشغب و فتنه خفته و بیدار^(۳)
کشد بحلم همه رنج عرضش الا عذر
از او شجاع تر اندر مصاف کیست بیار
بکوشد و نهد مهلت و نیچد کار
حنین بختی دوشای او بقاعه ناز
رسید هیبت شمشر او بدریا بار
منجمی و فروشد بغور آن هشیار^(۴)
بنعل باره بکوبد زمین سکندر وار
نه باسلیق جهد زونه بشکرو مه مار^(۵)
بمیخ سیمین دوزد چو نقش بردیوار^(۶)
ز اسک بار بر آرد بقهر^(۷)

(۱) ۲ و م ب - فانی او باقی

(۲) نسخه ۲ و م ب - خفته او بیدار

(۳) نسخه ۲ م ب - بسیار

(۴) نسخه ۲ نسخه ۲ م ب - نه مستهال جهد زونه چندونه دینال نه باسلیق جهد

زونه لشکر بودر

(۵) کذافی نسخ الموجوده

(۶) نسخه ۲ - بار ملک بحرب بار ملک تازد و پذیرد فتح نسخه ۳ - بار ملک

بحرب یار ملک تازد و بنیزه فتح نسخه ۴ م ب - مار ملک نسخه ۵ - نار ملک

(۷) نسخه ۲ - ز اشک باد بر ارد بقهر امارت مار نسخه ۳ - ز اشک مار بر ارد

بقهر مهره مار نسخه ۴ م ب ز اشک مار بر ارد بقهر امارت مار نسخه ۵ - ز اشک

مار بر اردو بقهر مار مار

چه پیل گر کردن پیل گیر شیرشکار
 بگوش قالب صرصر بچشم روزان نار^(۲)
 بجوشش اندر حلقوم او نهنگ اوبار
 حصار دولت و بالایشان منرس^(۳) حصار
 به آب تربیت شهریار ~~کتبی~~ دار
 که اختیار خداست و افتخار تبار^(۴)
 بشرق و غرب رساند برید لیل و نهار
 برارد اورا اطراف بسته چون گفتار
 چنین سپهد رزم آزمای نیزه گذار
 غبار حلقه آورد او گه پیکار
 چه يك سوار زره دار خصم او چه هزار
 بتیغ شور نهد مهره ققای سوار
 توئی که فضل^(۵) انوعام است بر صفار و کبار
 توئی که بی توسخاران بود هست و نه تار

یکی خرامد و از فتح زود پیل آرد^(۱)
 پشت عرش سلیمان بسینه هیکل دیو
 بگوشش اندر خرطوم او بلك افکن
 سلاح نصرت و دندانان فساد صلاح^(۲)
 نهال فال منجم درخت طوبی گشت
 نظام دوات مسعودیان^(۳) ملک مسعود
 صدای دولت عالی ز کوس او اکنون^(۴)
 اگر مخالف ملکش فرو خرد بزمین
 کراست از همه شاهان و خسروان جهان
 روان رستم دستان بسود تواند
 چو نقره خنک برانگیزد و بخضم رسد
 بتیر تلخ کند چشمه مسام زره
 بزرگ طبعاً گردن کشا خداوندا
 توئی که بی نوع طاران اصل هست و نه فرع

- (۱) نسخه ۵ - یکی خرامد از فتح و زود پیل آرد نسخه ۲ - یکی خرامد از فتح رود نیل آرد
- (۲) نسخه ۲ - بگوش قالب صرصر بچشم دشمن مار نسخه ۳ - بگوش قالب صرصر بچشم کوره نار نسخه م ب - بگوش قالب صرصر بچشم رهن نار نسخه ۵ - بگوش قالب صرصر بچشم دمن مار
- (۳) کذافی نسخه الثانی و درست بنظر می آید نسخه ۳ - صلاح و نصرت دندانان صلاح فساد نسخه م ب - صلاح نصرت دندانان فساد صلاح نسخه ۵ - صلاح نصرت و دندانان فساد صلاح
- (۴) همچنین تنها در نسخه دوم و درست است نسخه ۳ و م ب و ۵ - مبرس (۱۹)
- (۵) نسخه ۳ و ۵ محمودیان
- (۶) نسخه ۵ - کبار
- (۷) نسخه ۲ - کیفر ؟
- (۸) نسخه ۵ - بتیر ملج نسخه ۳ - مسام زره و درست بنظر می آید نسخه ۲ و م ب و ۵ - زمین

خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر	طیب مهر تو داند دواى استغفار ^(۱)
بعون کس نشود بنده تو مستظفر	اگر بعون تو او را نباشد استظهار
همیشه تا بزمین گونه گونه گردد گل	همیشه تا بزمین تیز تیز گردد خار ^(۲)
منش بعیش فرست و هوا بلدت دان	روان برامش پیوند و دل بله و سبار ^(۳)
جهان گشای و برو داغ کامرانی ^(۴) نه	زمین نورد و در او تخم نیکنامی ^(۵) کار

✽ خفیف ✽

در مدح سپهسالار ابو حلیم زریر شیانی

از جهان آفرین هزار هزار	آفرین باد بر سپهسالار
بو حلیم زریر ^(۶) شیانی	پیل ^(۷) صفدار و شیر آتش کار ^(۸)
آنکه بفراخت شرع را گردن	آنکه بفزود ^(۹) ملک را بازار
آنکه آسیب تیغ او برسد	از لب سند تا بدریا بار
آنکه در هر هنر مهائل کرد ^(۱۰)	دشت بی مردو ^(۱۱) کوه بی دیوار

(۱) نسخه ۲ خطیب نعم تو گوید دعای مستغفر طیب عفو تو داند دعای استغفار
نسخه ۳ خطیب نعت تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
نسخه م ب خطیب رحم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو داند علاج استغفار
نسخه ۵ - خطیب رجم تو گوید دعای مستغفر طیب مهر تو دارد دعای استغفار
(۲) کذافی نسخه الثالث نسخه ۲ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
مدام تا نکنی تیز تیز باشد خار نسخه م ب - همیشه تا به نمی گونه گونه گردد گل
گل هماره تا بدمی تیز تیز گردد خار نسخه ۵ - همیشه تا ندهی گونه گونه گیرد گل
گیرد همیشه تا نکشی تیز تیز گردد خار

(۳) همچنین در نسخه ۲ و م ب نسخه ۳ - کمار نسخه ۵ - گذار

(۴) نسخه ۲ و م ب - کامکاری نسخه ۵ - کامرانی

(۵) نسخه ۲ و ۳ نیکنامی نسخه م ب - نامداری نسخه ۵ - کامرانی

(۶) نسخه ۱ - زریر (؟) نسخه ۲ - وزیر

(۷) کذافی نسخه الاولى نسخه ۲ و ۳ و م ب - میر

(۸) نسخه م ب آتشخوار نسخه ۵ - پیل صفدار و شیر آتش کار

(۹) نسخه او ۵ - هکذا نسخه ۲ و ۳ و م ب - بفزود

(۱۰) نسخه ۱ - مهائل نسخه ۲ - مهامل نسخه ۳ - تقاتل (!) نسخه م ب -

مهائل نسخه ۵ - آنکه در هر هنر و مهائل کرد

(۱۱) نسخه ۱ - مرد نسخه ۲ - مرو نسخه ۳ - مرو نسخه م ب - مرز نسخه ۵ - مرد

آنکه بگذاشت راه با ترسی	ظفر و فتح بر یمن و یسار
آنکه معبود اهل ملهی را	خرد بشکست و ضبط کرد حصار
آنکه بردل نهادگی را کی	آنکه دردیده خست خان را (۱)
آنکه آثار غزوش ارشمرند (۲)	عاجز آید ز شرح آن گفتار
فضل ایزد شناس کارش را	که مرآن را پدید نیست کنار
هر که با او برابری طلبد	گو (۳) چنین یکدو کار کرد یار
نیزه بستان و حمله بر بر جای (۴)	لشکر دیو پال (۵) را بردار
باسها بقلعه شو سوی جنگ (۶)	تویک پیل ازو برار دمار (۷)
آنکه ره را بدست ساز آیین (۸)	در میان هزارو اند سوار
دست بردارد از کناره او (۹)	گرد کن بار کی بیفکن بار (۱۰)
کیست امروز دین و دولت را	محتشم تر ز ذات او معمار
نوبهاری است عدل او خرم	دهر ازو شاد کام و بر خور دار

- (۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - او را نسخه ۳ - ندارد
- (۲) نسخه ۱ - آنک آثار غزولو بر سمر و نسخه ۲ و ۳ - آنکه آثار غزو او شمرند نسخه م ب - آنکه آثار غزوش ار شمرند نسخه ۵ - آنکه آثار غزو او شمرند
- (۳) نسخه ۵ - گر
- (۴) نسخه م ب - نیزه بردار حمله بر از جای نسخه ۵ - و حمله برد ز جای (۴)
- (۵) نسخه او ۵ - دیومال نسخه ۲ - دیویال نسخه ۳ - دیوناک (! ؟) نسخه م ب - دیو پال
- (۶) نسخه ۱ - با سپاهون بقلعه سراو نسخه ۲ - با سعادت بقلعه شوسوی جنگ نسخه ۳ - با شهادت بقلعه شو سوی جنگ نسخه م ب - با شهادت بقلعه روسوی جنگ نسخه ۵ - ندارد
- (۷) نسخه م ب هکذا نسخه ۱ - جنگ بوسل ازو بر آرد مار نسخه ۲ - تو بیک پیل ازو دمار برار نسخه ۳ - جنگ پیوند ازو دمار برار
- (۸) نسخه ۱ هکذا نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - رای را برنداشت سارایمن نسخه م ب - و آنکه او را بدست ساز آیین نسخه ۵ - آنکه دهر با بدست ساز آیین
- (۹) نسخه ۱ - دست بر دار از کناره او نسخه ۲ - ندارد نسخه ۳ - دست بر تاق نسخه م ب - دست برداز نسخه ۵ - مثل متن
- (۱۰) نسخه ۱ گرد کن بار کی بیفکن حار نسخه ۳ - گرد که باز کن بیفکن خوار نسخه م ب - گرد کن باز کن بیفکن خوار نسخه ۵ - مثل متن

هر که را نیستی کند بیمار	شربت جود او دهد صحت
بر دل و دست او نبشت ادرار	گویی از ذاق خلق را تقدیر
فخر او پاره کرد پرده عار	عزا و محو کرد کرده ذل
هم نیابد پس از وفات قرار	حاسدش را اگر وفات آید ☪
تن او را ادب کند گفتار	جان او را خطب کند آتش
نبرد مار تربش بکوار ☪	ور هوا دار او گذشته شود
بر کشد تربش ز دیده مار	زان کجا گرد باد هیبت او
وی چو عرض هنر صبحی ز عوار	ای چو ذات خرد غنی بشرف
دهر مست است و رای تو هشیار	چرخ پست است و همت تو بلند
نیست در عدل ملک تو آوار	نیست در ملک عدل تو مظلوم
پاسبانی است حزم تو بیدار ☪	آسمانی است عزم تو گردان
خواهد از تیغ تو اجل ز نهار	گردد از مال تو امل منع
تا نخیزد ز طبع آب غبار ☪	تا نروید ز جرم آتش گل ☪
بهر از بار بادو از پیرار ☪	همه امسالهای دولت تو ☪
باتو جمع فلک بحسبت بار ☪	با تو دور فلک بصرت جفت

✽ مجتث مقصور ✽

(در مدح ابوالقاسم خاص (?))

امین گنج شو و حمل بخش حمله پذیر	عمید دولت عالی و خاص مجلس میر
بطالعی که قضا رو بود بفتح بشیر ^(۱)	نهاد روی ز حضرت بدین دیار بغزو ^(۱)
کشیده هیبت او بسای ظلم در زنجیر	گشاده حشمت او دست عدل بر عالم
سپرده بخت بدو طالع صغیر و کبیر	شمرده دهر براو خدمت وضع و شریف
ز گام مر کب او خیره هوش چرخ انبیر	ز کرد موکب او تیره روی روز سپید

(۱) کذافی نسخه‌الثانی نسخه ۳ - نهاد روی به حضرت درین دیار بغزو نسخه م ب

نهاد روی بدین حضرت از برای غذا ج - نهاد روی به حضرت درین دیار بغزو

(۲) کذافی نسخه‌الثانی و ج نسخه ۳ - بطالعی که قضا زده بود بفتح بشیر

نسخه م ب بطالعی که قضا را بود بفتح بشیر

تف سیاستش از دیو دمنه ساخته خف^(۱)
 بی تو کوران از چنگ خیل آورده
 زمهر برده ملک بوی فتح او بیهشت
 زهی بصحبت اصحاب حق عذیم شبیه
 تراست سیرت و رای وصی زگینی رام
 زمین زحلم تو مایل بود بصبر صبور
 بجنب علم تو جسمی است فضل گشته نزار
 همه شرایط اسلام را توئی برهان
 نه دام سهم تو بردل گذارد و نه جیان^(۵)
 قضا زدست تو اندر عرض نشاند^(۶) تیغ
 همیشه تا بوزد بادو از وزیدن باد^(۷)
 سپهر تابع بادت بدورو اختر یار
 عمید ملکی اسباب ملک ساخته دار
 گهی براحت روح آرهوش و جام زمی^(۹)

کف کفایتش از شیر شرزه دوخته شیر^(۲)
 حصار سربسرا کنون زچنگ شده گیر^(۳)
 زکین سپرده فلک جان خضم او بسعیر
 زهی نصرت انصار دین عزیز نظیر
 تراست کنیت و نام نبی زخلق جدیر^(۴)
 هوا زطبع تو حامل بود بابر مطیر
 بجای رای تو چشمی است عقل مانده زبریر
 همه نظایر اقبال را توئی تفسیر
 نه تاب زخم تو بولاد دارد و نه حوریر
 قدر زشت تو اندر عدم جهانند تیر
 گره گره شود و حلقه حلقه روی غدیر
 زمانه خاضع بادت بطبع و بخت مشیر^(۸)
 عماد دینی در حق دین ممکن تقصیر
 گهی بناله بم دار گوش و زاری زیر

- (۱) نسخه ۲ - تف سیاستش از دیو دمنه ساخته تف نسخه ۳ - تف سیاستش از دیو دمه ساخته تف نسخه م ب تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف م ف - تف سیاستش از دیو فتنه سوخته تف
- (۲) کذافی نخستین ۲ و ۳ نسخه م ب - کف کفایتش از شیر فتنه دوخته شیر هکدام ف -
- (۳) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب سپاه سنکت اکنون زچنگ او زده رای حصار مردی اکنون بچنگ او شده گیر نسخه ۳ این بیت را ندارد
- (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - تراست سیرت و رای علی زبدو وجود تر است کنیت و نام نبی زخلق قدیر
- (۵) نسخه م ب - زوهم سهم تو بر دل گذارد و نه خیال نسخه ۵ - ز دام سهم تو بر دل گذارد و نه بجان
- (۶) نسخه ۲ - گشاید
- (۷) نسخه ۳ - همیشه تا که بازار از بریدن باد
- (۸) نسخه م ب - امیر
- (۹) نسخه م ب - گهی براحت روح آرهوش جام زمی

✽ خفیف ✽

(در مدح خواجه ابوسعید بابو)

آمد آن شرع را شعار و دثار	آمد آن ملک را یمن و یسار
خواجه بوسعد کارنامه سعد	بشت بابوئیان و ^(۱) روی تبار
دولتش در زمانه بسته زمام	همتش بر سپهر گشته سوار
قاصد عزمش آتشین رگ و پی	بارۀ حزمش آهنین بن و بار
موکب فضل گرد او انبوه	مرکب عقل زیر او رهوار
وهم او دیده باد را صورت	سهم او کرده کوه را شد یار ^(۲)
طبع او بالی مردم و مردم گیر	خلق او دستگیر و ^(۳) مردم دار
چرخ تبسّخ مرادش آهسته	کشته از خیر و شر در او نم و نار
دهر شاخ دهانش پرورده	زاده از مهر و کین بر او گل و خار
امن و خوفش دهنده خواب و سهر	مهر و کینش نهنده منبر و دار
بار و ر جود ^(۴) او چو ابر سفید	بار کش علم ^(۵) او چو زر عیار
طبعش لاغر و نظر ^(۶) فربه	سقطش ^(۷) اندک و نکت ^(۸) بسیار
جوق جوّش سرائبان شگرف	خیل خیاش سپاهیان عیار
رمح هر یک شهاب عبیه گسل	تیغ هر یک درخش خار و گدار
رنگ شبدیز آن ستاره پذیر	فعل گلگون این حلال نگار
همه رستم کمان و آرش تیر	همه آهو سوار و شیر شکار

(۱) نسخه ۳ - بابوئیان نسخه م ب - بابوئیان

(۲) نسخه م ب - بیدار

(۳) نسخه م ب - دستیار

(۴) نسخه ۳ - علم

(۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - حلم

(۶) نسخه ۳ - کرم

(۷) نسخه ۳ و م ف سقطش نسخه م ب - لفظش

(۸) نسخه ۱ - مکف (۹) نسخه ۲ - نکب نسخه ۳ - مکب م ب و

همه در کار خدمتش کامل	همه در شغل طاعتش یدار
ای زجود تو گشته کوتاه بخل ^(۱)	ای بمعجز ^(۲) تو خفته قامت عار
آن سوادست مایه دار دلت	که درو علم را جهد بازار
وان ستاره است سایان درت	که از او آفتاب خواهد بار
زایرت را قدر کمین نکند	در امل بی کشاد استظهار ^(۳)
والنت را قضا گذر ندهد	از هوا بی کشاد استغفار ^(۴)
تا بر افراز باشد و به نشیب	آتش و آب را ره رقتار
بدسکال تور را چو میخ بسک	خسته خواهیم و بسته بر دیوار
نیکیخواه ترا بفر تو باد	تندرستی و ایمنی و یسار ^(۵)
مدح خوان تو مکرم شعرا	وصف ^(۶) گوی تومعطی ^(۷) شعرا

❦ خفیف ❦

(در مدح سلطان مسعود ابراهیم غزنوی وصف قصری از قصور وی)

این بهار طرب نهال سرور ^(۱)	که بفرمان شاه شد معمور
روشنه عشرت است و بیضه لہو	موقف رامش است و موضع سور
آب او آب زمزم و کوثر ^(۲)	خاک او خالک غبرو کافور

- (۱) نسخه ۱ - کشته کوتاه بخیل نسخه ۲ و ۳ - زرد گونه بخل نسخه م ب - کشته کوتاه بخل
- (۲) نسخه ۲ - بفخر نسخه م ب - ز فخر اما عجز در اینجا معنی فروتنی دارد
- (۳) کذافی نسخه الثالث و نسخه م ب نسخه ۱ - زایرت را امل کمین نکند
ور کشاد نظر با استظهار نسخه ۲ - زایرت را نظر مکرر کنند (؟) در امل بی کشاد استظهار
- (۴) نسخه ۱ نسخه ۲ - ذلت را هوا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه ۳
ذلت را قضا گذر ندهد از هوا بی جواز استغفار نسخه م ب - ذلت را قضا کرز
ندهد در هوا بی جواز استغفار
- (۵) کذافی نسخه م ب نسخه او ۲ و ۳ - مد
- (۶) نسخه ۱ - معظم
- (۷) کذافی نسخه الثانی و مجمع الفصحا نسخه ۱ - این قصیده را ندارد
نسخه ۳ - این بنای طرب نهال سرور نسخه م ب - این بنای طرب سرای سرور
بیت سیم و چهارم آورده شد در متن کتاب کليلة و دمنه تألیف ابو المعالی نصرالله بن
محمد بن عبد الحمید چاپ تبریز (سال ۱۳۰۵) ص ۱۲۷

شکل او ناسوده دست صبا ❀
 صفت او بگوش دل نزدیک
 شده برمدح مادحتش موالع
 گوئی از مایه مزاج فلک ❀
 بلقا سود با بهشت عنان ❀
 کامران بادو کامکار دراو ❀
 پشت محمودیان ملک مسعود ❀
 آنکه جوید رضای او قیصر
 آنکه درقمع کفر^(۱) و نصرت حق
 وانکه از عدل و رحیق شود
 وانکه در ملک او جدا ماند
 تا زلهو و نشاط بهره دهند ❀
 شاه را در چنین بنا خواهم ❀
 راوی بنده خوانده در مجلس

شبه او ناسبرده پای دیور ❀
 صورت او زچشم حسادنه دور
 گشته در عشق عاشقش معذور
 قبه رست از زمین بر نور^(۲)
 بقا یافت از ازل منشور ❀
 خسرو عصر در سنین و شهر
 روی بازار دوات منصور ❀
 وانکه دارد هوای او فغفور
 تنگرد همتش بحور^(۳) و قصور
 آب مسموم در دم زنبور ❀
 چنک شاهین زدامن عصفور
 ناله چنگ و نغمه طنبور ❀
 شده خرم زشیره انگور ❀
 مدحت^(۴) قنح مرو و نیشابور

❀ مضارع ❀

[درمدح سلطان مسعود ابراهیم (?)]

ای ملک را جمال تو افزوده کارو بار
 فرسوده زیر پایه قدر تو آسمان ❀
 هم کف ذات جود ترا مبع درفشان
 عهد زمانه عهد تو آورده برکتف
 فارغ نشسته حزم تو از اختیار چرخ

مسعود بیخ و شاخ تو مسعود بر گو بار
 آسوده زیر سایه چتر تو روزگار
 هم عکس حزم رای ترا تیغ جزع بار
 دور سپهر دور تو پرورده در کنار
 ناظر نشانده عزم تو در عین اختیار

- (۱) کذافی نسخه - الثانی و مجمع الفصحی نسخه ۳ - قبه است بر زمین از نور نسخه م ب قبه هست در زمین پر نور
 (۲) نسخه ۱ - دیو
 (۳) نسخه ۱ - جور
 (۴) مدحت در اینجا تصرفی است از طرف نگارنده این سطور نسخه ۲ و م ب - خدمت نسخه ۳ - خطبه نسخه ۱ - خدمت

نا یافته بر فق تو يك شهر شهریار ❦
بحرستم نوردی و خورشید حق گذار
کردون در تو گیرد هر لحظه اند بار
چون همت تو ییند تن در دهد بهار ^(۱)
از هیبت تو دایم در بره شکار ❦
کنز جیب آن شکافد صبح امید وار
کز زخم آن خروشد شیطان جان سبار
آری درخش باشد زینگونه تا بدار
گوئی نیافت خواهد باد از پیش غبار
لشکر فرو گذارد در دیده سوار
زخمش برابر آید با زخم ذوالفقار
قدش دومغزه گردد چون قد ذوالخمار ^(۲)
آمد شکست فاحش در نوبت بهار ❦
چون لشکر کلنک قطار از پس قطار
اینرا گرفته انگار آنرا زده شمار
که فتح و عون ایزد بر فتح بر گمار
بر پای ییل بسته بخاری بحضرت آر
بر ساعد چنار قوی پنجه چنار
باران عدل و فضلی بر دوستان بیسار
خوشر نعمت اندر امسال تو زبار ❦

❦ هزج مقصور ❦

زهی دست وزارت از تو بازور ندیده چشم گیتی چون تو دستور

نا داشته یاس تو يك تاج تاجور ❦
سلطان داد گستری و شاه دین پناه
گیتی دل تو جوید هر ساعت اندر
آتش بهر یال بعبوق بر کشد ❦
دندان و چنگ درد در کام و کف پلنک
شرق امید خواند رای ترا قضا ❦
رجم شهاب گوید سهم ترا قدر ❦
رخش درخش نعل ملک راست در نبرد
ایدون سبک ستاند سیرش ز خاک پی
پیش از خیال خویش که حمله قالبش
صمصام شاه چون زهر چاشنی دهد
باحد او ننگنجد ^(۳) حد فلک بدانج
شاه خدا یگانا اکنون که از خزان
لشکر ز سرد سیر فراران بگرم سیر
قوج و بانرسی را خطر منه ❦
که مال و دست حشمت بر سمت او فکن
معبود مشرکان را زانجا کشان کشان
تازاستین صنع بر آید گشاده چنگ
شمشیر امرو نهی با دشمنان بکوش
بهر بطاعت اندر امروز تو زدی ❦

(۱) نسخه ۳ و م ب - بهار - نسخه ۱ و م ب بکوشد دو مغزه فربه و قوی
ذوالخمار بکسر خای معجمه نام مردی که مقنعه بر رو انداختی و آن مردی بود
کاهن و بغایت مشعبد و از وی امور عجیبه ظاهر میشد از «لطائف» [غیاث اللغات]

گرفته دین و دولت حفظ موفور
 ز تو صدر وزارت بیت معمور
 ز حکمت رایت اقبال منصور
 که اندر برده فرداست مستور
 جهان ملک را نور علی نور ^(۱)
 که موسی کلیم از ذروه طور
 که بیدارش کند جز نفحه صور
 همانکه شد لوای حمد منشور
 که دارد هیچ حاصل هیچ منشور
 چو از لاحول دیو فتنه مدحور
 نقاد تیغ باران ^(۲) گشت مغرور
 قلم را تیغ شد منهی و مأمور
 نماید نوش نحل از نیش زنبور
 شود خیل عدو مکسور و مجرور
 که داری همتی بر عدل مقصور
 دل و دست بدان گنج است گنجور
 برادی و کفایت بود مشهور
 توئی مانند او مشهور و مذکور
 به آسانی بود معدود و محصور
 چه هم تاورد شاهین است عصفور
 همی گویند آن قولی بود زور
 بسی باشد سیه را نام کافور

ربیب الدین و دولت ای ز رایت
 بتو بنیاد دولت سقف مرفوع
 ز عدلت لشکر ییصاد مخدول
 بدیده خاطرت امروز رازی ^(۳)
 همی تابد ز نور روی و رایت
 ز تو دست وزارت آن شرف یافت
 نه در خوابی است بخت حاسد تو
 بتوقیع چو شد منشور مطوی
 توقیع نیست بی توقیع میمونت
 ز توقیع همایون تو گردد ^(۴)
 ز عهدی کنز تحکم بر قلم داشت
 ندیدم ^(۵) عهد میمونت که دروی
 چو آید در لطافت ذوق طبع
 چو گردد رایت رای تو مرفوع
 ترا زان دولت و عمر است معدود
 سخاو جود گنجی دان امروز
 اگر صاحب ابوالقاسم دران عهد
 ربیب الدین ابوالقاسم درین عهد
 نه چندانت مکارم جمع شدکان
 چه مرد باشق و باز است تیهو
 تو فردی در کفایت ور کسی را
 بران کافی نباشد اعتمادی ^(۶)

(۱) نسخه م ب - یاران

(۲) نسخه م ب - بدیدم

(۳) نسخه ۲ و ۳ - بر آن کس نباشد اعتمادی که خارج از بحر است (شاید

این طور بود) بر آن کس می نباشد اعتمادی

منم عالی جنابت را دعا گوی	گر از نزدیک بتوانم هم از دور
بران منگر که از نور جمالت	بکنجی مانده ام ممنوع و مهجور
بین کاندل دعای دولت تو	سخن می پرورم منظوم و منشور
دعا نیکوترین چیزی است کانرا	شمارد مرد عاقل گنج مدخور
مبارک دان دعای گوشه گیران	بروز روشن و شبهای دیخور
همیشه تا کربمان را به گیتی	بماند نام باقی سعی مشکور
مقدم باد بر همتام نامت	چو قران بر همه مسموع و مأثور
همیشه دوستانت شاد و خرم	همیشه دشمنان مخدول و مقهور ^(۱)

❁ خفیف ❁

[در مدح منصور سعید]

ای سر افراز عالم ای منصور	وی بصدر تو اختلاف صدور
ای بقدر آسمان قایم ذات	ای برای آفتاب زاید نور
روز گاری و از تو دشمن و دوست	بمصیبت رسیده اند و بسور
بسته ^(۲) حکم تو در قلوب ورقاب	جسته ^(۳) امر تو در ^(۴) سنین وشهور
همه گفتار تو بحق نزدیک	همه کردار تو ز باطل دور
برق لامع بجای فهم تو کد ^(۵)	صبح صادق بجنب وهم تو زور ^(۶)
شیر بی باس تو شکار شگال	باز بی عون تو خور عصفور ^(۷)
نیش کره تو بر دم کزدم	نوش رفق تو در سر زنبور

(۱) سبک این قصیده چندان شباهتی با سبک معمول استاد ابو الفرج ندارد

(۲) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ و ۳ و م ب - جسته

(۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بسته

(۴) نسخه ۲ و ۳ و م ب - بر

(۵) نسخه ۳ - بجنب فهم تو

(۶) نسخه ۱ - بجیب وهم تو زور نسخه ۲ - بجنب وهم تو دور نسخه ۳ -

نبرد رای تو زور

(۷) نسخه ۲ - خر عصفور نسخه ۳ - شیر با باس تو شکار شگال باز بی عون

تو خور عصفور نسخه م ب - شیر با باس تو شکار شگال باز با عون تو خورد عصفور

گر بخواهی حمایت تو شود
 ور بکوشی کفایت تو نهد
 در سیاق بگام خیره^(۱) تراست
 کار داری است^(۲) عدل تو معمار
 بادشاهی است نفس تو قاهر
 دیگ مقهور چرخ ناپخته
 لوح محفوظ را همانا نیست
 و بحد آن مصری مجوف چیست
 نظم تو نقش سحر و او نقاش
 زو هراسان جهان و او ساکن
 دست بر سر گرفته والی ظلم
 گاه تفویض^(۳) کرده آمر عدل^(۴)
 منعم مکرما خداوند ا
 ختم و حام تو در ثواب و عقاب
 نکشی جز بسهوا^(۵) حری غین
 بیش معروف تو چه وزن آرد
 تا نکردد می مروق تلخ
 فضل جاه ترا مباد شکست
 موکبت جفت قنچ باد و ظفر
 ساخته عرضت از هنر مرقند

چون حرم حامی وحوش و طيور
 یسوغ بر گردن صبا و دیور
 روز بدخواه تو ز ضرب کسور
 گشته اسباب ملک ازو معمور
 شده دیو هوا بدو مقهور
 بوی علم تو آید از مقدور
 از وقوف تو خیر و شر مستور
 لون او لون عاشق مهجور
 ثر تو گنج در و او گنجور
 زو تن آسان سپاه و او رنجور
 از چو والی و چو دستور
 نه چو تو آمر و چو مأمور
 شا کردند از تو خلق و تو مشکور
 دو بزرگند نا صبور و صبور
 نخری جز بعرق^(۶) جود غرور
 حاصل حق عرض لوها و وور
 هم در انگور شیرۀ انگور
 ربیع تخت^(۷) ترا مباد قصور
 مجلس یار لاهو باد و سرور
 یافتہ عمرت از بقا منهور

- (۱) نسخه ۲ - خیز نسخه م ب - جبر
 (۲) نسخه ۱ - کار دانست نسخه م ب - کار دانیست
 (۳) نسخه ۱ - تعریض
 (۴) نسخه ۱ - عدول
 (۵) نسخه م ب - به سهم
 (۶) نسخه ۱ - بفرق
 (۷) نسخه م ب و م ف - قصر

❁ مجتث مقصور ❁

(در مدح سلطان ابراهیم)

نظام عالم و خورشید ملک و ذات هنر
 ابوالمظفر شاه مظفر ابراهیم ❁
 سپهر دولت عایش را کهین برجی است
 ز حزم اوست بهر کامگاه صد ناظر^(۱)
 گشاده چشم بدیدار او شهر و سنین
 اصر شمایل حلمش بیاد برگذرد
 و گر فضایل طبعش^(۲) بکوه^(۳) برشمرند
 لطیفه های عرض را زهر خویشی جنس
 گراو بجنس عرض نیستی بدین معنی
 چگونگی گوئی کز کوکنار یابد خواب^(۴)
 از آن سپس که همی عدل و سهم شاه دهند
 مهشت ملک جهان را ز تیغ نصرت شاه
 که جز بقوت ایمان و امر طاعت او
 کسی که فکرت او برنهد بذروه^(۵) قدم

نصیر دولت و پشت هدی و روی ظفر
 که اختیار خدای است و افتخار بشر
 زمین ولایت ضافیش را کهین کشور
 ز عزم اوست بهر تیردار^(۶) صد لشکر
 نهاده کوش بگفتار او قضا و قدر
 دهد شکوه تجلیش باد را لشکر
 سبک ز خاصیتش کوه را برآید پر
 همی بچرخ برد همتش گرفته به پر
 فرود چرخ نهشتی فراز^(۷) یک جوهر
 کسی که اورا سودا دهد سهر به سحر
 بچشم راحت خواب و بچشم رنج سهر
 صراط وار پای مشکل است پیش اندر
 برو نیارد دور^(۸) سهر کرد گذر
 کسی که همت^(۹) او بر کشد بجیحون^(۱۰) سر

- (۱) نسخه ۱ - بهر کام زخم ده ناظر نسخه ۳ - بهر کام راد صد ناظر نسخه
 م ف - بهر زخم کار
 (۲) م ف نیزه دار
 (۳) نسخه ۱ - عزمش
 (۴) ج - بخاک
 (۵) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قرار
 (۶) نسخه ۱ - کز کوکنار آید خواب نسخه ۲ - کز کوکنا (؟) یابد
 خواب نسخه ۳ - کز کوکنار ناید خواب نسخه م ب - کز کوکناری آید خواب
 (۷) نسخه او ۲ و ۳ حکم نسخه م ب و ج - دور
 (۸) نسخه ۱ - بذروه نسخه ۲ - افتاده دارد نسخه ۳ - براه (؟) نسخه م ب - کذا
 (۹) نسخه او ۳ - حکمت نسخه ۲ و م ب - همت
 (۱۰) نسخه م ب - گردون

ز نصرتش بزمین در گشاده یابد در
در او بعبرت بگذر بحال و بنگر
بروی خاك برش خاره گشته خاکستر
نه هیچ سایر و ظایر در او مگر صرصر
چو شاخ آهو شاخ درخت او پی بر
ترا ستاره سپاه است و روزگار حشر
توئی که خاك ندارد بدستگاه تو زر
ز سهم تیغ تو در رزم ماده گردد فر
بشان ملك تو عدل آتی است حق گستر
نهد نگین تو در مهر موم سمع و بصر
یکی ز شادی فربه یکی ز غم لاغر
نهال ملك نشان و بساط عدل سپر
میان جو ز ابر طاعت پیسته كمر

ز دولتش بهوا بر كمرقه بیند جای
خیال هیبت او گر به یشه عبره كند
بجوی آب درش آب رنگ مانده سراب
نه هیچ ساکن و جنبان براو مگر انجم
چو شیر رایت شیر دلیر او بیدل
مظفرا ملكا خسروا خداوندا
توئی كه باد نیابد بیارگاه تو راه
ز امن عدل تو در صید باز گردد^(۱) كبك
بجای جد تو دهر آتی است هزل نمای
نهد یقین تو بر طبع سنگ مهر و وفا^(۲)
همیشه تا كه بود در نظاره گاه سپهر
كمال دولت یاب و جمال نعمت بین
دهان عالم بر مدحت گشاده زبان

❁ خفیف ❁ نسخه ۱ و ۲ و م ب و ه

در مدح سیف الدوله ابوالقاسم محمود بن سلطان ابراهیم غزنوی

کز جهان ملك را بدوست نیاز
بخت او را زمانه برده نماز
عزم او پیش رو نشیب و فراز
جود او بر کشیده دیده آز
عز ملت گرفته زو پرواز
خطبه را نامش آمده دمساز

آمد آن مایه سعادت باز^(۱)
تخت او را سپهر گشته رهی
حزم او یش بین سپاه و سپید
رای او بر گشاده گوش یقین
سیف دولت رسیده زو بهر
خلق را عهدش اوقناده درست

(۱) نسخه او ۲ و ۳ و ج گیرد

(۲) نسخه ۱ و ۳ - مهر گیا

(۳) نسخه ۵ - آمد آن مایه سعادت و ناز

در زمان زوست هر چه هست خطر^(۱)
 عقل با حکم او گذارد گام
 ظلم کوتاه دست گشت از آنک
 سال و ماه از نهب هیبت او
 بحر اگر خاکسهم^(۲) او سپرد
 آنکه از حشر و از حقیقت آن
 گوید این جرم روز مظلمتش
 تا ببند که پیش شاه برد
 ای ترا عدل بر نهاده بجان
 کمر امر تست با جورزا
 صلح و جنگ توشادی آمد و غم
 هر که حرزه هوات بر جان بست
 (سرگردنکشان همی بشکن
 دوستی را بدوستان بنمای
 تا ز آغازها بود فرجام^(۳)
 همه در کوی بختیاری پوی
 دشمنان را بدار و گیر طلب
 بر زمین زوست هر چه هست آواز
 فضل با طبع او گشاید راز
 کرد عدلش برفق پای دراز
 شب و روز اوفتاده در تنگ و تاز
 آب جز تشنه زو نگردد باز^(۴)
 رود اندر سخن براه مجاز
 باد گرم مجرمان یکی بگداز^(۵)
 گردد اعضای او همه غماز
 وی ترا ملک پروریده بناز
 حذر نهی تست با مجتاز^(۶)
 خشم و خشم تو تبه و آمد و باز
 نایدش دیو حادثات فراز^(۷)
 گردن سرکشی همی بفراز
 دشمنی را بدشمنان پرداز^(۸)
 تا بفرجامها رسد آغاز^(۹)
 همه سوی بزرگواری تاز^(۱۰)
 دوستان را بعز و تاز نواز

(۱) کذافی نسخه ۵ - خطیر نسخه ۲ - نظر نسخه م ب - ظفر

(۲) کذافی نسخه ۱ و ۲ و م ب نسخه ۵ - صحن

(۳) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - آب جز تشنه لب بگردد باز نسخه ۵ -

آب جز تشنه زو نگردد باز

(۴) کذافی نسخه ۱ - نسخه ۲ - باد گرم مجرمان یکی بگداز نسخه م ب -

باد گرم مجرمان یکی يك راز

(۵) این دو بیت فقط در نسخه م ب دیده شد

(۶) نسخه ۱ - باز

❦ رمل ❦

(در مدح منصور سعید)

شاد باش ای پیشوای دین و دولت شاد باش
رایت اسلام را همنام گشتی دیر زی
ملک را در عدل حاکم عدل را در حق گواه
هر کجا فریاد خیزد مقصد فریاد شو
نیکیخواهت بی شریغی است اورا آبد ده
تاجهان بر جای ماند باجهان بر جای مان
با چنین اقبال خیز و با چنین مسند نشین
دایم اندر دین و دولت زفت بش و راد باش^(۱)
باتک او هم تک و بازاد او هم زاد باش^(۲)
شاه را در عرض نایب عرض را استاد باش
سایه بر مظلوم گستر آفتاب داد باش
مدسکات بی ضرر^(۳) اگر دیست اورا باد باش
تا بزرگی یاد باشد با بزرگی یاد باش
زی چنین مجلس گرای و در چنین بنیاد باش

❦ هزج مقبوض مقصور ❦ نسخه ۳ و ۴ و م

فیمون شد و فرخ مبارک ❦
هم دین محمدی و هم ملک
خورشید جهان مظفر الدین ❦
شاهی که نشان جور تیغش
با همت عالیش فلک پست ❦
اورا چه خطر ز خصم کش هست
روزی که شود ز تیغ چون برق
بیرون آید ز پوست بک ره ❦
بفراخت ز چرخ تاج تارک ❦
از عدل^(۱) خدایگان اتابک ❦
جمشید جهان عالم از بک^(۲)
از صفحه روز شب کند حک
با جود صفش محیط اندک
اقبال و خرد معین^(۳) ❦
همرنگ شفق زمین معرک ❦
تا عرض گهر دهد بلا رک

(۱) نسخه ۱ - دایم اندر دین و دولت باشی و در داد باش

(۲) نسخه م ب - با داد او هم داد باش

(۳) کذافی نسخه ۱ و ۳ و ۵ نسخه ۲ - با ضرر نسخه م ب - پر ضرر

(۴) نسخه م ب - از فضل

(۵) نسخه ۲ جمشید جهان عالم از بک نسخه ۳ - جمشید جهان عالم از تک ؟ نسخه م ب -

جمشید جهان آل از بک

(۶) نسخه ۲ - اقبال و خرد معین و دارک نسخه ۳ - اقبال و خرد معین و ارک

نسخه م ب - اقبال و خرد معین و دارک

از هیبت نیزه زتسده ❀
 چنك^(۱) اجل آن زمان بیند
 هم همدم تیغ کشته گردن
 با دشمنت آن رود ز تیغ
 خصم تو ز تیغ آن به بیند ❀
 در معرکه بهر حفظ جانت
 بر میمنه لشکرت ز یاسین ❀
 مهربی که نهد قضای مبرم
 ای عزم تو نیز و حکم^(۲) ساکن
 افزون که عدل و حسن سیرت
 با نام سخاوت تو بشکست ❀
 دایمی است نهاده هیبت تو ❀
 تو موسی عهد و کسری وقت
 الحان زبور را چه نسبت ❀
 با معجز انبیا چه باشد ❀
 ای سایه چتر تو همایون ❀
 بنده بدعای دولت تست ❀
 دور است ز درگاه تو لیکن
 بر خالق خلق^(۳) می شمارد
 تا مطرب خوش ز برده راست
 خاتون طرب که زهره نام است

در کار وجود خود^(۱) کند شک
 از دامن^(۲) پای منفك ❀
 هم محرم راز سینه ناوك ❀
 كز حمله باز با چكاوك ❀
 كز آتش و آب سنگ و آهك
 انبوه ملك گرفته مسلك ❀
 بر میسر حرزت از تبارك ❀
 جز حکم نو کس نداندش فك
 ای رای تو پیر و بخت كودك
 از كسری و اردشیر بابك
 مرحاتم و معن و آل برمك ❀
 بد خواه تو همچو مرغ زیرك
 خصم تو چو سامری و مزدك ❀
 با نعمة غدلیب و طوطك ❀
 زراقی و بازی دوالك ❀
 ای دیدن روی تو مبارك ❀
 با جمع ملائكه مشارك ❀
 در موقف بندگیك اینك ❀
 انعام و ایادی تو يك يك ❀
 بیرون آرد نوای سلمك ❀
 در بزم تو باد چون كنینك

(۱) نسخه ۲ -- جود

(۲) نسخه ۲ -- خنك نسخه ۳ - چنك

(۳) نسخه ۲ -- صبح نسخه ۳ - هیچ نسخه ۲ -- مای ؟ نسخه ۳ - نای

(۴) نسخه م ب -- حلم

(۵) نسخه م ب -- بر خالق و خلق

تبیخ تو بقهر بسته باداج از خیل خن و خسان ایلک
ادراار تو خورده جان قیصر^(۱) مأمور تو بوده رای فورک^(۲)

بیه خلیف بیه نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

ای چو نام تو اعتقاد تو بک انجم^(۳) همت تو بر افلاک
غایت شادی تو از رادی بیه غارت رادی تو از املاک
جرم خوان تو را قمر سفره نعل خنک تو را شهاب شرک
در وفاق مجالهای امان بیه در خلافت مغنیهای هلاک
دین حق را نه چون تو یک سرور ملک شه را نه چون تو یک سرباک
از ملک رفیق تو بکاوود پر وز فلک یأس تو ندارد بک
آتش برق و بانگ رعد آید پیش فرمان امتحان تو سالک^(۴)
قمر دریا و بیخ^(۵) کوه نهند پیش گرداب و گرد باد تو خاک
حذق و هم تو در اصابت رای آفتاب یقین کنند کالواک^(۶)
چنگ جود تو در معیبت مال بر گریبان بخل بندد چاک^(۷)
سرخ زاید زشهد امن تو موم زرد روید ز کان خوف تولاک
کهر عقل را تو بالائی سیم را گرم داروی سبک^(۸)
فلک فعل را تو کردانی دوك را باد ریس افلاک^(۹)
بخسردان در تموز ها کونی از نهال تو برده اند ستاک
خشم دیدند مسته حلمت زهر صردند مسته تریاک^(۱۰)
منعمه مکرما خداوندا کوتاه است از تو دست استدراک
دهر چون تو نیامورد چابک جرخ چون تو نبرورد چلاک

(۱) نسخه ۲ و ۳ و ۴ - جان قیصر نسخه ۳ - خان قیصر خان و قیصر

(۲) نسخه ۲ و ۳ - زاد فورک

(۳) نسخه ۲ - مرقد

(۴) نسخه ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - سالک

(۵) نسخه ۴ - تبخ

کوب خورد اندرین سفر خاشاک	بنده گر چه ز ناتوانی و ضعف
در فراز و نشیب چون اتراک	عزم او باره گرم کرد همی
آبهای گذشته و لوله ناک	خاسته‌های سپرده زلزله وار
بسته پیمنوده اوج او بسمک	سوره مالیده قعر او بسمک
بسرش بر نهاد ز بخت بساک	همه امیدش آخته خدمت تو
بسته اشراف پیک بر قتراک ^(۱)	باز گردد عساکر گشاده بجای
خوش و زفت اوفتند عود و اتراک	تا به بوی و به طعم در عالم
سلمات تو دنده حکاک ^(۲)	در صواب و خطا مسیحا باد ^(۳)
سیل عیش تو باد بی خاشاک	دل لاهو تو باد بی اندوه
نیکخواه تو روز و شب ضحاک	بدستال تو سال و مه به بکا
بود آن یک بسجن چون ضحاک ^(۴)	بود این یک بخت چون فرخ

درمذح سلطان مسعودین ابراهیم

(درمذح سلطان مسعودین ابراهیم)

تاج ماه است شاه بار ملک	شاه مسعود تاجدار ملک
به یمن داده و یسار ملک	فلک آورده یمن و یسار از خلد
عدلی عدل در شمار ملک	رانده ملک شمار گیر قضا
بختی بخت در قطار ملک	کرده رای قطار دار قدر

(۱) کذاوی نسخه ۱ نسخه ۲ - بسته اشراف نیل بر قتراک نسخه ۳ - بسته اشراف تنک بر قتراک نسخه ۴ م ب - بسته اشراف نیل بر قتراک نسخه ۵ - بسته اشراف را بر قتراک

(۲) نسخه ۱ - در صواب و خطا مسیحا (؟) یاد نسخه ۲ - در صواب و خطا مسیحا بار نسخه ۳ - در صواب و خطا مسیحا باد نسخه ۴ م ب و ۵ - در صواب و خطا مسیحا باد

(۳) نسخه ۱ - زنده حکاک نسخه ۲ - زنده خطاک (؟) نسخه ۳ م ب زنده حکاک نسخه ۴ - زنده حکاک

(۴) بیت آخر فقط در نسخه ۴ م ب دیده شد

نرسد عقل اگر دوا سبه رود^(۱) در تک و هم بی غیر ملک
 هر چه شاهین آسمان سنجید خوار سنجید مگر عیار ملک
 بر گرفت آدمی و دیو و پری مذهب و سنت و شعار ملک
 دین و دنیا بیافرید و نهاد آفریننده در ستار ملک
 آفتاب از فلک نیارد خواست شرف عرض حق گذار ملک
 زحل از قوس بر نماند داشت^(۲) قزح نفس شاد خوار ملک
 آب دارد که آتش افروزد جوهر تبخ آبدار ملک
 بار گیرد چو خاک پیماید جرم یکران بی قرار ملک
 ماه چون سنگ پشت سر بکشف در کشد روز کارزار ملک
 تا ذنب وار نور او نبرد سایه گر ز گاو سار ملک
 و یحک آنکو کب عجل چه بود که قران کرد با وقار ملک
 منزلی تاخت عالمی پرداخت عزم کوه کمر گذار ملک
 کشوری سوخت لشگری افروخت^(۳) رزم بر شعله و شرار ملک
 گرد افغان و جت^(۴) ابر غبت و حرص^(۵) بره زد مو کب سوار ملک
 جز شکاری برون نشد زمین یک تن از بره شکار ملک
 گر بدان کوه پایه باز رسی کاندرا او فتح بود یار ملک
 نشواند صدای کوه ترا جز همه گیر و فر کار ملک
 تن بقرپان مشرکان در داد اندر این عید ذوالفقار ملک
 بچنین رسم تا جهان باشد مقتدا باد روزگار ملک

- (۱) کلیله و دمنه - این بیت کنجانیده شده در متن کلیله و دمنه چاپ نبرین (۱۳۰۵) صفحه ۱۹۹
- (۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ شست ؟ نسخه ۳ - خواست نسخه ۵ - ست ؟
- (۳) نسخه م ب - لشگری سوخت آتش افروخت
- (۴) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ - عث ؟ نسخه ۳ - غب
- (۵) نسخه م ب - گرد افغانیان بر غبت و حرص

بارور گشته سال و مه بظفر شاخ شاداب اختیار مله
دست بر سر گرفته والی ظلم از ره بند و ^(۱) کیر و دار ملک

❦ قریب ❦

(در مدح بورشد رشید محتاج)

ای ذات تو ذات کمال ملک	بورشد رشید ای جمال ملک
ای حشمت تو پرو بال ملک	ای دولت تو عید و جشن خلق
حلم تو زمین نهال ملک	طبع تو نسیم هوای فضل
ظلم از تو چشیده دوال ملک	عدل از تو سپرده طریق شرع
چون کوه ز ناز تو نال ملک	چون نال ز رنج تو کوه خصم
درس تو همه قیل و قال ملک	آوردد باستاند پیش دل ^(۲)
دست تو همه ملک و مال ملک	پالوده چو بالونه گام بذل
نکبای قضا بر عبال ^(۳) ملک	با حفظ تو گستاخ نکذرد
شیر فلک اندر غزال ملک	با امن تو درواخ ^(۴) تنگدرد
بخت تو بهالی مثال ملک	آفاق بگیرد بفضل ید ^(۵)
رای تو بر احوال ^(۶) حال ملک	سیمرغ در آرد بدام امر ^(۷)
براست جواب و سئوال ملک	رامست و حمام است ^(۸) ملک تا
پاس تو زمام و عقال ملک	گفتی که چو بیخنی است ملک و هست
خواند خردان را خیال ملک	و همی ^(۹) ضمیرت پیروید

(۱) نسخه ۲ - از دهو بند نسخه ۳ - از دهو بند نسخه م ب - از ده بندو

(۲) نسخه ۳ - جبال نسخه م ب - نهال - نسخه ۱ و ۲ و ۵ - عیال عباله

(ج) عبال

(۳) نسخه ۲ - درواخ

(۴) نسخه ۲ - اموال نسخه ۳ و م ب - احوال نسخه ۱ و ۵ - احوال

(۵) نسخه ۱ و ۵ - حمام

نعلی که بر اقامت یفکند	گوید فلک ^(۱) آنرا هلال ملک
صمصام ترا گوشتی ^(۲) دهد	بازوی تو روز قتل ملک
تأدیب ترا تقویت کند	انگشت تو بر گوشمال ملک
آزرده ز جور جهان سند	داد تو ز چنگ مجال ملک
الفقهه بدندان ملک داد ^(۳)	عون تو بنوک خلال ملک
تکلیف تو خاندان ملک را ^(۴)	آوردده بصف نعل ملک
تخویف تو را بان هند را	افکنده بحد جبال ملک
تا پست نگردد بنای چرخ	تا تنگ نباشد مجال ملک
ایام تو در امر و نهی باد	چون روز و شب و ماه و سال ملک
یا زنده چو تابستان شمع	سازنده چو آب زلال ملک
در جام تو جوش حرام رز	باطبع تو سحر حلال ملک ^(۵)

❦ خفیف ❦

(در مدح خواجه منصور - سمید احمد ؟)

آمد از حوت بر نهاده نعل	پیشوای ستارگان به حمل
بر لطایف نموده عرض هوا	در ظرایف گرقه طول جیل
کرده بر آب و باد و خاک طباع	آتش او هزار ستونه عمل

(۱) نسخه ۱ و ۲ - ملک

(۲) نسخه م ب و ۵ - پشتی

(۳) نسخه ۱ - دهر نسخه ۲ - قهر نسخه ۳ و م ب ملک

(۴) نسخه ۵ - ترك را و درست بنظر می آید

(۵) بور شد رشید مسعود سعد سلمان گوید پسر محتاج ای من شده محتاج

بتو از پی آنکه همه خلق بتو محتاج است مردمی کن برسان خدمت من چون
برسی بزرگی که کفش بحر عطا امواج است عمده مملکت قاهره بور شد رشید
خاص شاهی که فروزنده تخت و تاج است

و در خاتمه گوید

پسر محتاج آورد بدین قافیه ام حمل انصافش هم بر پسر محتاج است

روز و شب را بمسطر انصاف
زود بینی کون زاشهب روز
نافه های تبت گشاده صبا
باقلی هیا شکوفه آورده
لااله و اکمل کعبه روی بروی
راغ ها را کمال نعمت حق
باغها را جمال حضرت شاه
صاحب کافی آسمان علوم
آنکه بی حکم^(۱) او عطیت عفو
از وقارش بصد هزاران رنج
ذات عقل است عرض او بحساب
مسند سامی رسالت را
نرسد ملک در سیاست گام
پر کنند نعمتش دهان نیاز
کاک و همش گشاده راز قضا
ای سپرده بخاصیت مه و سال
وسعت هستی کف تو کند
هم ترا دارد از تو چرخ مثال
هر که را تاختن دهد جودت
آن زمینی است ساحت در تو
وان زبانه است برق کینه تو
تا بر آید ز شاخ غیب همی
هوش تو سوی رطل باد و قدح
نیگخواهت چشیده عز امید

استوا داده چون خط جدول
ادهم باب شب شده ارجل
روحه های بهشت زاده طلل
راست چون چشم اعور و احول
چون سما کین رامج و اعزل
بسته در سبزه دامن منهل
کرده پر گوهر آستین امل
خواجه منصور آفتاب دول
عالمی بود ضایع و مهمل
نکشد کوه قاف یک خردل
گر مفصل کشیش یا مجمل
آینی شد کفایتش منزل
تا نیابد ز رای او مدخل
بگسلد هیبتش میان اجل
لوح فهمش گرفته علم ازل
قدم همت تو فرق زحل
مشکل نیستی به گیتی حل
هم ترا دارد از تو دهر بدل
بدر گیرد بجای بدره بقل
که نیارد بر او سپهر خلل
که از او عاجز است آب چل
گل صنع خدای عز و جل
گوش تو سوی مدح باد و غزل
بد سبکالت کشیده رنج و جل

* هزج مقصور * نسخة ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

(در مدح خواجہ ابوسعید بابو)

فلک در سایه بر حواصل
هوا بر سیرت ضحاک ظالم
خزان را با بهار از لعب شطرنج
ز نرگس مانده باغ و جوی^(۴) مفلس
شب سوز است بنداری جهان را
اگر سوسن نشد بر باغ عاشق
گل از پیروزه کوئی شکل دستی است
من و صحرا که شد صحرا بمعنی
عمید مملکت بوسعد بابو
کرا دانی بحضرت پیش خسرو
مقدم عقل و در جمع اواخر
ز جودش گیر عروضی بحر سازد
جز اندر غایت انعام و اکرام
جو این هاطل اندر حق ثوره

(۱) نسخه م ب - لھو

(۲) نسخه ۳ و م ب - محافل

(۳) کذا فی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ - کودجوی نسخه ۳ و م ب و م ف - کودجوی

(۴) کذا فی نسخه ۱ و ۳ نسخه ۵ و نسخه ۲ .. که بر کردند از ابوالانش مشاعل

سخه م ب - که بر کوبداند از انوارش مشاعل م ف - که بر کردند از نورش مشاعل

(۵) نسخه م ب و م ف - حیرا مانند اندو پایش فرو. کل نسخه ۲ و ۳ - فرا کل

(۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ .. دولایم چه داند گفت عادل نسخه ۳ - در

لایم چه داند گفت فایل نسخه م ب - در اولایم چه داند گفت عادل

(۷) نسخه ۵ - بنید

(۸) نسخه ۱ و م ب - عاقل (عاقل غافل) ؟ نسخه ۳ و ۵ - غافل غافل نسخه

— عاظم

کزاو ^(۱) مسئول گردد طمع ^(۲) سائل	بر آرد بیخ طمع از خاک آدم
کزاو هر جستی برقی است هایل	چه شخص است آن براق خواجه یارب
بتک زو کاغ کرده باد عاجل ^(۳)	بتن زو کوس ^۴ خورده کوه ساکن
نه مسکن دانی او را و نه منزل	که رفتن جو خضر از کل عالم
نه خارج یابی او را و نه داخل	که کشتن چو مور از خط ناورد
که شد زین براقش را حمایل	وزان برق دگر هیات هیات
جو عقل آرام او در مغز عاقل	جو دل میدان او در صدر قالب
فساد طبع او را طبع قایل	حصار روح او را روح کاره ^(۵)
کشیده بر املها خط باطل	کشاده در اجل ها رام حیوان
زبار طبع او چون حام کامل ^(۶)	جهان نیز روز و ~~کنده~~ بر پای
برین ترتیب و رتبت صدر سایل	بنام او ^(۷) بوالفرج را
مفاعیلن مفاعیلن مفاعیلن ^(۸)	همیشه تابود تقطیع این وزن
چنین باعید اضحی کشته همدل	هزاران نوبت نوروز بنیاد ^(۹)
سلامت پاسبانش در مراحل	سعادت پیشکارش در مساکن

(۱) کذافی نسخه ۱ و ۳ و م ب نسخه ۲ و ۵ - کرو - کزاو

(۲) کذافی نسخه ۱ و م ب نسخه ۲ و ۳ و ۵ - طبع

(۳) کذافی نسخه ۱ و م ب و ۵ نسخه ۲ و ۳ - کوب

(۴) نسخه ۱ - بتک زو داغ کرده باد عاجل نسخه ۲ - بتک زو داغ کرده

باد عاجل نسخه ۳ - بتک زو خاک خورده باد عاجل نسخه م ب - اول ازین قرار نوشته

بود بتک زو کاغ خورده باد عاجل پس تصحیح شد بتک زو خاک خورده باد عاجل

نسخه ۵ - بتک زو داغ برده باد عاجل

(۵) کذافی نسخه ۲ و م ب نسخه ۱ - قضا او روح او را روح کاره نسخه ۳ -

غذای روح او را روح کاره نسخه ۵ - فضای روح او را روح کاوه

(۶) در نسخه م ب این بیت پس از بیت نوزدهم نوشته شده و شاید مناسب

اشد

(۷) نسخه ۱ - بنام او بزم بوالفرج را نسخه م ب - بنام او سر بوالفرج را

موافق در همه احوال با او بود جمال صدر دیوان رسایل^(۱)

☆ خفیف ☆

نسخه ۱ و ۲ و ۳ و بمبوه وم فوج

(در مدح سلطان ابراهیم)

ای بذات تو ملک گشته جلیل
از بیان تو طبع فضل فره
پیش حلم تو آب نرم درشت
دهر با شور هیبت تو جیان
دل تو شرع را بحق ضامن
اعتقبد تو صافی از شبهات
کار حکمت بریدن دعوی
بر تو پوشیده نی صلاح و فساد
بسرو همها شوی بقیاس
هر چه سازی زامهات شکفت
آسمانی بکوشش و بخشش
حصن افنت کشیده برج ببرج
نهی تو نهی و شرط او آرام
در کشد مهر تو کلنگ از چرخ
روز حرب تو کمر تحیر وقت
تبغ بینی ز مرد و مرد از تبغ
خاکها چهره سرخ کرده بخون

(۱) از بیت اخیر این قضیده معلوم میشود که خواجه ابوسعید بابر که نیز از معدوحین مسعود سعد سلمان میباشد رئیس دیوان رسائل یعنی باصطلاح امروز وزیر خارجه آن زمان بود

(۲) نسخه ۳ - کوه ها

«هوش اجسام سوی جای نزول
 گر و فر ترا نظاره کنند
 نه بتفسی (۱) ز لعبهای سبک
 باره تازی در آتشین میدان
 بکنی بیخ شاخهای بزرگ
 خسروا بنده از اربکه ظلم
 گشته گریان ز بنده تا آزاد
 بی عمل عزل دید بر بالین
 باد اقبال حضرت عالیت ❀
 شخص او را حیات نفزودی
 تا که از دیدن شگفتیها ❀
 باد عمر تو بادوام انباز ❀
 نیکخواهانت جفت شادی و لهو
 قاری جشنهای خاص ترا ❀
 مرجع ملکها بحضرت تو ❀
 ❀ خفیف ❀ نسخه ۲ ومب ومف

گوش ارواح سوی طبل رحیل
 از فلک جبرئیل و میکائیل
 نه بترسی ز حملهای ثقیل ❀
 گرز یازی بر آهنین اکلیل
 بزنی شاخ بیخهای طویل (۲)
 شاهرخهای زفت خورد ازبیل (۳)
 مانده عریان ز موزه تا مندیل
 بی گنه سنگ یافت در قندیل
 کر نجستی (۴) براین فقیر معیل
 جز به آواز صور اسرافیل
 برود بر زمانه ها تهلیل ❀
 باد ملک تو با نظام عدیل
 بد سکالانت یار ویل و عویل
 نوبت سال و ماه گشته رسیل (۵)
 چون بمجموع مرجع تفصیل

(در مدح ثقة الملك طاهر بن علی)

میل کرد آفتاب سوی شمال روز فرسوده را قوی شد حال

- (۱) کذافی نسخه ۵ ومف وج نسخه ۱ ومب بیفتی نسخه ۳ - بتفتی نسخه ۲ - لایقرء است
- (۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ ومب ومف نسخه ۱ - بزنی شاخ ازدهای طویل نسخه ۵ - بزنی شاخ ساقهای طویل ج - بزنی ساق شاخهای طویل
- (۳) کذافی ۱ و ۲ و ۳ و ۵ نسخه م - شاه رخهای بخت یافت زبیل ج - شاه رخهای زفت یافت ببیل
- (۴) نسخه ۱ و ۵ - بخشیتی نسخه ۲ وج - بخشیتی نسخه ۳ - نجستی نسخه م ب - به بخشی
- (۵) نسخه ۵ - نوبت سال و ماه کشیده و سیل

خاله در بیخ دوخت بیخ نهال	باد بر شاخ کوفت شاخ درخت
لاله آتش گرفت از آب زلال	کوه چون آب گشت از آتش میخ ^(۱)
بارسول سحر جواب و سؤال	سوسن خوش زبان بد بد به گفت
چشم در شیرمان ^(۲) شیر آغال	گاو چشم دلیر و شوخ گشود ^(۳)
بحق شیر يك جهان اطفال ^(۴)	دایه نسترن همی پرسد
در سواد و بیاض گیتی خال ^(۵)	ابر بخشنده بین که پوشیده است ^(۶)
از خروش ^(۸) هزار دستان حال	سرو حیران ^(۷) که آورد است
جوی را مایه ایست مالا مال	بید را سایه ایست میلایل
جام گل جام مسکریست حلال	درج رز درج گوهریست حرام
رو ره راغ گیر و سنبل مال	شو در باغ کوب و بهمن چین
صاحب مکرم عذیم مثال	باده خواه و به یاد صاحب نوش
صدر اسلام و قبله اقبال	نقه الملك طاهر بن علی
نه هیوط آزمایند و نه و بال	آسمانی که جرم کوکب او
نه کسوف اقتضا کند نه زوال	آفتابی که قرص قالب او
عزم او رد حمله ^(۹) دجال	حزم او سد رخنه باجوج
نزد حلمش سبك تقال جبال	پیش طبعش گران هوای سبك
شهد رفقش بسر که ماهی دال ^(۱۰)	باز گرداند ازدهای دژم

(۱) م ف - کوه در آب رفت راتش میخ

(۲) کذافی م ف نسخه م ب - کشید

(۳) نسخه م ب و م ف - شیران

(۴) این بیت فقط در نسخه م ب پیدا شد

(۵) نسخه ۲ ابر بخشنده بین که پوشیده است

(۶) در سواد بیاض گیتی حال

(۷) نسخه م ب - بستان

(۸) م ف - سرود

(۹) نسخه م ب - فتنه

(۱۰) در نسخه ۲ - این بیت پس از بیت بیست و هفتم این طور نوشته شده
باز گرداند ازدهای دژم شهد دفعش بسر که ماهی دال

ساکن بستر کلال و ^(۱) ملال	بشت و پهلوی شور و فتنه بدوست
حامل طوق و یاره و خلخال	ساعد و ساق دین و دولت از اوست
عافل او را در اتساع مجال ^(۲)	هر زمان بردبار تر بیند ❀
سائل او را در اقتراح سئوال	هر زمان نازه روی تر یابد
حلقه در گوش نیزه ابطال	کلك معروف او بعف كشد
خاك در چشم حيله محال	رای خندان او بخنده زند
سعی را عیش ^(۳) بر سرین غزال	اثر داغ بوز ^(۴) نگذارد ❀
ای یسار تو مكسب ^(۵) آمال	ای یمن تو مشرق حاجات
زو به تف تشنه ماند آب زلال	بنده در گوشه ایست کز عطشت
کسب او کم بها جو کسب حلال ^(۶)	صید او بی نوا جو صید حرم
روز كردد بشغلی از اشغال	سزد از همت تو گر شب او
تا بمردیست نام رستم زال ❀	تا برادریست نام حاتم طی ❀
همه با خر میت باد وصال	همه با خر خیت باد قران ❀
ماه تو به زمام و سال ز سال	کار تو به زکار و شغل ز شغل
در جنابت ذمیمه افضل ❀	در بناهت نتیجه فضلا ❀
کامش از احتما شکسته چو نال ^(۷)	دامش از امتلا بود چون کوه

- (۱) نسخه م ب - کمال
 (۲) کذافی نسخه م ب نسخه ۲ - در التیاع محال
 (۳) نسخه ۲ - نور ؟
 (۴) نسخه ۲ - داعیش ؟
 (۵) نسخه ۲ - مكنت
 (۶) کذافی نسخه الثانيه نسخه م ب - جلال
 (۷) دو بیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد

هزج مکفوف مقصور

(در مدح سیف الدوله محمود)

نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷ و ۸

با غزو خداوند قرین بودند امسال
منسوخ شد از هیبت او قسمة دجال
رایان قوی رای سپردند بدو مال
بفزود بدو دولت و دین حثمت و اجلال
از دوده فرعونان^(۱) و وز^(۲) مجمع اضلال^(۳)
از قلمه رودابه و^(۴) از لشکر حیال
زایشان بفلک برج اسد بی عدد اشکال^(۵)
زایشان بزمین اندر بی زلزله زلال
شاخی است که با او نرود حیات محتال
از عدل تو در پنجه نهان کردن چنگال
وقتی که همی خستند آجال بر آمال
وز باد هوا باز کنند خاک زمین بال
گر طبل خروشان شود از دره طبال
کوه از فزع گرز تو در برز کند یال

فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال
مشهور^(۱) شد از رایت او آیت^(۲) مهدی
شاهان سر افراز نهادند بدو روی
بنمود بدو حکم قضا قدرت و امکان
شاهی است که عزم حشمش دود بر آورد
بحری است که موج سپهش گرد برانگیخت
چندان علم شیر بر افراشت که بفزود
چندان گله بیل بیاورد^(۳) که برخاست
شاهها ملکا رمح تو چون معجز موسی
آموخته زاید بجسه شیر ز مادر
روزی که همی گریند اشخاص بر ارواح
بر خاک زمین وصل کند باد هوا بر
گر عقل پریشان شود از جرعه شمبیر
دیو از الم خشت تو برخشت زند سر

(۱) نسخه ۱ - منشور

(۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و ۵ و ۷ - رایت

(۳) نسخه م ب - ارغوانان ؟

(۴) نسخه ۱ و ۳ و ۵ - در مجمع

(۵) نسخه ۱ - اجدال

(۶) نسخه ۱ - داودیه نسخه ۲ - بورانه نسخه ۳ - دو داندن نسخه م ب و ۵

رودابه

(۷) کذافی نسخین ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷ - ف - رایشان بفلک بر چو

اسد بی عدد اشکال

(۸) فقط در نسخه ۳ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۵ و ۷ - ف - بر آورد

وانی که ز گفتار تو سازد هنر امثال	آنی که ز کردار تو آرد گهر اسناد
در علم ازل چنگ زدی خاطر ^(۱) ابدال	کر وهم تو بر خاطر ابدال گذشتی
بی روح بجنیدی در ساعت صلصال	ور قوت عقل تو بصلصال رسیدی
ظاهر نشد از عدل تو کیفیت اطلال	تا معدن اعدای تو اطلال ندیدند
واندر نظر رحم تو چون کوه شود نال	اندر خطر زخم تو چون نال شود کوه
تا در تک و بوند شب و روز و مه و سال	تا از بس و پیشند کم و بیش و بد و نیک
فتح و ظفر و نصرت و فیروزی و اقبال	طبع و دل و طبل و علم و رای تو بیناد

❁ قریب اخرب مکشوف ❁

(در مدح ابو سعد بابو)

ای جود تو اصل نوای عالم	ای طبع تو فصل بهار خرم
ای پشت ضعیفان نسل آدم	ای روی بزرگان آل بابو
برنام تو عاشق نگین و خاتم	در مدح تو عاجز بنان و خامه
امرت بولایت نتیجه جم	حکمت بعدالت عربضة حق
از جاه تو جزوی سپهر اعظم	از قدر تو عضوی مقام اعلا
از کین تو دودی دم جهنم	از مهر تو بوئی نسیم جنت
جز تابعه دلو را مقدم	حلم تو ز هم گوشگان نخوانده
جز عاقله حوت ^(۲) را مسلم	نفس تو ز هم کیتان نکرده
برابر بگرید کمان رستم	چون تبغ زند آفتاب رایت
برقش بخورد خون دیو ضیفم ^(۳)	چون نیزه گذارد شهاب سهمت

(۱) نسخه ۱ و ۲ و ۵ - همت نسخه ۳ و م ب و م ف و ج - خاطر

(۲) نسخه ۲ و ۳ و م ب - قوس

(۳) کذافی نسخه ۱ نسخه ۲ لایقراء است نسخه ۳ - برقش بخورد همچو دیو

ضیفم نسخه م ب برقش بخورد همچو دیو و ضیفم نسخه ۵ - برقش بخورد چون دیو ضیفم

کریاس ^(۱) ترا رفق تو ندارد	در سد تو بأجوج وار بر کم ^(۲)
کوهی بیرد سیل او به يك تك	بحری بکشد تیغ او به يك دم
بر شخ چو تك آورد برسر شخ	در یم چو گذر کرد بر لب یم
باشند پلنگان ولیکن از طبع	مانند نهنگان ولیکن او هم ^(۳)
گفتی که زباس تو بود خواهد	هنگام نزول مسیح مریم ^(۴)
	تا روی زمین سلم ^(۵)
زاد است جهان از جهان فضلت	چون حرف روی ^(۶) از حروف معجم
رسنه است بهار از بهار عدلت	چون شاخ فزونی ز شاخ جوجم ^(۷)
کشتی که بعون تو گشت کشته	او را نکند باد ^(۸) قبله بی نم
قفلی ^(۹) که بسعی تو شد گشاده	در وی نشود هیچ بره محکم
تا سال و مه آورد گاه گینی	بر نقش بی اشهب است و ادهم
عیش تو هنی باد و بخت خندان	نفس تو قوی باد و روح بی غم
در حکم تو آینده و شونده	نوروز بزرگ و بهار خرم

(۱) نسخه ۳ و م ب - کریاس نسخه ۵ - کریاس

(۲) نسخه ۱ - پر کم نسخه ۲ - سر کم

(۳) کذافی نسخه الاولی نسخه ۲ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان
ولیکن اشم نسخه ۳ - مانند پلنگان ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن از هم نسخه
۵ - باشند پلنگان ولیکن از طبع مانند نهنگان ولیکن از هم م ف - مانند پلنگان
ولیکن اقطع مانند نهنگان ولیکن اشم

(۴) نسخه ۱ - تا لوح فلک میلهای فتنه تا روی زمین بیار های سلم نسخه ۳ -
با لوح فلک میلهای قید با روی زمین پایهای سلم نسخه م ب تا اوج فلک مثلهای فتنه
تا رری زمین ساز های سلم نسخه ۵ - با لوح فلک میلهای فتنه تا روی زمین تار
های سلم

(۵) کذافی م ب و م ف نسخه ۱ - حرف برونی نسخه ۳ - حرف درون نسخه
۵ - حرف جهان

(۶) نسخه ۱ - چو جم نسخه ۳ - چو جم نسخه م ب - جوجم نسخه ۵ -
چون خم و جوجم شاخی است از درخت که میوه و گل بار آورد

(۷) نسخه م ب - ابر

(۸) نسخه ۱ - قفای (!؟) نسخه م ب فضلی (!؟)

* قریب * نسخہ ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶

(در مدح عبد الحمید احمد عبد الصمد)

بیار ای پسر ای ساقی کرام
 از آن لعل که زردی برد زروی
 نه پای مهرش^(۱) سوده از رکاب
 ز گرمیش همه ساز عیش گرم
 از او بوده هر کس طرب رسول
 بطبع اندز چون طبع سازگار
 خورد نعمت صاحب شناختیش
 عمید ملک آنکس که چشم ملک^(۲)
 بزرگی که گهر شد بدو بزرگ
 کفایت که در او مایه دید داد^(۳)

- (۱) کذافی نسخه م ب نسخه ۱ - نه پای جوهرش ؟ نسخه ۲ - نه پای سرش ؟
نسخه ۳ - ندارد نسخه ۵ - نه پای قهرش
(۲) کذافی نسخه ۵ و م ف نسخه ۱ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم زخامیش
همه کاره عقل خام نسخه ۲ - ز گرمیش همه ساله عیش گرم ز خامیش همه کار
عقل خام نسخه ۳ - ز گرمیش بر حال عیش گرم زخامیش همه کار عقل خام نسخه
م ب - ز گرمیش همه سال عیش گرم ز خامیش همه کار عقل خام
(۳) کذافی ۵ نسخه ۱ - برده برده نسخه ۲ - وزوداده نسخه ۳ - بدوبرد
نسخه م ب - وزو برده
(۴) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - عمید ملک آنکس که ... نسخه ۲ - عمید
الملک ان کس که چشم فلک نسخه م ب - عمید الملک
(۵) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - کفایت که پایه در او دید
داد نسخه ۵ - کفایت که ازو پایه دید داد
(۶) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - بهشیاری ازو کار ها بنظام نسخه ۳ - بهشیاری
شغلای نظام نسخه م ب بهشیاری کار ها نظام بهشیاری کار های انتظام ؟ بهشیاری
او کار ها نظام ؟ نسخه ۵ - بیاری او بکار ها نظام زهشیاری او کار های
(شغلای) نظام

رسالت که بدو طفل ^(۱)	ز بیداری او حد احتلام
اجل چون بکشد تیغ کارزار ^(۲)	حسودش بود آن تیغ را بنام
امل گر بنهد بار آرزو	بسر باشد عبد الحمید نام
اگر مال کفش را نهدشمن است	چرا زو بلف خواهد انتقام
طمع زایر او را زجود او ^(۳)	بشخص اندر زرین کند عظام
ایا گشته مخالف ترا مطیع	و یا داده زمانه ترا زمام
چه گویم که بدریای مدح تو	همی غرقه شود کشتی ^(۴) کلام
ز همتای تو در شاهراه دهر	شد آمد نگشته است والسلام ^(۵)
همی تا نبود باد کند رو	همی تا نشود خاک نیز گام
ز نعمت بنو بادا مهین رسول	ز دولت بنو بادا بهین پیام
تواز بخت رسیده بکام خویش	رهی نیز رسیده ز تو بکام

❦ مجتث مقصور ❦ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ و ۷ و ۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ و ۱۶ و ۱۷ و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷ و ۲۸ و ۲۹ و ۳۰ و ۳۱ و ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹ و ۴۰ و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶ و ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵ و ۵۶ و ۵۷ و ۵۸ و ۵۹ و ۶۰ و ۶۱ و ۶۲ و ۶۳ و ۶۴ و ۶۵ و ۶۶ و ۶۷ و ۶۸ و ۶۹ و ۷۰ و ۷۱ و ۷۲ و ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ و ۷۶ و ۷۷ و ۷۸ و ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ و ۸۴ و ۸۵ و ۸۶ و ۸۷ و ۸۸ و ۸۹ و ۹۰ و ۹۱ و ۹۲ و ۹۳ و ۹۴ و ۹۵ و ۹۶ و ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰ و ۱۰۱ و ۱۰۲ و ۱۰۳ و ۱۰۴ و ۱۰۵ و ۱۰۶ و ۱۰۷ و ۱۰۸ و ۱۰۹ و ۱۱۰ و ۱۱۱ و ۱۱۲ و ۱۱۳ و ۱۱۴ و ۱۱۵ و ۱۱۶ و ۱۱۷ و ۱۱۸ و ۱۱۹ و ۱۲۰ و ۱۲۱ و ۱۲۲ و ۱۲۳ و ۱۲۴ و ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷ و ۱۲۸ و ۱۲۹ و ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۴ و ۱۳۵ و ۱۳۶ و ۱۳۷ و ۱۳۸ و ۱۳۹ و ۱۴۰ و ۱۴۱ و ۱۴۲ و ۱۴۳ و ۱۴۴ و ۱۴۵ و ۱۴۶ و ۱۴۷ و ۱۴۸ و ۱۴۹ و ۱۵۰ و ۱۵۱ و ۱۵۲ و ۱۵۳ و ۱۵۴ و ۱۵۵ و ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۵۸ و ۱۵۹ و ۱۶۰ و ۱۶۱ و ۱۶۲ و ۱۶۳ و ۱۶۴ و ۱۶۵ و ۱۶۶ و ۱۶۷ و ۱۶۸ و ۱۶۹ و ۱۷۰ و ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۷۴ و ۱۷۵ و ۱۷۶ و ۱۷۷ و ۱۷۸ و ۱۷۹ و ۱۸۰ و ۱۸۱ و ۱۸۲ و ۱۸۳ و ۱۸۴ و ۱۸۵ و ۱۸۶ و ۱۸۷ و ۱۸۸ و ۱۸۹ و ۱۹۰ و ۱۹۱ و ۱۹۲ و ۱۹۳ و ۱۹۴ و ۱۹۵ و ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۱۹۸ و ۱۹۹ و ۲۰۰ و ۲۰۱ و ۲۰۲ و ۲۰۳ و ۲۰۴ و ۲۰۵ و ۲۰۶ و ۲۰۷ و ۲۰۸ و ۲۰۹ و ۲۱۰ و ۲۱۱ و ۲۱۲ و ۲۱۳ و ۲۱۴ و ۲۱۵ و ۲۱۶ و ۲۱۷ و ۲۱۸ و ۲۱۹ و ۲۲۰ و ۲۲۱ و ۲۲۲ و ۲۲۳ و ۲۲۴ و ۲۲۵ و ۲۲۶ و ۲۲۷ و ۲۲۸ و ۲۲۹ و ۲۳۰ و ۲۳۱ و ۲۳۲ و ۲۳۳ و ۲۳۴ و ۲۳۵ و ۲۳۶ و ۲۳۷ و ۲۳۸ و ۲۳۹ و ۲۴۰ و ۲۴۱ و ۲۴۲ و ۲۴۳ و ۲۴۴ و ۲۴۵ و ۲۴۶ و ۲۴۷ و ۲۴۸ و ۲۴۹ و ۲۵۰ و ۲۵۱ و ۲۵۲ و ۲۵۳ و ۲۵۴ و ۲۵۵ و ۲۵۶ و ۲۵۷ و ۲۵۸ و ۲۵۹ و ۲۶۰ و ۲۶۱ و ۲۶۲ و ۲۶۳ و ۲۶۴ و ۲۶۵ و ۲۶۶ و ۲۶۷ و ۲۶۸ و ۲۶۹ و ۲۷۰ و ۲۷۱ و ۲۷۲ و ۲۷۳ و ۲۷۴ و ۲۷۵ و ۲۷۶ و ۲۷۷ و ۲۷۸ و ۲۷۹ و ۲۸۰ و ۲۸۱ و ۲۸۲ و ۲۸۳ و ۲۸۴ و ۲۸۵ و ۲۸۶ و ۲۸۷ و ۲۸۸ و ۲۸۹ و ۲۹۰ و ۲۹۱ و ۲۹۲ و ۲۹۳ و ۲۹۴ و ۲۹۵ و ۲۹۶ و ۲۹۷ و ۲۹۸ و ۲۹۹ و ۳۰۰ و ۳۰۱ و ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ و ۳۰۸ و ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۱ و ۳۱۲ و ۳۱۳ و ۳۱۴ و ۳۱۵ و ۳۱۶ و ۳۱۷ و ۳۱۸ و ۳۱۹ و ۳۲۰ و ۳۲۱ و ۳۲۲ و ۳۲۳ و ۳۲۴ و ۳۲۵ و ۳۲۶ و ۳۲۷ و ۳۲۸ و ۳۲۹ و ۳۳۰ و ۳۳۱ و ۳۳۲ و ۳۳۳ و ۳۳۴ و ۳۳۵ و ۳۳۶ و ۳۳۷ و ۳۳۸ و ۳۳۹ و ۳۴۰ و ۳۴۱ و ۳۴۲ و ۳۴۳ و ۳۴۴ و ۳۴۵ و ۳۴۶ و ۳۴۷ و ۳۴۸ و ۳۴۹ و ۳۵۰ و ۳۵۱ و ۳۵۲ و ۳۵۳ و ۳۵۴ و ۳۵۵ و ۳۵۶ و ۳۵۷ و ۳۵۸ و ۳۵۹ و ۳۶۰ و ۳۶۱ و ۳۶۲ و ۳۶۳ و ۳۶۴ و ۳۶۵ و ۳۶۶ و ۳۶۷ و ۳۶۸ و ۳۶۹ و ۳۷۰ و ۳۷۱ و ۳۷۲ و ۳۷۳ و ۳۷۴ و ۳۷۵ و ۳۷۶ و ۳۷۷ و ۳۷۸ و ۳۷۹ و ۳۸۰ و ۳۸۱ و ۳۸۲ و ۳۸۳ و ۳۸۴ و ۳۸۵ و ۳۸۶ و ۳۸۷ و ۳۸۸ و ۳۸۹ و ۳۹۰ و ۳۹۱ و ۳۹۲ و ۳۹۳ و ۳۹۴ و ۳۹۵ و ۳۹۶ و ۳۹۷ و ۳۹۸ و ۳۹۹ و ۴۰۰ و ۴۰۱ و ۴۰۲ و ۴۰۳ و ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ و ۴۰۷ و ۴۰۸ و ۴۰۹ و ۴۱۰ و ۴۱۱ و ۴۱۲ و ۴۱۳ و ۴۱۴ و ۴۱۵ و ۴۱۶ و ۴۱۷ و ۴۱۸ و ۴۱۹ و ۴۲۰ و ۴۲۱ و ۴۲۲ و ۴۲۳ و ۴۲۴ و ۴۲۵ و ۴۲۶ و ۴۲۷ و ۴۲۸ و ۴۲۹ و ۴۳۰ و ۴۳۱ و ۴۳۲ و ۴۳۳ و ۴۳۴ و ۴۳۵ و ۴۳۶ و ۴۳۷ و ۴۳۸ و ۴۳۹ و ۴۴۰ و ۴۴۱ و ۴۴۲ و ۴۴۳ و ۴۴۴ و ۴۴۵ و ۴۴۶ و ۴۴۷ و ۴۴۸ و ۴۴۹ و ۴۵۰ و ۴۵۱ و ۴۵۲ و ۴۵۳ و ۴۵۴ و ۴۵۵ و ۴۵۶ و ۴۵۷ و ۴۵۸ و ۴۵۹ و ۴۶۰ و ۴۶۱ و ۴۶۲ و ۴۶۳ و ۴۶۴ و ۴۶۵ و ۴۶۶ و ۴۶۷ و ۴۶۸ و ۴۶۹ و ۴۷۰ و ۴۷۱ و ۴۷۲ و ۴۷۳ و ۴۷۴ و ۴۷۵ و ۴۷۶ و ۴۷۷ و ۴۷۸ و ۴۷۹ و ۴۸۰ و ۴۸۱ و ۴۸۲ و ۴۸۳ و ۴۸۴ و ۴۸۵ و ۴۸۶ و ۴۸۷ و ۴۸۸ و ۴۸۹ و ۴۹۰ و ۴۹۱ و ۴۹۲ و ۴۹۳ و ۴۹۴ و ۴۹۵ و ۴۹۶ و ۴۹۷ و ۴۹۸ و ۴۹۹ و ۵۰۰ و ۵۰۱ و ۵۰۲ و ۵۰۳ و ۵۰۴ و ۵۰۵ و ۵۰۶ و ۵۰۷ و ۵۰۸ و ۵۰۹ و ۵۱۰ و ۵۱۱ و ۵۱۲ و ۵۱۳ و ۵۱۴ و ۵۱۵ و ۵۱۶ و ۵۱۷ و ۵۱۸ و ۵۱۹ و ۵۲۰ و ۵۲۱ و ۵۲۲ و ۵۲۳ و ۵۲۴ و ۵۲۵ و ۵۲۶ و ۵۲۷ و ۵۲۸ و ۵۲۹ و ۵۳۰ و ۵۳۱ و ۵۳۲ و ۵۳۳ و ۵۳۴ و ۵۳۵ و ۵۳۶ و ۵۳۷ و ۵۳۸ و ۵۳۹ و ۵۴۰ و ۵۴۱ و ۵۴۲ و ۵۴۳ و ۵۴۴ و ۵۴۵ و ۵۴۶ و ۵۴۷ و ۵۴۸ و ۵۴۹ و ۵۵۰ و ۵۵۱ و ۵۵۲ و ۵۵۳ و ۵۵۴ و ۵۵۵ و ۵۵۶ و ۵۵۷ و ۵۵۸ و ۵۵۹ و ۵۶۰ و ۵۶۱ و ۵۶۲ و ۵۶۳ و ۵۶۴ و ۵۶۵ و ۵۶۶ و ۵۶۷ و ۵۶۸ و ۵۶۹ و ۵۷۰ و ۵۷۱ و ۵۷۲ و ۵۷۳ و ۵۷۴ و ۵۷۵ و ۵۷۶ و ۵۷۷ و ۵۷۸ و ۵۷۹ و ۵۸۰ و ۵۸۱ و ۵۸۲ و ۵۸۳ و ۵۸۴ و ۵۸۵ و ۵۸۶ و ۵۸۷ و ۵۸۸ و ۵۸۹ و ۵۹۰ و ۵۹۱ و ۵۹۲ و ۵۹۳ و ۵۹۴ و ۵۹۵ و ۵۹۶ و ۵۹۷ و ۵۹۸ و ۵۹۹ و ۶۰۰ و ۶۰۱ و ۶۰۲ و ۶۰۳ و ۶۰۴ و ۶۰۵ و ۶۰۶ و ۶۰۷ و ۶۰۸ و ۶۰۹ و ۶۱۰ و ۶۱۱ و ۶۱۲ و ۶۱۳ و ۶۱۴ و ۶۱۵ و ۶۱۶ و ۶۱۷ و ۶۱۸ و ۶۱۹ و ۶۲۰ و ۶۲۱ و ۶۲۲ و ۶۲۳ و ۶۲۴ و ۶۲۵ و ۶۲۶ و ۶۲۷ و ۶۲۸ و ۶۲۹ و ۶۳۰ و ۶۳۱ و ۶۳۲ و ۶۳۳ و ۶۳۴ و ۶۳۵ و ۶۳۶ و ۶۳۷ و ۶۳۸ و ۶۳۹ و ۶۴۰ و ۶۴۱ و ۶۴۲ و ۶۴۳ و ۶۴۴ و ۶۴۵ و ۶۴۶ و ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۶۴۹ و ۶۵۰ و ۶۵۱ و ۶۵۲ و ۶۵۳ و ۶۵۴ و ۶۵۵ و ۶۵۶ و ۶۵۷ و ۶۵۸ و ۶۵۹ و ۶۶۰ و ۶۶۱ و ۶۶۲ و ۶۶۳ و ۶۶۴ و ۶۶۵ و ۶۶۶ و ۶۶۷ و ۶۶۸ و ۶۶۹ و ۶۷۰ و ۶۷۱ و ۶۷۲ و ۶۷۳ و ۶۷۴ و ۶۷۵ و ۶۷۶ و ۶۷۷ و ۶۷۸ و ۶۷۹ و ۶۸۰ و ۶۸۱ و ۶۸۲ و ۶۸۳ و ۶۸۴ و ۶۸۵ و ۶۸۶ و ۶۸۷ و ۶۸۸ و ۶۸۹ و ۶۹۰ و ۶۹۱ و ۶۹۲ و ۶۹۳ و ۶۹۴ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۶۹۷ و ۶۹۸ و ۶۹۹ و ۷۰۰ و ۷۰۱ و ۷۰۲ و ۷۰۳ و ۷۰۴ و ۷۰۵ و ۷۰۶ و ۷۰۷ و ۷۰۸ و ۷۰۹ و ۷۱۰ و ۷۱۱ و ۷۱۲ و ۷۱۳ و ۷۱۴ و ۷۱۵ و ۷۱۶ و ۷۱۷ و ۷۱۸ و ۷۱۹ و ۷۲۰ و ۷۲۱ و ۷۲۲ و ۷۲۳ و ۷۲۴ و ۷۲۵ و ۷۲۶ و ۷۲۷ و ۷۲۸ و ۷۲۹ و ۷۳۰ و ۷۳۱ و ۷۳۲ و ۷۳۳ و ۷۳۴ و ۷۳۵ و ۷۳۶ و ۷۳۷ و ۷۳۸ و ۷۳۹ و ۷۴۰ و ۷۴۱ و ۷۴۲ و ۷۴۳ و ۷۴۴ و ۷۴۵ و ۷۴۶ و ۷۴۷ و ۷۴۸ و ۷۴۹ و ۷۵۰ و ۷۵۱ و ۷۵۲ و ۷۵۳ و ۷۵۴ و ۷۵۵ و ۷۵۶ و ۷۵۷ و ۷۵۸ و ۷۵۹ و ۷۶۰ و ۷۶۱ و ۷۶۲ و ۷۶۳ و ۷۶۴ و ۷۶۵ و ۷۶۶ و ۷۶۷ و ۷۶۸ و ۷۶۹ و ۷۷۰ و ۷۷۱ و ۷۷۲ و ۷۷۳ و ۷۷۴ و ۷۷۵ و ۷۷۶ و ۷۷۷ و ۷۷۸ و ۷۷۹ و ۷۸۰ و ۷۸۱ و ۷۸۲ و ۷۸۳ و ۷۸۴ و ۷۸۵ و ۷۸۶ و ۷۸۷ و ۷۸۸ و ۷۸۹ و ۷۹۰ و ۷۹۱ و ۷۹۲ و ۷۹۳ و ۷۹۴ و ۷۹۵ و ۷۹۶ و ۷۹۷ و ۷۹۸ و ۷۹۹ و ۸۰۰ و ۸۰۱ و ۸۰۲ و ۸۰۳ و ۸۰۴ و ۸۰۵ و ۸۰۶ و ۸۰۷ و ۸۰۸ و ۸۰۹ و ۸۱۰ و ۸۱۱ و ۸۱۲ و ۸۱۳ و ۸۱۴ و ۸۱۵ و ۸۱۶ و ۸۱۷ و ۸۱۸ و ۸۱۹ و ۸۲۰ و ۸۲۱ و ۸۲۲ و ۸۲۳ و ۸۲۴ و ۸۲۵ و ۸۲۶ و ۸۲۷ و ۸۲۸ و ۸۲۹ و ۸۳۰ و ۸۳۱ و ۸۳۲ و ۸۳۳ و ۸۳۴ و ۸۳۵ و ۸۳۶ و ۸۳۷ و ۸۳۸ و ۸۳۹ و ۸۴۰ و ۸۴۱ و ۸۴۲ و ۸۴۳ و ۸۴۴ و ۸۴۵ و ۸۴۶ و ۸۴۷ و ۸۴۸ و ۸۴۹ و ۸۵۰ و ۸۵۱ و ۸۵۲ و ۸۵۳ و ۸۵۴ و ۸۵۵ و ۸۵۶ و ۸۵۷ و ۸۵۸ و ۸۵۹ و ۸۶۰ و ۸۶۱ و ۸۶۲ و ۸۶۳ و ۸۶۴ و ۸۶۵ و ۸۶۶ و ۸۶۷ و ۸۶۸ و ۸۶۹ و ۸۷۰ و ۸۷۱ و ۸۷۲ و ۸۷۳ و ۸۷۴ و ۸۷۵ و ۸۷۶ و ۸۷۷ و ۸۷۸ و ۸۷۹ و ۸۸۰ و ۸۸۱ و ۸۸۲ و ۸۸۳ و ۸۸۴ و ۸۸۵ و ۸۸۶ و ۸۸۷ و ۸۸۸ و ۸۸۹ و ۸۹۰ و ۸۹۱ و ۸۹۲ و ۸۹۳ و ۸۹۴ و ۸۹۵ و ۸۹۶ و ۸۹۷ و ۸۹۸ و ۸۹۹ و ۹۰۰ و ۹۰۱ و ۹۰۲ و ۹۰۳ و ۹۰۴ و ۹۰۵ و ۹۰۶ و ۹۰۷ و ۹۰۸ و ۹۰۹ و ۹۱۰ و ۹۱۱ و ۹۱۲ و ۹۱۳ و ۹۱۴ و ۹۱۵ و ۹۱۶ و ۹۱۷ و ۹۱۸ و ۹۱۹ و ۹۲۰ و ۹۲۱ و ۹۲۲ و ۹۲۳ و ۹۲۴ و ۹۲۵ و ۹۲۶ و ۹۲۷ و ۹۲۸ و ۹۲۹ و ۹۳۰ و ۹۳۱ و ۹۳۲ و ۹۳۳ و ۹۳۴ و ۹۳۵ و ۹۳۶ و ۹۳۷ و ۹۳۸ و ۹۳۹ و ۹۴۰ و ۹۴۱ و ۹۴۲ و ۹۴۳ و ۹۴۴ و ۹۴۵ و ۹۴۶ و ۹۴۷ و ۹۴۸ و ۹۴۹ و ۹۵۰ و ۹۵۱ و ۹۵۲ و ۹۵۳ و ۹۵۴ و ۹۵۵ و ۹۵۶ و ۹۵۷ و ۹۵۸ و ۹۵۹ و ۹۶۰ و ۹۶۱ و ۹۶۲ و ۹۶۳ و ۹۶۴ و ۹۶۵ و ۹۶۶ و ۹۶۷ و ۹۶۸ و ۹۶۹ و ۹۷۰ و ۹۷۱ و ۹۷۲ و ۹۷۳ و ۹۷۴ و ۹۷۵ و ۹۷۶ و ۹۷۷ و ۹۷۸ و ۹۷۹ و ۹۸۰ و ۹۸۱ و ۹۸۲ و ۹۸۳ و ۹۸۴ و ۹۸۵ و ۹۸۶ و ۹۸۷ و ۹۸۸ و ۹۸۹ و ۹۹۰ و ۹۹۱ و ۹۹۲ و ۹۹۳ و ۹۹۴ و ۹۹۵ و ۹۹۶ و ۹۹۷ و ۹۹۸ و ۹۹۹ و ۱۰۰۰

(در مدح علاء الدوله ابوسعید سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم بن)

(سلطان مسعود بن محمود بن سبکتکین غزنوی)

نظام گیرد کار هوا بدین هنگام ❦ که دل ز شیر ستاند بدود و پیکر وام^(۷)

(۱) نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - رسالت که بدو طفل مایه یافت نسخه ۳ - رسالت که بدو طفل مامد مافت نسخه م ب - رسالت که بدو طفل مایه داد نسخه ۵ - اصالت که بطفل آید بیافت ؟

(۲) کذافی نسخه ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ - تیغ بر افتاب

(۳) کذافی ۲ نسخه ۱ - طمع زاید او را زجود آدمی ؟ نسخه ۳ - طمع را بر ادرا جود او نسخهم ب طمع زاید او را زجود او نسخه ۵ - طمع زاید از جود او همی (۴) نسخه او ۳ - همی غرقه شود آیت ...

(۵) کذافی ۳ نسخه ۱ - ندارد نسخه ۲ - شد آمد انگشت والسلام نسخه م

ب - شد آمد بکش آستین والسلام نسخه ۵ - نیامد بکس آسیب والسلام

(۶) نسخه ۱ - که دل ز شیر ستاند بدو دو پیکر نام نسخه ۲ - که دل ز شیر ستاند

برور پیکر وام نسخه ۳ - که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر وام نسخه م ب - که دل ز شیر

ستاند بدین دو پیکر نام پس تصحیح شده که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر نام نسخه ۵ -

که دل ز شیر ستاند برو دو پیکر نام ج - که دل ز شیر ستاند مرو دو پیکر وام

جهان اگر چه حرون است ینی اورا رام
 فرو کشد طرب از طره جای عیش لکام
 ز حرص باده ببرد لب و بخارد کام^(۳)
 زبان طوطی شیرین ~~کند~~ ادای کلام
 عرق به بوی گللابی همی چکد زمسام^(۴)
 همی گذارد لعل و همی طرازد جام
 همی فشاند دست و همی گذارد گام
 ز بس که بر وی ریزند جرعه های مدام
 گشاده یابد خاص و برهنه بیند عام
 که روز او نه تمام است و راز او نه تمام^(۵)
 که هم بطبع غلام است و هم بطوع غلام
 سنای ملت مسعود پشت عهد انام
 ظفر بدیده کشد پشت موصک اسلام
 همای چنرش گسترده سایه بر ایام

سپهر اگر چه درشت است یابی اورا پانم
 برون کند خرد از خرده گاه^(۱) لهو شکیل
 ز عشق یار بچنبد^(۲) کش و پیچد دل
 دهان قمری موزون نهد عیار نفس
 غذا بطمع عسل میرسد همی به گلو
 بخار و جمره در انگور ولاله در کوئی^(۵)
 درخت سرو ز باد شمال پنداری
 مگر مدام درین فصل خاک مست بود^(۶)
 از آن چو مستان راز دلش قلیل و کثیر
 خزان عصر عدیل خزان جانور است^(۷)
 بهار سال غلام بهار جشن ملک
 علای دولت بوسعد روی لشکر حق
 خدایگانی شاهنشهی که رایت او
 فروغ تاجش پرورده نور در انجم

(۱) نسخه ۱ و ۵ - خورد گاه نسخه ۳ - خرو لهو نسخه ۲ و م ب - حرده گاه

(۲) نسخه ۱ - نه چنبد نه پیچد (!)

(۳) نسخه ۳ - ز حرص باده بخارد لب و ببرد کام

(۴) نسخه ۲ - غذا بطمع مذاق عسل رسد بگلو عرق بیوی گللاب عرق چکد زمسام

نسخه ۳ - غذا بطمع لعاب عسل رسد بگلو عرق بیوی گللاب و عرق چکد زمسام نسخه م ب -

غذا بطمع لعاب عسل رسد بگلو عرق بیوی گللاب عرق چکد زمسام

(۵) نسخه ۱ - بخار و جمره در انگور نسخه ۲ - بخار جمره بانگور نسخه ۳ -

بخار و جمره بانگور نسخه م ب - بخار جمره بانگور نسخه ۵ - ندارد ج - بخار و جمره بانگور

(۶) مگر را بر درین فصل خاک مست بود

(۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب نسخه ۱ و ۵ - خزان عصر خزان عدیل جانور است

(۸) کذافی نسخه ۱ نسخه ۳ و نسخه م ب که روز این نه تمامست و روز آن نه تمام

نسخه ۲ - که روز آن نه تمامست و روز به تمام (؟) نسخه ۵ - که روز او به تمامست و روز

او به تمام (؟)

برزم و بزم قضا کوشش و قدر بخشش
 بیای همت او آسمان سپرده رکاب
 نقشه امنش^(۱) در مدخل صباح و مسا
 براق آخر او را طریق کاهکشان
 شهاب ترکش او را زگریه قالب دیو
 اگر بچرخ برآز چرخ او نمونه برند
 یش بخاید شاخ دو شاخه بر ناهید
 زرشک او یخمد^(۲) پشت صاحب خرچنگ
 منجمان که بشکل هلال کردارش
 گمان برند که اعجاز شاه پیکر ماه
 بر آن میان که بر انصار برزنت انصار
 خطیب فتنه بخلق می دهد پاسخ
 شراب حسرت دنیا همی چشند افواه^(۳)
 شود ز دهشت بونده هوا مقعد^(۴)
 چنان رباید رمحش زبشت گور^(۵) پلنگ
 زهی سیاست تو عقد شرک را قنّاح
 تو آن مطاع نفس داوری که در گیتی

بعزم و حزم هوا جنبش و زمین آرام
 بدست طاعت او آفتاب داده زمام
 گذشته امرش بر مخرج ضیاء و ظلام
 به لوس و لایه دهد کوکب دوال و سنام
 بخون و مغز کند سیر در عروق و عظام
 نموده ناطح انوار گردد و اجرام
 زهش بمالد گوش دو گوشه بر بهرام
 ز سهم او برمد هوش را کب ضرغام
 نکه کنند ندانند کاین هلال کدام
 دو مغزه کرد بایماء پیکر مصمّام
 در آن میان که باعلام در جهند اعلام
 رسول جنگ^(۶) بجمعی همی برد بیغام
 و بال رجعت عقبی همی کشند اقدام^(۷)
 شود ز هیبت گوینده صدا نعام^(۸)
 که شاهباز رباید ز روی آب نجام^(۹)
 زهی ریاست تو عقد شرع را نظام
 بامر و نهی تو مقصور شد حلال و حرام

- (۱) نسخه ۱ - امرش
- (۲) نسخه ۱ و ۵ بجهد
- (۳) نسخه ۲ و ۳ و م ب - مرک
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - ارواح
- (۵) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب اجسام
- (۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب - زیشت کود
- (۷) نسخه ۱ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام نسخه ۲ - که شاه باز
- رباید ز روی آب سمّام نسخه ۳ - که شاه باز رباید ز روی آب بجام نسخه م ب
- چنانکه باد رباید ز روی اسب لگام نسخه ۵ - چنانکه باد رباید ز روی آب لجام

بمون عقل تو سهم هنر بیاراید ❀
 بصیت عدل تو صیاد وحش می آرد^(۱)
 همیشه تا نبود یاری چو یاری بخت
 ز بختیاری بر تارک سپهر نشین ❀
 عریض ملک تو را ملک روزگار^(۲)
 تن توانگر و درویش بی تکلف لام
 سروی آهوی نخجیر بی وسیت دام
 همیشه تا نبود راندنی چو راندن کام
 ز کامکاری بر دیده زمانه خرام ❀
 طویل تیغ ترا تیغ آفتاب نیام

❀ هزج مقصور ❀

بگردون نور اختر میفرستم
 بگردوس برین سرو و صنوبر
 بیزم حور کانجاروح ساقی است
 بخوزستان ز نادانی و شوخی
 چه میگویم خلاب بار گینی است
 غلط گفتم ز ذره کمتر است این
 سوی یاقوت و لعل از ریش کاوی
 چو موسی طالب خضرم و گرنه
 ازین قلب تبهره درهمی چند
 نه بی شرمی است گرنه ذره خاک
 نه خودرامی نه خوارانه خاری
 فراهم کرده را مفلسانه^(۳)
 بدریا در و عنبر میفرستم
 بر طویی بنوبر میفرستم ❀
 بتحفه شاخ عنبر^(۴) میفرستم
 متاع قند و شکر میفرستم
 که سوی آب کوثر میفرستم
 که زی خورشید انور میفرستم
 فروغ مهره خمر میفرستم
 چرا قطره به اخضر میفرستم
 بسوی درهمی زر^(۵) میفرستم
 چرازی مشک از فر میفرستم^(۶)
 چرا زی ورد احمر میفرستم
 بر طبع توانگر میفرستم

(۱) کذافی نسخه ۵ - بنشاندود!؟ نسخه ۲ - میساید نسخه م - بسیار

(۲) نسخه ۱ - به تبع نسخه ۲ - ربع نسخه ۳ - وسیع نسخه م - رسیع نسخه ۵ - تبع

(۳) کذافی ۳ نسخه ۲ و م ب عنبر

(۴) م ب - بسوی درهم و زر

(۵) نسخه ۲ - زبی آبیست که ز شعله چند چرازی مشک از فر میفرستم

نسخه م ب زبی آبیست که ز شعله چند چو آزی مشک از فر میفرستم

(۶) نسخه م ب - فراهم کرده دو مفلسانه نسخه ۲ - فراهم کرده دو مفلسانه

نسخه ۳ - فراهم کرده دو مفلسانه

هنرمندا به تحفه پیش خدمت	سخنهای مبتر میفرستم
هزاران کاروان شوق هر دم	بیابی همچو شکر میفرستم
اگر بادی برد در صحبت او ^(۱)	دو صد آه معبر میفرستم ^(۲)
سخن نزدت فرستادم بهر حال	قران هم زی پیمبر میفرستم ^(۳)
عروس نظم باری بکر بودی	که نزد چون توشوهر میفرستم
بچونین حضرتی چونین سخنها	اگر چه نیست در خور میفرستم
جو نظمی نیستم شایسته تو	سخن زین روی ابر میفرستم

❖ مقارب ❖ نسخه ۲ و ۳ و م

(در جواب نظم نجم دین نامی گفته)

گلی سوی خلد برین میفرستم	شبه پیش در نمین میفرستم
یکی نقش کزازی زب و زینت	به تحفه بر حور عین میفرستم
کلومی ر کیک از بی استفادت	به دیه بروح الامین میفرستم
همانا کم است این بصدره ز ذره	که زی آفتاب مین میفرستم
ندارد خطر در بر آب حیوان	خلابی که از پارگین میفرستم
فروغی مزور سراسر کثافت	نبور بچرخ برین میفرستم
یکی شعله کان هیچ پرتو ندارد	بر حضرت نجم دین میفرستم
هنر پرور این ز بی خردگی دان	که زی خرده دان مهین میفرستم
بملك سخن در تو جمشید و آنکه	منت از سفالی نکین میفرستم
دریغ از گزین بودی این نظم زیرا	که نزدیک طبع گزین میفرستم
هزار آفرین تحفه هر صبح و شامی	بدان طبع سحر آفرین میفرستم
نباشد مرا در خور تو جوابی	بجای جواب آفرین میفرستم

(۱) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - اگر بادی وزد در صحبت او

(۲) کذافی ۲ و م ب نسخه ۳ - رو صد ره معبر میفرستم

(۳) نسخه ۳ - فراهم زین پیمبر میفرستم ؟

- (۱) کذافی نسخه ۳ و م ب و ۵ و ج نسخه ۱ و ۲ و م ف - کشید رایت منصور جانب لاهور
- (۲) نسخه ۲ و ۳ - خزینهای
- (۳) نسخه ۱ و م ب - کهن
- (۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ نسخه ۲ و ۳ و م ب و م ف و ج - پراز پشیزه شود همچو پشت ماهی سیم
- (۵) خیال تیغ تواند در میان صلب پدر شمس قیس ص ۳۳۴
- (۶) این بیت فقط در نسخه م ب و م ف بود و باید پس از بیت یازدهم نوشته شود
- (۷) کذافی نسخه ۱ و م ف و ج نسخه ۲ و م ب و ۵ - گران سایه [؟] [؟]
- نسخه ۳ گران بارتیر

مهر او منهل شراب طهور
 مفلسان را بمالش اندر قسم
 گر ز جودش مظاهرت یابد^(۱)
 و ر ز تیغش مزاحمت بیند
 در شکارش که شیر بسته اوست
 در خطابش که رفق مذهب اوست
 چرخ او در جگر شهاب نشاند
 رای او عاطفت بکار آورد
 کیست امروز در جهان به از او
 عدد لشکرش که دانسته است
 جنبشی حکم^(۲) کرده اند امسال
 زود بینی ز غرض مو کب او
 روی هامون ز نعل ادهم رخش
 نیزه در چنگ نیزه دار سپاه
 کوس شاه از فراز پیل زده
 شاه خرم نشسته باده بدست
 شعرا خوانده شعرهای قنوج
 من رهی نیز باز گشته بکام
 تازمین است اصل و فرع بخار^(۳)
 کین او خفره عذاب الیم
 ظالمان را بعدلش اندر یم
 زاله زرین زند هوای عقیم
 چون دویبگر اسد شود بدو نیم
 خاک رخ در کشد برنگ ادیم
 در پاسخ زند عظام رمیم
 هر که را دید جنس دیو رجیم
 هر کجا دید شکل^(۴) در یتیم
 از ملوک جهان حدیث و قدیم
 بحقیقت مگر خدای علیم
 خسرو شرق را بذات کریم
 عرصه ها تنگ تر ز حلقه میم
 بر پیشزه چو پشت ماهی شیم
 ازدها گشته چون عصای کلیم
 نه چو طبل عدوش زیر کلیم
 کرده مضبوط ملک هفت اقلیم
 یافته اسب و جامه و زر و سیم
 دیده اقبال شاه و صرف غریم^(۵)
 تا هوا راست پر و بال نسیم^(۶)

(۱) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۵ و ۳ و ۴ - مظاهرت نسخه م ب - مظاهرت (۱۹)

لباب - گر ز جودش مطر مدد یابد

(۲) سلك کذافی لباب

(۳) نسخه ۱ و ۴ - جنبش حکم

(۴) کذافی نسخه ۱ و ۵ و ۲ - ضعف رعیم نسخه ۳ و ۴ - صرف زعیم

(۵) کذافی نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۵ - تازمین راست اصل و فرع بجای

(۶) کذافی نسخه ۱ و ۵ [م ب - هست نسخه ۲ و ۳ و ۴ - تا هواست پرو

مجلس عمر شاه را یارب در طرب دار و در نشاط مقیم
دولت او را قرین و اختر یار نصرت او را معین و بخت ندیم

نسخه ۳ و ۲ و م و ۵ خفیف

[در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم]

موجب جشن خاص شاه عجم	اندر آمد بساحت عالم
چتر میمون ماه پیکر او	سایه گسترده بر بنی آدم
بی آن بر ملک مبارک باد	پیشوای ملوک امام امم
آنکه بر ساحل درش دریا	جز به تکبیر بر نیارد دم
و آنکه از رشک خاتمش ناهید	نام او نقش کرد بر خاتم
همش را بحیله گنج روح	در تن کامل ولایت جم
دولتش را بطبع سازد چرخ	از ملک شیعه از نجوم خدم
پیش او هر کجا نشاط کند	عزم او لشگری بود معظم
کرد او هر کجا فرود آید	حزم او باره شود محکم
نور گیرد ز حرمت قدمش ^(۱)	صحن میدان او چو صحن ارم ^(۲)
خشک دارد حرارت فز عش	خون بدخواه او چو خون بقم
گرک با عدل او جز اندر خواب	نزدند راه کاروان غنم
در جهد باس او بشیر فلک	اگر اندر شود ^(۳) بشیر علم
در دم از بهر آن فراز آرد	تا دهد خوش منش بقلب درم
هر نفس چون نفس یفزاید	جود او ذل مال و عز حشم

(۱) کذافی نسخه الخامسة نسخه ۲ -- نور گیرد ز خدمت قدش نسخه ۳ - نور

گیرد ز خدمت جدش ؟ نسخه م ب - نور گیرد ز خدمت خدمش

(۲) کذافی ۳ و م و ۵ نسخه ۲ - حرم

(۳) نسخه ۲ -- اگر اندر فتد

از بر عرض خوان همت ^(۱) او	بر فکند است ^(۲) خویشتن بشکم ^(۳)
ملك بر عرض ملك پرور او	وقف کرد است خویشتن بستم ^(۴)
تا ز اصل است باز نامه فرغ ^(۵)	تا بلوح است باز گشت قلم
دولتش خویش باد و بخت قرین	نعمتش بیش باد و حاسد کم
عقل و هوشش همه بناج و بنخت	چشم و گوشش همه بزیر و بهیم
اختر او چو نام او مسعود	مجلس او چو طبع او خرم

❦ خفیف ❦ نسخه ۲ و م و ه

(در مدح بو حلیم شیانی ؟)

ای قوی رای کدخدای عجم	ای بگوهر گزیده تا آدم
چرخ عدل تو را هزار بهشت	صحن امن تو را هزار آدم
شخص با همت تو شخص خیال	شیر با هیت تو شیر علم
دولت را زمانه زیر نکین	همت را سپهر زیر قدم
داده جود تو سازهای وجود	دیده علم تو رازهای عدم
وصل مهر تو جفت وصل شباب	فصل کین تو یار فصل هرم
نام کردار بخت تو پیروز	طبع مانند وقت تو خرم
بر و دیمت حمایت تو وثیق	در شریعت کفایت تو حکم
قلمت حله باف خلد نعیم	سخت نقشبند نقش نعم ❦
آسمانی محول احوال ❦	آفتابی معول عالم ❦
حمل حزم تو بر نگیرد کوه	سیل عزم تو بر تابد یم

(۱) نسخه ۳ - خوان نعمت

(۲) نسخه ۵ - بر فکند اسب

(۳) نسخه م ب - بستم

(۴) نسخه م ب - بسم

(۵) م ب تا ز اصل است جمله مایه فرغ

خمدی حرص را بصلت^(۱) بشت
 بدمانی^(۲) بسهم^(۳) از آهن خوی
 آنکه انگشت کالبد عقد است
 ابر مهر ابر باد برق گرای
 کاملی^(۴) عقل پیشه که ز عقل
 جادوی مهر پایه که جو مهر^(۵)
 چشم رایش بصیر و گوش سمیع
 معطی و منصف خزانه حق
 ای ترا حکم نایب داور
 بنده از بو حلیم شیبانی
 که از اینسان سیاه شد جو دوات
 موج خیزی چنین مهب و درشت
 بر کنی آژ را بنذل شکم
 بجکانی بوهم از آتش نسیم
 در سه انگشت نوشده بر کم^(۶)
 آب چهر آب سان آتش دم
 نشود فعل او^(۷) ندیم ندیم
 نکند پایه^(۸) در عطف شکم
 چشم دانش^(۹) ضریر^(۱۰) گوش اصم
 منهی و مشرف هزینه جم^(۱۱)
 ای ترا زهد وارث ادهم
 چند يك^(۱۲)
 که بدینسان برهنه شد جو قلم
 آب گردی چنین قعیر و دزم

- (۱) بیخشش شمس قیس ۳۵۳
 (۲) نسخه ۲ - بردائی [؟] نسخه م ب بدوانی و تصحیح شده بدمانی
 (۳) نسخه ۵ - بدوالی بصحن [؟]
 (۴) کذافی نسخه الثانی نسخه م ب - زانچه انگشت کالبد عقد است در
 سر انگشت تو شده برهم نسخه ۵ - آنچه انگشت کالبد عقدی است در سه انگشت
 نوشده بل کم
 (۵) نسخه ۲ - کامل
 (۶) نسخه م ب - نشود نفل او نسخه ۵ - نشود فعل در
 (۷) نسخه م ب - زمهر
 (۸) نسخه ۲ - پایه
 (۹) نسخه م ب - چشم خصمش
 (۱۰) نسخه ۵ خدیر
 (۱۱) نسخه ۲ - منهی و مشرف هر سنه جم نسخه م ب - منهی و مشرف
 نتیجه جم نسخه ۵ منهی و مشرف خزینه جم
 (۱۲) نسخه ۲ - بنده از بنده حلم سسانی ؟ چند يك روز دستم ؟ ! نسخه م ب
 بنده از بو حلیم شیبانی چند يك بود روز دار دستم ؟ نسخه ۵ - بنده از تو حلیم شیبانی
 چند يك بود رزر داد و ستم

چون توفی شاخ و بار فضل و کرم	چکند بنده چنگ در که زند
تا نکوهیده است حاجت بلم ؟	تا ستود است حاجت موسی
مو کبت با سپاه باد و حشم	مجلس با نشاط باد و سرو
عیش در عیش باد و غم در غم	زندگانی تو و عمر عدوت
بزیان با تو خوب شاه عجم	بروان از تو شاد فخر عرب

❖ مجتث مقصور ❖ نسخه ۲۱ و م ب و ه

زهی بزرگ عطاراد سرفراز همام ^(۱)	ترا سزد که گذاری بفصل و رادی گام
تو آن جوادی کز حرص جود معروف	زبان قمعام آید بکار چون صمصام ^(۲)
ز شاخ بر تو سایل دو مغزه افشاند	بر مبارک آن چون دو مغزه بادام
امل ز دریا پرسید چون خیال تو دید	که تو کدامی و بخشنده خدای کدام ^(۳)
همیشه بادی ^(۴) در کامها رسیده دلت	چنانکه از تو جهانی رسیده اند بکام

❖ خفیف ❖ نسخه م ب و ه

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

حضرتی شد بزرگ چون غزنین	لاهور از قدوم شاه زمین
بشت مسعودیان ملک مسعود	روی بازار آل ناصر دین
تاجور خسروی که رشک برد	بشب از در ^(۵) تاج او پروین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر	وانکه شیری است شرز اندر زین

❖ رمل ❖ نسخه م ب و ه

خسروا گیتی ببدل آباد کن وز فراموشان عالم یاد کن

- (۱) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۴ م ب - زهی بزرگ عطاواو زهی بزرگ عطار او
- (۲) کذافی ۱ و ۵ زبان بسام آید بکار چون صمصام نسخه م ب زبان تمام آید چون صمصام
- (۳) کذافی ۲ و م ب نسخه ۱ - که تو کرامی بخشنده یا خدای کرام نسخه ۵ - که تو کدامی و بخشنده خدای کرام
- (۴) نسخه م ب - بادا نسخه ۲ مارا
- (۵) نسخه م ب - زر

جام می بر کاخ عدل آباد نوش	خرمی در کاخ عدل آباد کن
رسم نوشروان عادل تازه دار	جان نوشروان عادل شاد کن
خسنگان چرخ را فریاد رس	بسنگان ظلم را آزاد کن
خلق را آواز عدل و داد ده	دهر را مملو عدل و داد کن ^(۱)

❀ قریب ❀ نسخه ۱ و ۳ و م ب و ه و م ف

(در مدح سلطان علاء الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم)

شه باز بحضرت رسید هین	بکران مسرا بر نهید زین
تاخوی کند از شرم او زمان	چون طی کم از نعل او زمین
آباد بر این چرخ تیز گرد	از نور سرا پای او عجین
هم زور چون شیرانش بر کنف	هم موی چون گورانش بر سرین
گر نیزه گذارد شهاب او	دیوی فکند لعب او لعین
ور حمله پذیرد سوار او	حصنی بودش پشت او حصین
کرد آخر او هر نفس هزار	بر صورت او خواند آفرین
گر میل بجرمش بحق کند	یعنی عوض کهر باست این
بروانه که در جلوه بیندش	با پیرهن شمعی و سمین ^(۲)
لئیک زند کوید ای فلک	جانمازی من بین و شمع بین
ای بار هوا ای براق جسم	ای قاصد چم و ^(۳) ای رسول چین
بکران من اندر سبک مگر	چین حسدت بست بر جبین
کز مسطر ^(۴) او در گذر همی	بر آب نشانی خطوط چین
ایزد نه به از به بیافرید	از رشک چرائی دژم چنین

(۱) بیت پسین تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۲) کذا فی م ب و ه نسخه ۱ - - ثمین نسخه ۳ - - ثمین

(۳) کذا فی ۱ و م ب و ۳ و م ف - ای قاصد روم و

(۴) کذا فی ۱ و ه نسخه ۳ - مصطر ! نسخه م ب - منظر

برسنگ مزن خویشتن بکین	در خاك مكش خویشتن بخشم
بر سایه بیکران من نشین	خواهی که بیکران من رسی
بر در که سلطان داد و دین	تا شاه فرود آردت چو من
مسعود فریسدون آبتین ^(۱)	بوسعد سلیمان روزگار
در خانم شاهی چنو نگین	آن شاه که چشم فلک ندید
در مالش باطل چنو معین	و آن شیر که شمشیر حق نیافت
چون بوی در آمد بیاسمین	راحت زد در عدل او بملک
چون موم جدا شد ز انگین	فرت بنف باس او ز شرع
این صورت زریم آمد آن طنین ^(۲)	صیت ^(۳) ملک و ذکر جم شنو
این نفس نفیس آمد آن مهین	عرص شه و چرم فلک نگر
چون پنجه رادیش ز آستین ^(۴)	یک پنجه نیارد برون فلک
پیش از حرکت قلب چنین	با همت ^(۵) او آشنا شود
ملکی و نباشد بدان ضنین ^(۶)	عزمش که بتابد بکف ^(۷) کد
خلقی و نگردد بدان بطین ^(۸)	رمحش که بیازد فرو خورد ^(۹)

(۱) آبتین یا آبتین نگاه کن به فرهنگها

(۲) کذافی ۳ و م ب نسخه ۱ - صفت

(۳) نسخه ۱ - این صوت و سر ز آمدن طین ؟ نسخه ۳ - این صورت زیر آمدو
مبین نسخه م ب - این صوت زیر آمد آن طنین نسخه ۵ - ندارد نسخه م ف - این
صورت زیر آمد آن طنین

(۴) کذافی ۵ نسخه ۳ - چون پنجه روانش ز آستین نسخه ۳ - چون پنجه
راوش ز آستین نسخه م ب - چون پنجه دادش ز آستین م ف - چون پنجه رادش ز آستین

(۵) کذافی ۱ و ۵ و م ف نسخه ۳ - نعمت نسخه م ب - خدمت

(۶) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - تلف

(۷) کذافی م ب و ۵ - نسخه ۱ - حس ؟ نسخه ۳ - طنین ؟

(۸) کذافی ۱ و م ب نسخه ۳ - حزمش که نیارد فرو خورد نسخه ۵ - رمحش

که بازو فرو خورد

(۹) کذافی ۵ نسخه ۱ و م ب لطین نسخه ۳ - لطین

یلك بكمانش بجان خصم	چون ^(۱)	❧
شعله ز حسامش در آب عرق ^(۲)	چون برق به ایما دهد دفين ^(۳)	
شاهان ملوك از گمان ^(۴) تو	رخشنده بود ^(۵) گوهري يقين	
در خلد باعزاز پرورد ❧	تكبير غزات تو حور عين	
هر قول نه قولست چون يات ^(۶)	آحاد ^(۷)	❧
هر بحر نه بحری است چون دلت	قيفال ^(۸) از وتين	
تا طعمه بازان شود تذرو	تا سکنه شیران بود عرين	
باد اختر سلطان تو مضى ^(۹)	باد آبت برهان تو مبین	
با دولت تو ناصحت رفيق	باطالع تو مادحت قرين ^(۱۰)	
بر در گه حق شان تو بزرگ	در نصرت دين رأى تو رزين	
❧ ^(۱۱) ❧	گردیده بن لاغر و سمین ^(۱۲)	

- (۱) نسخه ۱ - چون پاره بعدوی بر ادمین نسخه ۳ - چون باره بعدو بودامین
نسخه م ب - چون فاره بعدو برد آبتین نسخه ۵ - چون باره بعدوی برد امین
- (۲) کذافی ۱ و ۳ و م ب نسخه ۵ - به آب عرق نسخه ۱ - غرق
- (۳) کذافی ۱ و م ب و ۵ نسخه ۳ - کند دفين
- (۴) نسخه م ب - حسام
- (۵) نسخه - شود
- (۶) کذافی ۵ نسخه ۱ و ۳ - بنات نسخه م ب - ثنات
- (۷) نسخه ۱ - آحاد نشید است از ماهین ؟ نسخه ۳ - آحاد پسندد از این
- نسخه م ب - احاد رسید است ارماين نسخه ۵ - س احاد نشید است از معین
- (۸) نسخه ۱ - قيفال شکایت است از وتين نسخه ۳ - قيفال شکايفست از وین
- م ب - قيفال تکايفست از وتين نسخه ۵ - قيفال نه کامی است از وتين
- (۹) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - معین نسخه ۳ - مصین
- (۱۰) کذافی ۱ نسخه ۳ - با طلعت تو حاجبش قرين م ب - با طالع تو ناصرت قرين
- نسخه ۵ - با طالع تو نصرت قرين
- (۱۱) فقط در ۳ و م ب ۳ - در زروه فطر تو درور آخر ؟ م ب - از روزه فطرو
- روژه آجر ؟
- (۱۲) کذافی م ب نسخه ۳ - گردند بتن لاغر و سمین

✽ هزج مکفوف مقصور ✽ نسخه ۲ و ب م

(در مدح سلطان مسعود بن سلطان ابراهیم)

(و پسرش شیرزاد عضد الدوله ؟)

این صفة زرین که بهشتی است نو آئین خورشید و مه و مشتری و زهره و پروین خیری و گل و نسترن و سوسن و نسربین حور است بقصر ملک آورده بکاین نقاش چنین نقش پرداخته در چین سحر^(۱) از خط صنعتش بنوا ساخته تلقین شکلش بدل افروزی چون صودت شیرین تکیه شده در مجلس او با گل گلچین^(۲) مر پادشه شاهان سلطان سلاطین ✽ در دایره کفر همی نایره دین ✽ که چشمه خضر آرد که کوره برزین^(۳) اترک سپاهش همه با حشمت افشین^(۴) گوئی که رمیدنی گنجشک ز شاهین گفتی که فرودستی زین از بر خرزین^(۵) تا باز نه چون جغد بود مهر نه چون کین	نوگشت بفر ملک این صفة زرین این کنبد ثابت که دراو ثابت گشتند این مجلس خرم که دراو چهره نمودند خضر است بیباغ ملک آراسته از نور وصاف چنین قبه نیاراست در او صف رود از خم طاقش بصدا یافته از باد^(۱) سقفش بسر افرازی چون حشمت پرویز با برک گل از گلشن ریزان شده تکیه ؟ خسرو عضد الدوله خرم شده در وی مسعود که از اختر مسعود فروز است عالم ز رضا و سخطش پیش دل و چشم احرار سرایش همه با حکمت لقمان در جنگ دلیریش پلنگ جگر آور در حق سواریش بجایک ز بر چرخ ؟ تا مار نه چون رمح بود شهد نه چون صبر
---	--

(۱) کذافی ۲ م ب - بصدا یافته از مار

(۲) نسخه ۲ - بحر نسخه م ب سحر

(۳) فقط در م ب

(۴) کذافی ۲ نسخه م ب - که کوزه زرین (!)

(۵) نسخه ۲ - با حشمت امسین نسخه م ب - با حشمت قنین

(۶) فقط در م ب نسخه ۲ - گوئی که فرودستی او زین بر حرزین

این شیر در این بیشه آباد بناماد ﴿﴾ با زاده و با آنکه ازو زایسد آمین

﴿﴾ مجتث مقصور ﴿﴾ نسخه ۲ و م ب

سباه دولت و دین اندر آمد است بزین^(۱) همه بغزو نهد روی پشت دولت و دین
جهان سیاست او را بطوع داده ضمانت فلک سعادت او را بفتح گشته ضمین
قضای مطابق رأی و قدر موافق عزم سپهر زیر رکاب و زمانه زیر انگین
ز بیم غارتش اکنون ملوک هندستان کشیده رخت ز صحرا بحصهای حصین
یکی چورنگ سبک سرزده بکوه و کمر یکی چوروبه وحشی فرو شده بزمین
نه هیچ رای زند رای جز برای گریز نه هیچ راه برد راه جز برای حزین
اجل بخندد بر عرصه گاه^(۲) لشکر آن امل بگریسد بر شامگاه مجلس این
کراست آن دل وزهره که در همه عالم به بیش خسرو عالم نهد قدم که کین
گران گران نکند رو بدوزدش در حال گر این حذر نکند تن بدرش در حین^(۳)
خدایگانا شانشها ز تو برسید خدایگانی شانشهی بعین ﴿﴾
توئی که تخت ز تو گشته باشکود و بفر توئی که بخت ز تو هست بایسار و بعین
همیشه تا بوزد باد و آب گیرد چنین بگوش هوش نبوش و بچشم حشمت بین^(۴)
جهان مسخر حکم تو باد و چرخ مطیع خدای ناصر عزم تو باد و بخت معین

﴿﴾ خفصیف ﴿﴾ نسخه ۲ و م ب

(ظاهرآ در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم سروده شد)

(در هنگامی که بغزو هندوستان بسیجیده بود)

شاد باش ای مطاع قننه نشان ای زامن تو خفته قننه ستان

- (۱) کذافی م ب نسخه ۲ - اندر آمدند برین
- (۲) نسخه ۲ - عرصه گاه
- (۳) فقط در نسخه ۲ - گراین حذر نکند زین بدرش در حین
- (۴) کذافی م ب - بدست دوست گشاده بیای دشمن مال
- (۵) م ب - بچشم نعمت بین

ای برون ناخته کفایت تو	در عجب آرمیده شیطان
خورده از جام اهتمام تو آب	جگر خشک عالم عطشان
کرده در خشکزار سعی توسبز	کشت امید کشور یاران
رسته ملک را پس از رستم	مهرباتر نبوده از تو شبان
بر سریرت نشانده گاه ودا	فلک ایدون چو رستم دستان
زین کرامات شایگان که سز	بنو اقبال مقتدای جهان
علم و خُبل و آلت و مو که	عهد و منشور و عهده دیوان
مهد دزیر مهد پیل ^(۱) سب	اسب بر پشت اسب بار گران ^(۲)
چون دو کوهان دو کوه مرفد کش ^(۳)	چون دو بیکر دو ترک بسته میان
درجهها پر ^(۴) نفایس بحرین	تختها پر بدایع امکان ^(۵)
سگ تازی و یوز و باز سپید	درع رموی و خود و تیغ و سنان
نیست بی لُهو شکر هیچ دماغ	نیست بی لفظ شکر هیچ زبان
شرق تا غرب نجم دولت تو	نور گسترده بر زمین و زمان ^(۶)
قف تا قاف چتر حشمت تو	سایه افکنده بر مکین و مکان ^(۷)
ساقی نوش تست دور فلک	دایه شیر تست حکم قران
امر امر تو هر چه خواهی کن	نهی نهی تو هر چه باید دان
لشکر تو چو موج دریا اند	سپهی کش جو برز کوه گران
همه آتش منش بکار و کش	همه آتش روش بنیر و کمان

- (۱) کذافی م ب. نسخه ۲ - مهد در زیر پیل مهد
- (۲) کذافی م ب. - اسب زاسیب ساز اسب کران
- (۳) کذافی م ب. - نسخه م ب. - چون دو کوهان که گوهر قدرش
- (۴) کذافی م ب. نسخه ۲ - درجهادر
- (۵) کذافی م ب. نسخه ۲ تحتها بر بدایع کمان
- (۶) کذافی م ب. نسخه م ب. - برمکین و مکان
- (۷) کذافی م ب. نسخه م ب. بر زمین و زمان

همه با حفظ و حزم بیر بیان	همه بارعد و برق ابر دژم
رایت نشان (۱)	شهریارا بذره عمری
با زر قلب برسان (۲)	نقد ها را بمهر سلطانی
قصد وایش بی سر و سامان	سوردهلی که کار مرت کرد (۳)
بیخ آن را بزور نوک سنان	چون رسیدی بر آن حصار بر آر
آیت کل من علیها فان	بر انگی و بر سپاهش دم
روز و شب عقد این گشایش آن	تا که در آفتاب و سایه بود
بر جهان آفتاب وار بناب (۴)	
ور نماتد سال و مه تو بمان	گر نپایند بحر و بر تو بیای
رازهای شکفت غیب تو دان	سازهای شکرف عمر تو ساز
دوستان را بخوان احسان خوان	دشمنان را بمال تا وان مال

☆ رمل ☆ ۲ وم ب ج م ف

(در مدح ابو حلیم زیرر شیانی)

ای سپهسالار شرق ای پشت ملک ای صدر دین ای زیریرای بو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین (۵)
آفتابی تو ز مو کب گرد تو سا کن سپهر آسمانی تو بمر کب زیر تو جنبان زمین (۶)
گر نجستی با رجودت بر گن نشاندی درم (۷) ور نرسی نقش نامت بار (۸) ناوردی نگین

(۱) فقط در نسخه م . ب . م - رایت و جولیان نشان

(۲) فقط در م . ب . م - با زر قلب لوهیان برسان

(۳) فقط در م ب

(۴) نسخه ۲ - حبله ملک سانه روان نسخه م ب - جانب ملک سایه یزدان

(۵) کذافی م . ب . نسخه ۲ - ای زیریر تو حلیم ای کوه حلم ای بحر کین ج -

ای وزیر با حکم

(۶) کذافی م . ب . نسخه ۲ - مصرع اول همچنین است و مصرع ثانی آسمانی

جرم کوکب کرد تو جنبان زمین ف آفتابی کرد موکب کرد تو ساکن سپهر آسمانی

جرم مرکب زیر تو جنبان زمین

(۷) کذافی م . ب . وم ف . نسخه ۲ - درخت

(۸) کذافی م . ب . وم ف . نسخه ۲ - ناز

آیتی شد بذل تو در شأن روزها مبین
 بآس تو کلی است کمتر جزو او باد سجن^(۱)
 چشم رایت ناظری بیدار دارد پیش بین
 سنبل خلقت چرد گوئی همی آهوی جین
 خون ازین سنبل پذیرد قیمت اندر ناف این
 دولت اندر نعمت الوان تو گردد سمین
 در گشاده حصن دین را حفظ تو دارد حصین
 جز بدشت امن تو گرگی نبیند کس امین
 شیر نر بر آتش سهم تو بسیار عرین
 وز تف شمشرها عطشان شود ماء معین
 نشتر ناوک بکاود عرقهای سهمکین
 از بلا طاحونه سازد گیتی از ابدان طحین
 جوق جوق آیند بیرون شرزه شیران از کمین
 جرم او را امتلا جسمی نگرداند بطین
 کز درشتی طبع او در چهرش آورد است چین
 خورده اصل طول او بر قبضه کیوان لحین^(۲)
 مضطرب روحی است گفتی خیره در جسم جین
 چون بر آری بر دو بایش^(۳) از حمایلگاه زین

طارمی زد عقل تو بر صحن دانشها بلند
 رفق تو اصلی است کمتر فرع او در بزم راح
 سهم غیبت صورتی کامل نگار در است کوی^(۴)
 شیرۀ لطف چشد گوئی همی زنیور غور
 آب از آن شیرۀ ستاند مایه اندر کام آن
 نصرت اندر سایه اعلام تو گیرد قرار
 زنک بسته تبع حق را غرتو نوشوید بخون
 جز به حبس حرزتو^(۵) دیوی نیابد کس ورع
 مارگر بر رقبه عدل تو بگذارد سلاح^(۶)
 چون درختی نقلها خندان کند خاک دزم
 مهرۀ ناچنج بگوید مهره های گرد نان
 از قضا حباد خواهد فتنه وز ارواح صید
 فوج فوج آرند حمله نامداران در مصاف
 ازدهای حرب تو گر لشکری را خون خورد
 و یحک آن خود داده گوهر دار نرم اندام چیست
 سوده حد عرض او در جلوه بهرامی فسان
 آتش کانون او گاه سکونش در نیام
 شکل خرزین یابد از پهنای او بالای مرد^(۷)

- (۱) کذافی م ب . نسخه ۲ - یاس تو کلی است کمتر جزو او باد اینچنین
 (۲) کذافی م ب - نسخه ۲ - سهم غیبت صورتی کامل نگار و اشکار ج - سهم
 غیبت صورتی کامل نماید راست کوی
 (۳) کذافی م ب . ۲ - جز بحسن حرزتو
 (۴) نسخه ۲ - سلاح نسخه م ب - صلاح
 (۵) کذافی م و م ب .
 (۶) کذافی م ب . نسخه ۲ - ... یابد از بالای او پهنای مرد
 (۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - چون بر آری نزد مایش

(در مدح ابو سعید بابو)

آمد آن تیر ماه^{۹۱} سرد سخن
 گرم در گفتگوی شد بامن
 زیر او در سؤال بامن تیز
 بم من در جواب او^{۹۲} الکن
 نه مرا با تکاب او پایاب
 نه مرا با گشاد او جوشن
 عرصهای بنات نعش تم 
 گشت از او تنگ تر ز شکل برن

- (۱) کذافی ج . نسخه م ب - در تن رایان
(۲) کذافی ج . نسخه ۲ - دولت
(۳) نسخه م ب پسر دولت در یسارو یمن دولت در یمن
(۴) کذافی م ب . نسخه ۲ - شکل
(۵) کذافی م ب نسخه دوبل مست الففده جفت پیل پوستین
(۶) نسخه ۲ - برنشانی نسخه م ب - برلمان
(۷) کذافی م ب . نسخه ۲ - باتو حشمت همنشین امین رب العالمین ج -
باتو همت همنشین امین رب العالمین
(۸) دوبیت آخر فقط در نسخه م ب دیده شد
(۹) کذافی ۱ و [۳] و م ب و ۵ . در نسخه ۲ و م ف مهر ماه و صحیح بنظر
می آید
(۱۰) کذافی ۱ و ۳ و م ب و م ف در نسخه ۲ و ۵ - به او در جواب من

غنچه های گل است پنداری
 غربت و غذل ای مسلمانان
 دیولاخی چنین که دیو^(۱) اهی
 جوش از آب بسته بر^(۲) سیماب
 از مسام زمین گذشته هواش
 من مسکین مقیم گشته در او
 مار کردار^(۳) دست و پای مرا
 بدن از سنگ نی و ز آتش طبع
 هیچ درمان^(۴) و هیچ حیل نی
 تا فرو پوشدم به آذر ماه
 خواجه بوسعد بابو آنکه نهد
 حکم او را قضا جواد عنان
 عزم و حزمش دو نفس هر دو قوی
 از تفاخر جو کرم بیله سپهر
 در^(۵) ترازوی همت اعلاش
 موش سوراخ غور کینه او
 همه اطراف من کفیده دهن
 بزمستان نبوده بودم ظن
 زو بدوزخ فرو خزد^(۶) برسن
 کوهش از برق^(۷) بسته بر آهن^(۸)
 چون بدرز حریر در سوزن
 اهل بدرود کرده و مسکن
 شکم از آستین و از دامن
 بی خبر مانده کوره های بدن
 جز بر خواجه عمید شدن
 ز آفتاب تموز پیراهن
 کشت قدرش بگردد مه خرمن
 امر او را زمانه خوش گردن
 خلق و خلقش دو نقش هر دو حسن
 تار مهرش تنیده بر سر و تن
 دانک سنگ آمده است پرو پرن^(۹)
 کرده افسوس بر چه بیژن

(۱) م ب - دیده

(۲) م ب و م ف - فرو خورد

(۳) کذافی ۲ و ۳ و م ب و ۵ - در نسخه ۱ و م ب - بسته پر

(۴) برف

(۵) کذافی ۲ - نسخه ۱ و ۵ - در آهن نسخه ۳ - بروهن نسخه م ب - پیراهن

م ف - پر آهن

(۶) نسخه ۲ - باز کردار م ف - باز کرد است

(۷) کذافی ۲ و ۳ و م ب و م ف - در نسخه ۱ و ۵ - دستان

(۸) نسخه ۲ - وز

(۹) کذافی ۳ و ۵ نسخه ۱ - و آنکه سنگ آمد است پرو پرن ؟ نسخه ۲ -

دانک سنگ آمده برو پرن ؟ م ب - دانک سنگ آمد است پرو پرن

ز آفرینش برون نهاده قدم^(۱) نظر رحم او بمرد و بز
 بوستان سعادتش فلکی است چون مجره دراو هزار چمن
 تربتش عین منشأ احرار^(۲) بدل نشو عرعر و سوسن
 طفل او چون رسیده غنچه گل پیر^(۳) او چون جوانه شاخ سمن
 یار نی با نغمه‌هاش زوال^(۴) جفت نی با سرورهایش حزن
 میوه دارانش میوه دلها^(۵) بعضی آورده بعضی آستن
 ای ز اصل کرم عزیز نهال^(۶) وز نهال شرف بدیع فتن
 زنده کی ماندی این چراغ امید گر ز جودش نیامدی روغن
 هر که حرز سخات بر جان بست نایدش دیو فقر پیرامن^(۷)
 بنده بی موی روبه بلغسار زده بر ابره‌ها خزا ادکن
 نه همانا که بر تواند کند سبیل از روی او دی و بهمن
 تا جهان را ز گردش گردون شب و روز است تیره و روشن
 مجلسی باد بکخواه ترا بامی و با مغنی و گلشن^(۸)
 خانه باد بدسکال ترا بی در و بی دریچه و روزن
 طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو روزمند و عید افکن^(۹)
 لفظها را تسای تو دستان^(۱۰) فرقا را مدیح تو گرزن

- (۱) کذافی م ب و ۵ نسخه ۱ - زافرینش برون نهاده شدم (۴) ۲ - زافرینش
 برو نهاده سلام ۳ - زافرینش بدو نهاد اسلام
 (۲) در تمام نسخ پر او [!؟]
 (۳) کذافی ۲ و م ب ۱ و ۳ و ۵ - عزیز نهاد
 (۴) نسخه ۱ - طبع تو زورمند روزه گشای عمر تو زورمندو عید افکن نسخه ۲ -
 طبع تو روزمند روز گشای عمر تو زورمندو عید افکن نسخه ۳ - طبع تو عیش سازو
 روزه گشا عمر تو روزمندو صید افکن نسخه م ب - طبع تو روزمند روزه گشا
 عمر تو روزمندو عید افکن نسخه ۵ - طبع تو زورمندو روزه گشا عمر تو روزمندو
 زور افکن
 (۵) درم ب - دستارو در سایر نسخ دستان

بو الفرج را ز غایت اخلاص در مدیح تو حور روح سخن^(۱)

❦ خفیف ❦ ۲ و ۱ و م و ۵ و م و

(در مدح سلطان ابراهیم یا سیف الدوله محمود بن ابراهیم ؟)

ماه ملک آمد از خسوف برون	تخت از او یافت زینت ^(۲) گردون
برد نورش ز تابانات شکوه	داد سیرش بحادثات سکون
باز بربر ^(۳) گرفت باطل دست	باز برهم نهاد فتنه جفون
نرم شد نرم چرخ تیز و درشت	رام شد رام دهر تند و جرون
آب در جوی عدل گشت گلاب	نوش در کام ظلم شد افیون
بر کشید از نیام صیقل ملک	سیف دولت زدوده آینه گون
چشم زخمی که برهدی زده بود	برزند خویشان بشرك اکنون
رای سیفی سرای برده فتح	سوی هندوستان برد بیرون
از تف نیغ لشکر اسلام	بر رگ کفر در بجوشد خون
میغ بنسد بلا و ژاله زند	بشکنند پشت کفر ^(۴) کافر دون
نه چنان ژاله کش بگرداند	ژاله را نان ز کشتها ^(۵) بفسون
یک جهان بت پرست و بت بینی	لگد روزگار کرده نکون
بای رایان گرفته دست زمین	بشکم در کشیده چون قارون
خسروا چون ولایت آذر	آمد اندر تصرف کانون
رزم را آذری فروز چنانک	دل مهیال ^(۶) باشدش کانون

(۱) این بیت فقط در نسخه ۱ و م یافت میشود

(۲) م و م و ف - رتبت

(۳) کذافی ۱ و ۵ و م و م بر سر نسخه ۲ - در

(۴) کذافی ۱ و ۲ و م و م - عمر

(۵) کذافی م و ۲ و ۱ و ۵ - به کشتها

(۶) کذافی ۲ و م و ب در ۵ لایقراء در ۱ - چپیل

آذری کز نهیب سوزش او	شور ^(۱) بخت است راسل ^(۲) ملمون
آذری کاندراود و جوهر اوست ^(۳)	جوهر دیو بال بود اندون ^(۴)
ناجو پروانه حرص جمع کند	خلق را گرد آتش التون ^(۵)
بارۀ ملک را تو دار قوی	خانه عدل را تو باش ستون
امر تو باد بر زمانه روان	عمر تو باد با ابد مقرون
نیکیخواهانت مقبل و شادان	بدسکالانت مدبر و محزون

✽ خفیف ✽ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ ج ۱ م ف ک

ای جمال ترا کمال قرین	طوق طوع تو برشهور و سنین
از یمین تو ملک برده یسار	به یسار تو دهر خورده یمین
هر کجا حزم تو فرود آید	بر کشد امن حصهای حصین
هر که را سهم تو نزار کند	نکند رفیق روزگار سمین
گر بسنجد سپهر رای تورا	بشکند خرد پله شاهین
عقل حلم تو را عرض بنهد	خود عرض کی بود غیر مبین ^(۶)
نیست با طول و عرض همت تو	نقطه بیش طول و عرض زمین
همه عالم عیال جود تواند	او دهدشان هزینه و کابین ^(۷)
توئی آن شه که روز داد از تو	روی باطل شود ز حق بر چین

(۱) کذافی ۲ و ۳ م ب نسخه ۱ - ندارد نسخه ۵ - شوم

(۲) کذافی ۲ و ۳ م ب . ۵ - لاشک (!)

(۳) کذافی ۱ و ۲ و ۳ - آذری کاندرا و جوهر اوست (وزن !) م ب - آذری

کند رود و جوهر او

(۴) کذافی م ب . نسخه ۱ - جوهر دیو بال بودارون نسخه ۲ - جوهر دیو

بال بود اودون ؟ نسخه ۵ - جوهر دیو بال بود آوون ؟

(۵) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ و ۳ م ب و ۵ - عقل حلم ترا عرض ننهد خود

عرض کی بود که غزنین نسخه ۳ - عقل و حلم ترا عرض ننهد خود عرض کی بود

که غزنین

(۶) نسخه ۱ - هزینه و کابین نسخه ۲ - نرینه و کابین نسخه ۳ - هنر سه و کابین

نسخه م ب - هراینه کابین نسخه ۵ - نرینه و کابین

دهر چون یاسبان زحزم تو یافت
ابر و خورشید را بکف و برای
تا ترا بر زمین نجید مهر
خسرواننده را در این دوسه سال^(۱)
هر یکی کرده راوئی انشاد^(۲)
مگر این قطعه کاندر این خدمت
آفتاب زمان و شمع زمین
آنکه ماهی است روشن اندر صدر
آنکه آرد سپهر زیر رکاب
حال من بنده^(۳) باز خواهد راند
گوید ای شاه بنده ایست ترا
بوده این اتفاق را جویان
گروجوی که داشت مسعودی
او تا گوید و شفیع دعا
جز خداوند من که داند گفت
لاجرم زین نظر که خواهد یافت
تا بود خاک و باد را هموار

- (۱) نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م ب و ج هکذا نسخه ۵ - خسروا بنده را بلوهاور
 (۲) کذافی ۱ و ۵۰ . نسخه ۱ - هر یکی کرده راشده انشاد نسخه ۳ و م ب و ج -
 هر یکی کرده ناشدی انشاد
 (۳) نسخه ۱ - در سنه اربع وسنه تسعين نسخه ۲ - در سنه اربع وسنه تسعين
 نسخه ۳ - و م ب در سنه اربع وماته ستين نسخه ۵ - در سنه اربع وسنه تسعين
 ج - در سنه اربع ماهه سنتين
 (۴) نسخه ۲ - عنصری
 (۵) نسخه ۳ - حال این بنده
 (۶) کذافی نسخه ۲ و ج . نسخه ۳ و م ب خاطرش ناظم چنان و چنین نسخه ۱ -
 خاطر نظم را چنان و چنین نسخه ۵ - خاطرش نظم با چنان و چنین

چون نیال و تکین بدین درگاه
بر خورند از لقای یکدیگر
شاه و اولاد شاه چون پروین
شده رفتار کز تر از فرزین
سده هزاران نیال باد و تکین
احقر دشمنان ایشان را

✽ مضارع ✽ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و م و ه

ای کد خدای عالم و عالم غلام تو	ای شرق و غرب عالم گشته بکام تو
کاراسته است شرع محمد ^(۱) نیام تو	دایم جو نام خویش در اقبال شرع باش
نظمیست ^(۲) علم و فاتحه او کلام تو	عقدی است عقل و واسطه او کلام تست
دنیا توئی و نعمت باقی حطام تو	احقر توئی و دولت عالی ترا تبع
گرهر عدیم عبره سزد ^(۳) بر ستام تو	دریا سلیم عبره نماید بر دلت
دهر ارچه توسن است بلبسد لگام تو	چرخ ارچه کودن است بیوسد ترار کاب
اوج سپهر صحن ستون خیام تو	صحن زمین بکنام ستور سپاه تست
از تر و خشک دوات و از خاص و عام تو	یکسر هر آنکه هست بحکم تو راضیند
لازم که کرد علت بر انتقام تو	گر منتقم نه نه شکفت این بدیع نیست
چونانکه هیچ گام نبرد ز کام تو	پیوسته شد چو سابه بذات تو ذات عدل
انصاف تو دلیل بس است از دوام تو	منصف در دوام زند خاصه پادشاه
صاحبقران نیامده با احتشام تو	در شرط آفرینش و در عهد روزگار
کین در وجود رکن تو دید آن مقام تو	لیک زد شجاعت و تکبیر کرد جود
گردنده شد بجیب زمان بر زمام تو ^(۴)	ایدون اجابت آمد بخت تو را کز او

- (۱) کذافی ۱ و ۳ و ۵. نسخه ۲ و م - پیمبر
(۲) کذافی ۳. ۲ - نظم است نسخه ۱ - عقل است نسخه م ب عقلی است
نسخه ۵ - جزوی است
(۳) کذافی ۲ و ۳ نسخه ۱ - سود م ب - بروید نسخه ۵ - شود
(۴) نسخه ۱ ندارد نسخه ۲ - اکنون اجابت آمد بخت ترا کز او گردنده شد بحسب
زمان بر زمام تو نسخه ۳ - ایدون نجات آمد گردند شد بحسب زمان
نسخه م ب اکنون اجابت آمد ارزنده شد بجیب زمانه زمام تو نسخه ۵ - ایدون
نجات آمد بخت ترا کز او گردیدو شد بجفت زمان از زمام تو

مربخ سرخ چشم و فلک هیاست^(۱) از آن
 شخص^(۲) هوا فکندد آسیب قهر^(۳) تست
 شاهما خدایگانا حاجت بود همی
 چندین هزار تشنه امید کی شوند
 هر چند بحر وار به آسایش اندرون
 آخر بکوب روی منازل جو آفتاب
 تا جرخ ملک دور بدبرد ز اهتمام
 خاقان و کیل خرج تو باد و کفیل آن
 چون سایه همای همایون کناد بخت

کش بی سپر ندارد سهم سهام تو
 شمشیر قنیه خورده زنگ نیام تو
 اقلیم شرق را^(۴) بنشاط خرام تو
 سیراب عدل فاروق الا ز جام تو
 حاصل کند مراد جهانی غمام تو
 زیرا که منزل تو تابد^(۵) مقام تو
 دورش مباد بی عمل اهتمام تو
 قبض امیر بار تو باد و سلام تو
 برخاص جشن خاص تو برعام عام تو

❦ خفیف ❦ نسخه ۲ و م ب

در مدح ثقة الملك طاهر بن علی

ثقة الملك خاص و خازن شاه
 بقدم عزیز لوهاور ❦
 نور او نور یوسف چاهی است
 صاف فضلش به بذل گشته^(۱)
 دستهای دراز نهی گران ❦
 میخ دوشا بیازوی و کف او
 خواجه طاهر علیک عین الله
 مصر کرد و ز مصر بیش بجاه
 جاه او نابوده سایه چاه
 چشم شعرش بشرع کرده نگاه^(۲)
 شده از نهی منکرش کوتاه
 شیر دوشیده در گلوی گیاه

- (۱) نسخه ۱ - بی بهاست نسخه ۲ - لعباست نسخه ۳ - میبایست نسخه م ب - هیاست نسخه ۵ - هیاست
 (۲) نسخه ۱ - شخصی
 (۳) نسخه م ب - مهر
 (۴) کذافی ۱ و ۵ . نسخه ۲ - املیم غریب را ؟ ! نسخه ۳ - اقلیم غرب را
 نسخه م ب اقبال و بخت را
 (۵) کذافی ۲ و ۳ . نسخه ۱ - نیاید نسخه م ب و ۵ - نباید
 (۶) نسخه ۲ - گشته و هی م ب گشته رهی
 (۷) نسخه ۲ - چشم شعرش بشرع کرده نگاه م ب - چشم شعرش بشرع کرد نگاه

جدا آن زمین که عبره کند
 نه بدو ظلم را کنند مواج^(۱)
 شیرش از شیر آسمان باشد
 کوش از کوه کهریا باشد
 شاد باش ای چو عدل نوشروان
 دیرزی ای چو سد^(۲) اسکندر
 عین فضلای و روزگار تراست
 دور چرخ^(۳) 
 هیچ دعوی نکرده همت تو
 هیچ منز مکوقت اختر تو
 کس نگوید که 
 تا بزجر و بفال نیک بود
 کام کام تو باد در نیستی
 قرن عمر تو سی و پنج وانی

مو کبش طول و عرض آن بجابه^(۴)
 نه در او قیظ را دهند بناد
 بی اجل حیرم او نگیرد راه
 بی بها طبع او نیابد کاه^(۵)
 ذکر عدل تو سجده افواه^(۶)
 سد حزم تو^(۷) حایل بد خواص
 بر مراعات خلق وسعت گاه
 در مهمات ملک سرعت مسا
 کز دوعلوی نداشته دو گواه
 که دو منزل ساخته^(۸) 
 سعی رفتن^(۹) 
 بر سر راه دیدن ربوبه 
 کار کار تو باد بر درگاه
 سال قرن تو سیصد و پنجاه^(۱۰)

- (۱) نسخه ۲ - سیاه
 (۲) مراج ؟ - تنها در نسخه ۲
 (۳) تنها در نسخه م ب
 (۴) تنها در نسخه م ب
 (۵) نسخه ۲ - چو عزم
 (۶) نسخه ۲ - شده عزم تو
 (۷) نسخه ۲ - دور چرخ و دور مار تراست ؟ نسخه م ب - و در چرخ و شیر
 بارتر است ؟ !
 (۸) این شعر تنها در نسخه ۲ یافت شد
 (۹) نسخه ۲ - کس نگوید که گشته داور سعی رفتن ز کار گشته تباد نسخه
 م ب - کس نگوید که کیشه داور سعی رفتن دوگاه گشته تباد
 (۱۰) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه م ب قرن عمر تو سی و پنج بود ساعت روز
 سیصد و پنجاه

❖ خفیف ❖ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶

ای بکو چاه برده موکب شاه	دیده اقبال شاه بر کو چاه
بوده چون هفتهای شادیها	هفته میزبان شاه و سپاه
نه ز رنج کشفته خورده دریغ	نه برنج گذشته کرده نگاه
باد بذل تو جسته بر ارکان	یاد خوان تو مانده در افواه
کوه بابل فراشته بخرد	بحر عمان گذاشته بشناہ ❖
هم بمردی شده بدیده شیر	هم بدستان زده ره روباه ❖
حمله در کرد وهم فته هنوز	بند عزم تو کرده کوهش کام
حیله در جنب مکر فته هنوز	سد حزم تو بسته پیشش راه
آفتابی تورا ز قرص تو تاج	آسمانی ترا ز قطب تو گاه
عقل عرض تو دید گفت ای عرض	عین فضای علیک عین الله ❖
ملك برداشت خامه و بنکاشت	صورت طاعت تو بر درگاه
تا همت اختلاف خلق نماند	زین موافق نموده جز بچاه ؟ (۱)
بنظر پیل و مهد گرد آیند	استر و مرقد تو همت شاه
زود باشد که از دگر نظرش	پیل و مهد تو چرخ گردد و ماه
تربیت کردی و رسانیدی	غرق تخمی به آب ربت و چاه
لاجرم سایه مبارک آن ❖	گشت پاینده تر ز سایه چاه
بس ازین چون توفحل کی زایند	این دو زاینده سپید و سیاه
وحی و تنزیل و بآس و رفق فلک	بر تو بگسست و شد سخن کوتاه
ایزد از رور کار دولت تو	دور دارد کما به خواه

(۱) کذافی نسخه ۱ . نسخه ۲ - تا سخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده
حر بگناه؟ نسخه ۳ - تا سخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده حر بچاه؟ نسخه
م ب - تا بیخت اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بجاه؟ نسخه ۵ - تا همت
اختلاف خلق نماند زین موافق نموده جز بچاه !

هر کجا آری و بری لشکر منزلت سبز باد از آب و گیاه
ز ایران را مقام نو جو مقام ساکنان را بنام تو جو بنام

نسخه ۳۰۲ و ۳۰۳ و ۳۰۴ و ۳۰۵

(در مدح سیف الدوله محمود بن ابراهیم)

نظام ملک و ولایت جمال تاج و کلاه
بلاهور در آمد میان موکب خویش
قضا بروی همی رفت پیش او همه دشت
هوا غسان براقش همی کشیده بدست
گشاده چشم بیدار او سپید و سیاه^(۱)
بیافت حشمت او پشت دهر و گشت قوی
کنون کشد بجهان در سیاستش لشکر
ز شرم جاهش عیوق بر نیارد سر
گناهکار پرهیزد از مظالم او
تساختی که بدان فر ایزدی نکرد
دلی که آینه فکرتش بچنگ آرد
کسی که خواهد کز همنش سخن گوید
ضمیر گردد تیرش دل مخالف را
بدید کرز گران سنگ ماه بر کتفش
نه جست یارد با خشم او زبانه برق
نهب حمله او دید دهر گشت جیان
مظفرا ملکا خسروا خداوندا
بدین صفت که رسیدی رسیده بود خبر

سر محاسن محمود شاهزاده و شاه
بزیستی که بر آید شب چهارده ماه
قدر بدیده همی رفت پیش او همه راه
ز خاک نعل براقش همی دمیده گیاه
نهاده گوش بکفشار او سپهر و سپاه
بدید هیبت او شیر جرخ و شد روباه
کنون زند بفلک بر سعادتش خرگاه
ز بیم عدلش بیجاده بر ندارد کاه
که دست و پای گواهی بر او دهد بگناه
بگوید اشهد ان لا اله الا الله
دراو بیند رازی که نیست ز آن آگاه
دراز کردش اندیشه و سخن کوتاه
از آن چو تیر همی محترق شود که گاه
چو سنگ پشت سراندر کف کشد هر ماه
نه کرد یارد در چشم او زمانه نگاه
نشاط خدمت او کرد جرخ گشت دوتاه
همی نباید بر شاهزاد کیت گواه
خبر عیان شد و بفزود بر یکی پنجاه

خدای چشم بد از عرض تو بگرداناد که صدر دولت و دینی وعز مسند و گاه
همیشه تا بهم آرند با سماع شراب همیشه تا بشکارند بر سید سیاه ❀
نهال ملك نشان و بساط عدل سپر رضای ایزد جوی و بقای سلطان خواد

❀ خفیف ❀ نسخه ۱ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

ای سرافراز تاج (و) والا کلاه	ملك را تهیت كنید بشاه
شاه مسعود کز قران سعود	نظرش قدر بیش دارد و جام
آنکه بی مدح او فلک تهاد	تبهای کلام در افواه ❀
و آنکه بی نام او زمانه نکرد	حجت وقف ملك و سعی گواه ^(۱)
بوستانست عدل او خرم	قهرمانست پاس او برناه ❀
زود دو عزم او فراز و نشیب	تیزین حزم او سید و سیاه
حکم او قاضی زمین و زمان	امر او والی سپهر و سپاه
فتح باب غایتش بکرم ❀	بدماند ز شوره مهر گیاه ❀
آفتاب کفایتش بطلوع ❀	آتش اندر زند بسایه چاه
که رایش ^(۲) مجرمان ^(۳) زمین	چاره یابند بحر را بشناه
روز بارش مدبران فلک ❀	خاك روند بیس او بجباه
تازه گشت از جلوس معجز او ^(۴)	شرط پاداش و رسم باد اقوام
خیره ماند از قیام غالب او ^(۵)	حملة شیر و حیاة رو باه
کوه بیسود زخم تیرش گفت	صاعقه است این نه تیر واغوشاه

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۳ و ۴ و ۵ - سیر گواه نسخه ۵ - مهر گواه

[۲] نسخه ۵ گه رزمش

(۳) چنانچه در ۱ و ۲ و ۳ - مجردان نسخه م ب - مجرمان

(۴) در نسخه ۱ - مخخر نسخه ۲ - معجز نسخه ۳ - معمر نسخه م ب - خنجر

نسخه ۵ - مجلس

(۵) حملة او این بیت در کتبه و دمنه چاپ تبریز [۱۳۰۵] در سن ۱۴۶ یافت نمیشود

نه دراز و دراز یازش او ❀	امل خصم را کند کوتاه
یارب این سہنك روز چه بود	داعی قنہ اندر او پنجہ
ہمہ دعوی پرست و فرصت جوی	ہمہ معنی گذار و بیعت خواہ
ہمہ عرق و رحم سپردہ بیای	ہمہ عہد و وفا فکندہ براہ
خسرو اندر مقام فیروزی	سودہ اوج ہوا ^(۱) بہ پر کلادہ
بارہ در زیر ران چو ہیکل چرخ	چنراز افزاں سر جو خرمن ماہ
خاصگانش باہل بنی و خروج	اندر افتادہ با دوار بکام
دہ دہ آورده پیش او طاعی	يك يك اندامشان مقرر بگناہ
ملکا خسروا کیا شاہا	دولت افزای و کام حاسد کام
تا ہمی تابد آفتاب فلک ❀	بر سر ما تو باش ظل اللہ
کار تو غزو باد و یار تو حق	عرش تو تاج باد و فرش تو گاہ

❀ مضارع ❀ نسخه ۳ و ۲ و م ب

(در مدح علاء الدین اسعد ؟)

ای باد صبحدم ز دم ^[۲] روح پروری	خوشخو چونو بہاری و خوشبو چو غبری
ہم طرہٴ بنفشہ پریشان کنی بصبح	ہم غنچہ را بوقت سحر پیرہن دری
آن يك رایگانی کز مہر پروران	پیغام سر بہر بر دلبران بری
سو کند میدہم بخدا بر تو کان زمان	کز جیب صبحدم نفس خوش بر آوری
برده کرہ کرہ ز درود و سلام من	الا بحضرت سر احرار نگذری
راد زمانہ سرور عالم علای دین	اسعد کہ هست مایہٴ رادی و سروری
زو مشتری سعادت کلی ہمی برد	زیرا کہ اوست اسعد و سعادت مشتری
دادہ بہر چہرہٴ زیباش روشنی ❀	بر عرش جستہ ہمت عالیش برتری

(۱) چنانچہ در ۳ و م ب و ۵ . نسخه ۱ - فلک

(۲) چنانچہ در ۲ و ۳ در نسخه م ب - ای باد صبحدم بدم

با جود دست او نکند ابر هم سری
بر چشم خلق عرضه دهد چرخ چنبری
بالطف خلق او نکند خود برابری
بر خاست لاجرم فلک او را بجا کری
کردون هفت پایه کشد میل منبری
از روی صورت ارچه بدین طارم اندری
هست از ستاره یش ترا چونکه بشمری
او را بود مسلم نام هنر وری ❀
کورا رسد حقیقت بر سروران سری
الحق ترا چه لایق و یارب چه در خوری
از ماه و صبح طرفه ندارند رهبری
زان هر چهار نامی هر هفت کشوری
سلطان صیحدم ز سر مهر پروری
در روی بدسکال تو گوید که خون کری

با نور رای او نکند مهر هم روی
طوقی ز منت او هر مه ز ماه نو
لطف نسیم خلد که جان در تن آورد
تشست هیچکس جووی اندر صف هنر
ای آنکه همت چو کند خطبه علو
قدرت و رای صفة افلاک خیمه زد
فضل و سخا و همت و زین گونها هنر
نی آنکه اندر او هنری یا دو یافتند
آن خلعت رفیع بود لایق کسی
يك اسبه ران هنر که مسمای آن توئی
از تو هنر غریب نباشد بهیچ حال
ترکیب یافت نام تو از چار حرف و تو
تا چنر نور بر سر گیتی بگسترده
خندان نشین و خوش که بهر صبح و شام چرخ

❀ هزج اخرب مقبوض ❀ ۳ و ۲ و م و ه

در مدح ابو حلیم زریر شیانی

ای قوت بازوی مسلمانی
ای خشم تو تیغ تیز سلطانی
با علم تو جہل علم یونانی
دستان تو روز جنگ دستانی
از رنج تو عالمی در آسانی
دربان ترا جلوس رضوانی
و آنجا که نه حشمت تو ویرانی

ای شیر دل ای زریر شیانی
ای رای تو چشم عقل بیداران
با عدل تو ظلم عدل نوشروان
ایمان تو گاه صلح فاروقی
از گنج تو امنی در آسایش
در گاه ترا خلود فردوسی
آنجا که نه نعمت تو درویشی

کندر سر اوست فعل طوفانی	آن میغ کمان و راست قربانت
کندر حك ^(۱) اوست جان جسمانی	و آن برق مجسم است شمشیرت
نا داده شهاب کوب شیطانی	شیطان سنان آبدارت را
نادوخته روزگار بارانی	باران کمان کامکارت را
از نوک زبان طفل ماکانی ^(۲)	زور تو به عربده سخن گفته
بر تخته ران اسب کیلانی ^(۳)	داغ تو بخاصیت وطن کرده
چون کوس تو کوفت شعر سر خوانی ^(۴)	سر خوانی سر کشان قضا خواهد
چون پیش کنی بحمله پیشانی	پیشانی سر کشان قفا گردد
از میل طفیلیان به مهمانی	میل تو بحریکه فروزینند
چیزی نخورند جز بشیمانی	بر سفره رزم رزم جویانت
در حق نظام شرق و غرب آنی	رازی که زمانه داشت اندر دل
گوینده ترا سکندر ثانی	تصدیق کند سپهر اگر گوید
ماهی مه و سال گرم از آن گردی	جرخی شب و روز تیز از آن گردی
کوشی که کنی مقام تنوانی	خواهی که شوی مقیم نشکیمی
خار و گل عقربی و میزانی	تا طبع درشت و نرم رویاند
با قدر تو باد اوج کیوانی	در صدر تو باد سعد ناهیدی

(۱) چنانچه در نسخه های ۲ و ۵ . نسخه ۳ - چك نسخه م ب - حق اما در حاشیه نوشته شده که « در نسخه بجای حق حك دیده شد و هر دو قابل تأمل است
(۲) نسخه ۲ - دور تو بریده سخن گفته از که تو زمان میل ماکانی نسخه ۳ - زوین که بریده سخن گفته از نوک رماست میل باکانی م ب - روز تو بریده سخن گفته از نوک زبان مثل باکانی نسخه ۵ - روز تو بریده سخن گفته از تو که [فرو] زبان طفل پاکانی

(۳) نسخه ۲ - کیکانی نسخه ۳ - کیلانی م ب - کیکانی نسخه ۵ - کنکانی
(۴) نسخه ۲ - سر خوانی سر کشان قضا خواهد چون گوش تو شعر شروانی
نسخه ۳ - بر جانی اگر کسی قضا خواهد چون گوش کند تو شعر بر خوانی م ب -
پیر خوانی گر کسان قضا خواهد چون کوس تو کوفت سر خاقانی (؟) چون کوس تو کوفت سر خوانی ؟ چون کوس تو کوفت سر سر خوانی ؟

آثار غزات تو فرامرزی ❀ احکام قضای تو سلیمانی
حفظ تو بسایه زاد و در ظلش آرام گرفته انسی و جانی

❀ خفیف ❀ نسخه ۳۰۲ ومب ۵۵

نکند کار تیر آبازی ❀ شل هندی و نیزه نازی ❀
پیش پیکان او کی آبد کوه^(۱) ❀ گرداند که چیست جانبازی
بار سوفار او زه چرخش ❀ با زمانه کشد بانبازی ❀
روز پرتاب او ز شرق بغرب ❀ نکند عبره جز بطسازی
بر او را عقاب سجده برد ❀ چون گشادش دهد سرافرازی
اوج او در صعود کیوان را ❀ بیند اندر هبوط صد بازی
حکم سیرش اجل همی راند ❀ کرده با او بفعل دمسازی
چون تواند زحد ایشان جست ❀ خصم کابن مرغزی است آن رازی
ای ز تو بر عمارت عالم ❀ بافته عدل خلعت رازی ❀
سهم شمشیر تو فکنده بکوه ❀ گرگ قصاب را بخرازی
مرزبانی قویتر از عقلی ❀ قهرمانی قویتر از آزی ❀
دل دولت شکفت رازی داشت ❀ آشکارا شد و تو آن رازی
چرخ گردنده شهاب انداز ❀ کاندرا آورد یسک اندازی
آفتاب از تو جرم در وزدد ❀ کر بکین سوی جرم او نازی
یارب آن سهمناک ساعت چیست ❀ که تو باخود و درع بگرازی
و ندر آری چو برق پای برعد ❀ بزنی رعد را و بنوازی ❀
نیغ درخواهی و به آتش نیغ ❀ میغ برنیغ کوه بگدازی
از جهانی بطرفه العینی ❀ کینه توزی و باز پردازی
دور باد از تو چشم حادثه دور ❀ تا بغزو اندرون همی نازی

بی خطر باش هر کجا باشی با ظفر باز هر کجا یازی
همه فرجامات معدوم است محکم آغاز هر چه آغازی

❖ مضارع ❖

ای بیشکار تخت تو کیوان و مشتری
در جرم عقل طبعی و در جسم عدل جان
اقبال را بهمت بهتر طایفه ❖
آن را که کارزار شود روی راحنی
اندر تواضع آب روانی نشیب جسوی
نشکفت اگر بکار بزرگی بنام تنگ
دریا که دید هر گز گوهر مکان او
بگرفت سیل عهد تو سهل و جیل چنانک
عشریست از تو عالم سفلی که تو بفضل
پیراهن^(۲) تو مشرق دیگر شمرده اند^(۳)
هر ساخنی که نعل براق تو بر نوشت
اضدا در اخصومت اصلی بر او افتاد ❖
امروز کیست از همه رایان که روز جنگ
حقا که خاره خون شود ایدون گمان برم
با تیغ پیش جمع بزرگان هندوان ❖
خالی شد از نبات زمینی که خاک او
آسانیا که از تو جهان راست کر تو چند
کوئی زمانه فتنه بالین و بستر است

ای نجم شرق و غرب^(۱) ترا گشته مشتری
بر شخص فضل دسنی و بر عرض حق سری
اسلام را بنصرت مهتر برادری ❖
و آنجا که کارزار شود بشت لشکری
گر چه بقدر از آتش رخشنده برتری
چون همنان دولت و همنام اختری
اینک دل تو دریا اینک تو گوهری
بر زرو سیم خویش بیخشش ستمگری
سر جمله فواید هر هفت کشوری ❖
کز وی که طلوع تو خورشید دیگری
از ایمنی بساطی بر وی بگستری ❖
در اصل و فرع شهری کانجا تو داوری
آن را وفا کند که بر او ژرف بنگری
گر در میان معرکه بر خاره بگذری
چون پیش خیل خوردان سد سکندری
در کینه آخن به پی باره بسبری
از وی به اختیار بدشواری اندری ❖
تا تو بطبع دشمن بالین و بسری

(۱) لباب - شرق

(۲) نسخه ۵ - پیرامن

(۳) نسخه ۱ - گرفته اند

ایزد ترا بهشت به عقبی عجزا دهداد
چندان که نام دهر بفاند بمان بداهر
این مهر کان بکام شمردی و همچنین
هر مهر کان که آید مادام بشمرد

❀ خفیف ❀ نسخه ۳ و ۲ و م ب و ه

آمد آن اصل شرع و شاخ هدی	آمد آن برگ عقل و بارندی ^(۱)
سند عالم و عمید اجل ❀	عمده ملک و دین ابوالاعلی ^(۲)
رقت او نهاده منبر و تخت	رفت او سپرده عهد و لوی
همش را سپهر کفش بسناط	دولتش را زمانه کفش فدی
سایه عدل او کشیده طناب	نامه فضل او گشاده سحی ^(۳)
برده از عرض جود گوی سبق	سوده با ذات عدل دست مری
حکم او مالک قلوب و رقاب	رای او افسر سهیل سهی
نهی او رد کرد باد مسموم ^(۴)	سعی او سد شاهراه عری
باد خلش دمیده عطر حسب	نحل مهرش نهاده شهد شفی
قلمش پر عجبیه نکنه ❀	سخنش پر لطیفه معنی ❀
چون تکبیر عظیم (و) باحشمت	چون تواضع کریم (و) بی دعوی ^(۵)
گوئی از آسمان فروود آمد	قهر اعوان فتنه را عیسی
زاید از اهتمام او اکنون	در عروق صلاح خون غدی
بشود زو قشاق پند ورع	بخورد زو فساد حسد زنی
وحشی مکه برجهد بکمر ^(۶)	دمنه حیل در خزد بشری ^(۷)

(۱) نسخه ۵ - بی

(۲) نسخه ۲ - ابوشمعی . ؟ م ف - ابوبعلی ؟

(۳) در ۲ و ۳ و ۵ - سحی

(۴) چنانچه در ۲ و م ب - نسخه ۳ - نهی آورده کرد باد مسموم

(۵) چنانچه در نسخه ۳ و م ف - نسخه ۲ - چون تواضع کریم با دعوی نسخه

م ب - چون کرامت کریم و باد دعوی نسخه ۵ - چون تواضع کریم با دعوی

(۶) نسخه ۲ - بسموی ؟ نسخه ۳ - بمو ؟

(۷) نسخه ۲ - بتری ؟ نسخه ۵ - برئی ؟

نرود ^(۱) با ودیعت استخفاف ^(۲)	نرود ^(۳) با شریعت استهزی
چو سخن گوید او ز بهر صلاح	که کند گوش سوی هزل و هجی ^(۴)
ای بحکمت گزیده چون لقمان	ای بسیرت سنوده چون کسری
نشکند بند و نکسلد پیمان	بند را خشک بند ظلم واذی ^(۵)
چون خورد بی گنه دوال ادب	چون کشد بی ورم وبال طلی
تو کنی جان او زرنج آزاد	تو کنی حال او بدهر انهی
تا مهیاست شغل داد و سند	تا مهیاست کار بیع و شری
شغل شغل تو باد با خسرو	کار کار تو باد با مولی
داده دهرت بعمر نوح نوید	کرده بخت بروز نیک ندی

✽ مجتث مقصور ✽ ۳۰۲ وم و ۵

(در مدح سلطان مسعود بن ابراهیم)

(همانا در سال فراز آمدن آن پادشاه و الاجاه بر تخت پادشاهی گفته شده است)

درد داد خلافت رسید وعهد (و) لوی	به بارگاه همایون حضرت اعلیٰ ✽
به بارگاهی کز فخر خلعش جوید	ز ظل پرده او دوش آفتاب ردی
به بارگاهی کز حرص طاعتش خواهد	ز لفظ حاجب او گوش روزگار ندی
به تیر ماه بهاری شکفت حضرت را	کشاده چهره تر از کازانه مانی
گل نشاط و سرورش برنگ معجب گشت	هنوز عهد (و) لوی ناگرفته بوی نوی ^(۱)

(۱) نسخه م ب - نبود

(۲) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۲ - استقصی نسخه ۳ - استقصا نسخه م ب -

استحضار

(۳) نسخه ۲ - برود نسخه م ب - نبود

(۴) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۵) این بیت تنها در نسخه م ب یافت میشود

(۶) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۲ - هنوز عهد لوی ناگرفته بود هدی ۳ -

هنوز عهد لوی ناگرفته بودندی م ب - هنوز عهد لوی ناگرفته بوی هدی

کری کند که بر آئی بخشک رود کری
 میان هر دو سه گامی نهالی از طوبی
 اگر نیارد با او بقبه^[۱] کرد مری
 چنانکه عادت باشد بموسم اضحی
 که قصر خسرو کعبه است و خشک رود منی
 چه شهر عالم کبری بعالم صغری
 نباشد الا عضوی کمینه^(۲) از عضوی
 به فر مولد میمون خسرو دینی ❀
 امین عهد و امام و یمین دین و هدی
 بدو پناهد عالم ز سیرت کبری
 نفاذ امرش نا خورده بند منع ایی^(۳)
 بحفظ نرم تر از آب کرد صحف نبی
 شکسته هیبت شمشیر او دل^[۴] ❀
 بشرق و غرب نیابند فتنه را مأوی
 بدوستیش فرود آید از فلک عیسی
 همیشه تا نبود بنده را دل مولی ❀
 ستاره کفش^(۵) بساط و زمانه کبش فدی
 سریر دولت او فرق فرقد و شعری
 نه در کمالش عین کمال را دعوی
 به تخت ملکش تشریف تاج و عهد (و) لوی

یکی برای تماشا بخشک رود برای
 نهاده گوئی رضوان بشاهراش بر ❀
 بشکل و هیئت جرم سپهر معذور است
 خرد بساحت او بر دلیل قربان دید
 بنفس ناطقه تکبیر کرد و ایدون گفت
 بزرگوارا شهرا کو شهر غزنین است
 از آنکه عالم صغری ز خشک رودش خود
 خدای تربت او را عزیز دنیا کرد
 نظام دولت محمودیان ملک مسعود ❀
 ستوده سیرت شاهی که روز مظلمتش
 حریم عدلش نا دیده باز روز ستم^(۴)
 بعزم تیزتر از برق راند ختک ظفر
 گشاده رایت منصور او در قنوج ❀
 مدار هیچ عجب گر ز هول قوت او
 به ایمنیش برون تازد از کمین مهدی
 همیشه تا نبود کبک را سر شاهین
 سپهر موکب او باد و مهر مرکب او
 براق همت او اوج مشتری و زحل
 نه از جمالش طبع جمال را سیری
 بدین عیار سپرده رسول آل رسول ❀

(۱) کذافی ۲، ۳ - بهفتنه م ب - بقیه ۵ - همچنین

(۲) نسخه ۲ - کهنه

(۳) چنانچه در نسخه ۵، نسخه م ب - باد نقش ستم

(۴) چنانچه در نسخه ۵ م ب - بند میخ نوی

(۵) نسخه ۲ - ماهی ؟ نسخه ۳ - منهی م ب - سلمی ؟ ! ۵ - ملهی

(۶) در م ب و ۵ نقش نسخه ۲ - کفش نسخه ۳ - کیش

❖ خفیف ❖ ۳۰۲ و م ب و ه

[در تعریف عمارت و مدح بورشد رشید خاص]

ای همایون بنای آهو پای	آهوئی نانهاده در تو خدای
ایمن از مکر و قصد یکدیگر	در تو شیران و آهوان سرای
سقف تو چون فلک نگار پذیر	صحن تو چون بهشت روح افزای
نقش دلیند دلگشای ترا ❖	خامه فته بود چهره گشای
کرده بامطربان صدای خمت	بشاطر تمام هایا های ❖
گفته با زایران صریر درت	مرحبا مرحبا در آی در آی
روی دیوار تو ز بس پیکر	شکل عالم گرفته سر تا پای
هم در او مرکبان گور سرین	هم در او سرکشان تیغ گرای
خورده آسیب شیر او نخجیر	مانده خرطوم پیل او دروای
دست جنگیش بر دویده بچنگ	لب نائیش در دمیده به نای
می پرسنش مئی چشیده برنگ	رشک تاج خروس و چشم همای
سوده از رزمگاه مجلس او ^(۱)	قالب رزمخواه بزم آرای
لیکن آرام داده هر يك را	حشمت خاص شاه بریکجای
ناصر حق جمال ملت و ملک	صدر دنیا رشید روشن رای
آنکه با عدل او نیارد گفت	سخن کاه طبع کاه ربای
و آنکه بی حرز او نداند گشت	کرد سوراخ مار مار افسای
دایمش در چنین بنا خواهم	شادکامی و خرمی افزای
سایه قصر او نیموده ❖	قرص خورشید آسمان پیمای
جامه عز او نقرسوده ❖	کردش گنبد جهان فرسای

(۱) چنانچه در ۱ و م ب نسخه ۲ - سوده و آورده سوی مجلس او نسخه ۳ -
سوده آورد گاه مجلس او نسخه ۵ - سوده از بزمگاه مجلس او

☆ مقارب ☆ نسخه ۳ و ۲ و ۳ و ۴ و ۵

[در مدح ابونصر پارسی ؟]

سعدت بدو داد پیری و بالی	از آن پس که بود اخترم در وبالی
ز لونی بلونی ز حالی بحالی	همه لون و حالم نه این بود و گشتم
چنین حکم کرد است ایزد تعالی	ازین گونه گشته است پرگار گردون
که باشد پس هر فراقی وصالی	که آید پس هر نشیمنی فرازی
کز او چرخ هفتم نماید هلالی	بدان چرخ همت رسانید بختم
که دروی چو طوبی بود هر نهالی	در آن باغ دولت نهالی نشاندم
مواصل بجاهی و عزى و مالی	گزیدم بجاهی و حضی و پشنی
که او را جز او کس ندانم همالی	من و خدمت خاک در گاه صاحب
چو آتش بعالم نبوده است آلی	ابو نصر منصور کز نسل آدم
همیداشت خواهد جهان چون عبالی	جهان ^(۱) که خدائی که از عقل وجودش
نیابی فزون از کمالش کمالی	چه شخصی است یارب که روح القدس را
چو پایش نیابد همی پایمالی	سر همش و هم اگر باز یابد
نباتی که فزاید از وی ملالی	قوی رای او را ثبات است لیکن
نهد کین او دوزخی پر سفالی	دهد مهر او نعمتی چون بهشتی
نکردی بهیت ز شیرى شکالی	نکشتی بعلت کس از طبع اگر وی
همی پیچدش حکم او چون دوالی ^(۲)	بجیب آمد او را نجیب زمانه
ترانی زوالی و نی انتقالی ☆	زهی عهده و نقطه بخت و دولت ^(۳)
که اندر وفا بر نیامدش فالی	امل ^(۴) صحف عهد و نکشاده هر گز

(۱) کذافی ۲ و ۳ و ۴ و ۵ . نسخه ۱ - چنان

(۲) نسخه ۲ پر دوالی

(۳) کذافی ۵ . نسخه ۱ - زهی عهد از نقطه بخت و دولت نسخه ۲ - زهی نقطه

عهد بخت و دولت ۳ و ۴ - زهی نقطه . عمده بخت و دولت

(۴) نسخه ۱ - الا

تو آن مایه اعتدالی فلک را به
 تو آن گوهر احتمالی جهان را
 همی تا بتقدیم و تأخیر عالم به
 اگر نیک خواهد ترا نیکخواهی
 یکی را ز گردون مبادا گزند
 یکی را بگیتی مبادا مجالی
 که طبع از تو جوید بلطف اعتدالی
 که نفس از تو خواهد بصبر احتمالی
 مقدم شود بر جوابی سئوالی
 و گر بد سکال ترا بد سکالی
 یکی را بگیتی مبادا مجالی

❦ مقطعات متقارب ❦ ۳۰۲ وم

بر آمد یکی آرزو ملک را
 که دست وزارت بصدری رسید
 ازین پیش بی رای او مملکت
 ابو القاسم آن کز فلک قسم اوست
 چو دندان کند نیز مر کلک را
 بدو چرخ ازین پس تلافی کند
 و گر داشت بیداد حالی نکو
 علی الجملة او در^(۱) زبانهای خلق
 که بود اندر آن آرزو سالها
 که گیرد سعود از رخس فالها
 چنان بد که بی روح تمنالها
 چه تعظیمها و چه اجلالها
 شود فته را کند چنگالها
 اگر پیش ازین کرد اخلالها
 ازین پس بگردد ورا حالها
 نباشد جز این بیت از امثالها^(۲)

❦ رمسل ❦ نسخه ۳۰۲

ای بیان جود تو بر کاغذ روز سید
 هر کجا کلک توشد بر صفحه کاغذ روان
 در هوایت هر که چون کاغذ دورویی پیشه کرد
 هر چه آن بر کاغذ روز است و بر کیمخت شب
 ماند هر کو چون قلم ماند ز نامت در طرب
 نقش کرده خامه قدرت بزر آفتاب
 تیغ هندی را نماند با نقاش هیچ تاب
 چون قلم سر کرد در سر راست رای ناصواب^(۳)
 جز که نقش نام تو بکسر جو نقشی دان بر آب
 در خمار شست رائی همچو کاغذ در شراب^(۴)

(۱) چنانچه در ۲ و ۳ م ب - علی الجملة ورد زبانهای خلق

(۲) ۲ - جز این بیت در یالها ۳ - جز این بیت در مالها ؟ م ب - جز این بیت

در بالها ؟

(۳) ۲ - چون قلم سر کرد در سراتیب رای ناصواب ؟ نسخه ۳ - چون قلم

سر کرد در سرانیت راه صواب ؟

(۴) چنانچه در نسخه ۲ . نسخه ۳ - سراب

قابل حکمت چو کاغذ خامه ات را هر که نیست	کردنش را چون دوات ناگزیر است از طناب
هر که او چون کاغذ از خط تو نگشاید ققاع	چون قلم زبید که سربهند چون برگ سداب
سرور را تکرار کاغذ نیک میدانی که چیست	فیض جودت مایل از آن است بکاغذ چون سحاب ^(۱)
خاصه آن کاغذ که دارد بوی بکرنگی چومن	در وفا و مهر تو همراه تا روز حساب
طبع در مدح تو یک ساعت نمی آرد درنگ	می نیاید از تو در کاغذ فرستادن شتاب
تا همیشه کاتبین دارند کاغذ را عزیز	گاه از او سازند منشور و گهی از وی کتاب
کاغذ منشورت از تأیید حق باد و حسود	غرقه همچون کلک در آب سیه بش المصاب

❁ خفیف ❁ ۳۰۲ و م و ۵

(قطعه که به مسعود سعد سلمان نوشته شده)

بوالفرج را درین بنا که در آن	اختلاف سخن فراوان گشت
سخنی چند معجب است که عقل	بر و قوفش رسید و حیران گشت
گوید این در بهشت یکجندی	روضه دلکشای رضوان گشت
چون به آدم سپرد رضوانش	منزل آدم اندر او آن گشت
بزمین آمد از بهشت آدم ❁	غربت او بکام شیطان گشت
یوبه منزل بهشتش خاست ❁	گرچه دشوار بود آسان گشت
سکنه او بدو فرستادند ❁	تا بمکین گوهرش کان گشت
عرصه عمر آدم آخر کار	حالی آورد و تنگ میدان گشت
غیرت غیر برد بر سکنه ^(۲)	ز آرزو خواستن پشیمان گشت
خانه ز آن شخص باز ماند ولی	مدتی غوطه خورد و پنهان گشت
کرد او و هم گشت توانست	کرد اسرار غیب توان گشت

(۱) نسخه ۲ - فیض جودت مایل او ان بکاغذ چون سحاب نسخه ۳ - فیض

عهدت مایل از آن بکاغذ چون سحاب

(۲) نسخه م ب - غیرت عود بود بر سکنه

اندر این عصر چون بدید آمد قصر مسعود سعد سلمان گفت
تا جهان است او^(۱) نگهبان باد این بنا را که او نگهبان گفت

﴿ مقارب ﴾ نسخه ۳۰۲ ومب

جو سر رشته خویش گم کرده ام بهالم یکی رهبرم آرزوست
مرا خورد یکبارگی غم دریغ بگیتی یکی غمخورم آرزوست
بسا داورها که دارم ولیک یکی دادگر داورم آرزوست
زر و زیور من قناعت بس است نگونم زر و زیورم آرزوست
برای عروسان بگر سخن یکی تازه رو شوهرم آرزوست
درین عهد ناخوش که قحط سخاست نگونم که سیم و زرم آرزوست
نه در خاطر و دل بگردد مرا که این اسب و آن استرم آرزوست
کزین دهر نا اهل حاش الوجوه خری حر^(۲) که یک نویرم آرزوست
بدین بی بقائی چنین زندگی ز اسلام دورم گرم آرزوست

﴿ رمل مخبون مقصور ﴾ نسخه ۳۰۲ (مب)

بخدائی که ره معرفش ﴿ روز و شب مالک عالم^(۳) نظر است^(۴) ﴾
در ره او خرد از غول اضلال با ثبات قدمش در نظر است
چرخ برادر که او پشت خم است کوه دد خدمت او با کمر است
از دو سرهنگ درش خالی نیست نام آن هر دو قضا و قدر است
قدرتش زاد سه فرزند ولیک ﴿ چارشان مادر و نه شان پدر است
عقل را هر نفس از حضرت او بی عدد منهی و صاحب خبر است
هر چه بیند دل و طبع^(۵) از صنعش به ربوبیت او راهبر است ﴿

(۱) نسخه م ب - تا جهان باشد آن نسخه ۵ - تا جهان باشد این

(۲) نسخه م ب - خر

(۳) صاحب

(۴) نسخه ۲ - روز و شب ملک عالم نظر است نسخه ۳ - روز و شب ملک صاحب

نظر است

(۵) نسخه ۳ - چشم

که بدیدار تو شوقی که مراست شرح چندانکه دهم بیشتر است

❁ هزج مقبوض مقصور ❁ نسخه ۳ و ۲ و م

گرددون ز برای هر خردمند	صد شربت جان گزار در آمیخت
گینی ز برای هر جوانمرد	هر زهر که داشت در قدح ریخت
از بهر هنر درین زمانه ❁	هر فتنه که صعبتر برانگیخت
جز آب دو دیده می نشوید	خاکی که زمانه بر رخم ریخت
بر اهل هنر جفا کند چرخ	توان ز جفای چرخ بگریخت
چون است زمانه سقله پرور	کی دست زمانه بر توان بیخت
چون کون خران همه سرائد	دست از دم خر بیاید آویخت

❁ مجتث ❁

بدان خدای که بر روی رقعۀ عظمت	کمینه بیدق حکمش هزار فرزین است
دو جا کردند همی صبح و شام بر در او	که آن یکی گهرا فشان و این گهر چین است
سپهر زیر کف قهرمان قدرت اوست	جو حقۀ که بر از مهره های زرین است
دو کفه قدرتش از روز و شب پدید آورد	که خط محور بر هر دو کفه شاهین است ^(۱)
که شرح شوقم توان بصد زبان دادن	که زنی جناب همایون مختص الدین است
سنوده صاحب سزور محمد بن علی	که زین ملت از او بانفاذ و باتمکین است ^(۲)
سر صدور اکابر که صدر مجلس او	ز بوی خلق خوشش بر گل است و نسرین است
در آن مکان که ز خلق خوشش سخن گویند	نسیم باد تو گوئی که عنبر آگین است
هر آن گروه که اندر پناه صدر ویند	زامن و راحتشان بستر است و بالین است
بعد دولت او خوش نشین که فتنه و جور	جو کبک و تپو عدلش جو باز و شاهین است
فلک دهد بکف او زمام حکم جهان	هنور باش که این پایه نخستین است

(۱) نسخه ۲ - که خط محور بر تیر او کفه شاهین است م ب - که خط

محور او تیر و کفه شاهین است

(۲) نسخه ۲ - که زین دولت او بانفاذ و تمکین است م ب - که زین دولت او

بانفاذ تمکین است

✽ مجتث ✽

بدان خدای که هر دم بشکر خدمت او
 بلطف صنع بر آورد بی ستون قصری
 عروس نعمت او باز میروود بعدم ✽
 کمال نعمت او پرورنده مشفق ✽
 وفور هیئت و قهرش بشعله زائر (۱)
 بصحن مملکتش هفت نسبت است قلم
 حسام قدرت و قهرش بدست حکمت و حلم
 که اشتیاق مرا هیچ شرح نتوان داد
 امیر عالم عادل محمد بن حسن (۲)
 جز او که دارد آیین جود و رسم کرم
 سخا و طبع کریمش حریف یکدگرند
 بحذف (۳) همت او توسن مروت را
 بمدح او گهر افشاند خاطر من از آنک
 بذکر منقبت او زبان کلک تراست
 بزرگوارا داعی دولتت شب و روز
 توئی ز محنت ایام کف ملجأ او
 به نامرادی از خدمت تو محروم ✽

زبان عقل تر و کام فضل شیرین است
 که قصر خسرو انجم نه قصر شیرین است
 بمهر خویش که داماد شکر عین است
 ز ابر ساخته کاین دایه ریاحین است
 مثال داده که این مقطع شیاطین است
 کبودوش که همه میخهای زرین است
 همیشه حافظ شرع است و ناصر دین است
 که زی جناب همایون ناصر الدین است
 که بر مناقبش از چرخ حمد و تحسین است
 تبارک الله آن خود چه رسم و آیین است
 مگر یکی است چو جوزاد گرجو پروین است

(۱) ✽
 خرد ز لفظ گهربار او گهر چین است
 از آن سبب دهن کلک غیر آگین است
 ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است (۴)
 از آن دعای تو او را جو ورد یاسین است
 ولی چه چاره کنم چون مراد چرخ این است

(۱) م ب - وفور هیئت و قهرش بسفله زاید

(۲) حسین

(۳) نسخه ۳ و م ب - بحذف نسخه ۲ - بحذف

(۴) نسخه ۲ - چه خوش بکار در آورد البه نور منست نسخه ۳ - چه خوش

بکار در آورد آن شه توزین است

[۵] چنانچه در م ب ۲۰ - ز بهر خدمت دایم نژند و غمگین است نسخه ۳ -

ز بهر فرقت خدمت نژند و غمگین است

همیشه تا که خط و زلف دلفروز ترا زبرک لاله و گل بستر است و بالین است
به تخت و بخت ترا باد بستر و بالین که ملک را بجهان عین مدعا این است^(۱)

❁ مجتبیٰ ❁

چنان بطبع کف راد اوست عاشق جود که آن یکی است چو خسرو دگر چو شیرین است
ز بهر نعل و پی میخ مرکب خاصش سپهر ساخته شکل هلال و پروین است
زمانه داشت براو آفرین همیشه چنانک بصد هزار زبان برعدوش نفرین است
دعای خیر از او نکسلاد دایم از آنک ز جبرئیل امین بر دعاش آمین است^(۲)

❁ هزج ❁ نسخه ۳۰۲ ومب

(در تب کردن ممدوح گوید)

سرافرازانو آن صدری که طبعت بجز تخم نکو نامی نکارد
گلستان کرم را بشکفد گل اگر ابر گفت بر وی بسیار
میان هر چه زان عاجز شود وهم حکومتها همه رایت گذارد
زمن دریاب و این يك نکته بشنو که هر کان بشنود بر دل نکارد
تبی کامد بتو زهر آن بود که تا برخاطرت رنجی گمارد
زبس کامیخت با دونان بترسد که او را هر کس از دونان شمارد
بدریای لطافت کان تن تست فروشد تا مگر غسلی بر آرد
پس آنکه زود برگردید و دانست که تاب حملاه دریا ندارد
سزدگر طبعت از روی بزرگی چنین بیخردگی زو در گذارد
نصیب خصم بی آب تو بادا تبی کو را بخاک و گل سپارد

(۱) بیت پسین تنها در م دیده شد

(۲) این دو تکه را دو کس که نام یکی از آنها محمد بن علی و نام دیگری امیر

محمد بن حسن یا حسین بوده بهم دیگر نوشته و فرستاده اند ازین رو گمان نمیرود که

دو قطعه با یکی از آنها از ان ابوالفرج باشد

❁ هـ ز ج ❁ نسخه ۳۰۲ و م ب

سوار صبحدم هر روز کز مشرق برون تازد سپر بر گیرد و شمشیر و بامن جنگ آغازد
 بخون خنجرم خنجر بیالاید سحر گاهی بقصد خون بیالین هنرمندی دگر تازد^(۱)
 از آن دونی که گردون راست اندر نام و در همت بجز کار کسی کو دون بود نظر نیندازد
 چنان سازد که هر آزاده را از پای بر گیرد چنان خواهد که هر دون را بگردون سرب افرازد
 ورا از ساز گاری این گره چندان افتاد است که يك ساعت بکار هیچ درویشی نبردازد
 درازش دست و تیغش تیز و حکمش بر همه نافذ دو تا گردن بخیرد پشت کوزی را که میسازد
 مر اطلع کماندار است خود بین^(۲) ار است اندازی که تا در جعبه خود تیر بیند در من اندازد
 وفاقی نیست در تیرش ولی در قصد من باری چو جان باتن در آمیزد چومی با آب در سازد
 بقصد و عمد صد بارم بمالد گوش چون بر بط که يك وز از سر سبوی مرا چون جنگ بنوازد
 چو موم از انگبین از عیش خود دورم کند و آنگه چو شمع و شکرم در آتش و در آب بگدازد
 مرا در ششدر مخنت همی سنجند به استادی چه استادی نماید و نه دست خویش میبازد^(۳)

❁ مضارع ❁ نسخه ۳۰۲ و م ب

(در مدح شرف الدین علی)

صدر جهان که شعله از نور رای تو بر نور آفتاب فلك برتری ~~کند~~
 سرمایه شرف الدین علی که چرخ با همتش نزدیک اگر سروری ~~کند~~
 آتشکم گرسنه شود ممتلی ز حرص گر میل طبع سوی سخا گستری ~~کند~~
 اندر امور نظام ممالك به يك صریر كلك مبارك هنرش خنجر جری ~~کند~~

(۱) چنانچه در م ب نسخه ۲ و ۳ - باز نسخه بدل یازد ؟

(۲) نسخه ۳ - خودزین نسخه م ب - خود بین

(۳) نسخه ۲ - نه دست خویش میبازد نسخه ۳ - زدست خود همی باز م ب -

زدست خویش میبازد در نسخه م ب این قصیده در حاشیه نوشته شده و صاحب نسخه یعنی آقای ملك الشعرا بهار در زیرش این سطور را مرقوم نموده اند . اشعار فوق در نسخه مفلوط و تازه نویسی دیده شد با اینکه سبك و سیاق آن از رویه و اسلوب اشعار استاد ابوالفرج دور مینمود مع ذلك در اینجا ثبت شد و مخصوصاً در اغلاط آن تصرفی بعمل نیامد تا در وقت خودش معلوم شود از آن کیست واصل آن اغلاط چیست ؟

در پیش زخم تیغ حوادث بنور حزم
گر کز کد قضا سر پیمانه وجود
ورگم کند زمانه سر رشته صلاح
بر خلق همچو بر سه موالد چار و نه
تکلی است ناتوان بکف کافیش که تیغ
برعارض بیاض چو مشاطه گونه گون
بر خصم و بر ولی اثر سعد و نحس او
مانند الکنی است ولیکن سخنوران
در يك نفس هزار گهر زو جدا شود
چون مسکنش کف شرف الدین علی بود
صدرا ضمیر خدام داعی بمدح تو
چون خطبه مدیح تو خواند زبان او
معلوم رای تست که خدام ثنای تو
دور است ازین طریق و ایکن بطوع طبع
قرضی که از ره کرم ملتزم شد است
تا از دو جنس عالم کوچک مرکب است
آسب هفت و چار ز عمرت گسسته باد

❦ (۱) ❦

هم جوشنی نماید و هم مغفری کند
حکمش میان هردو بحق داوری کند
حزمش بنور رای ورا رهبری کند
لطف پدر چو تربیت مادری کند
با آن همه نفاذ ورا چاکری کند
اشکال مختلف ز خط عنبری کند
همواره سخره بر زحل و مشتری کند
عاجز شوند از او چو زبان آوری کند
زو طرفه نیست اینکه گهر پروری کند
❦ (۱) ❦
در صف اهل فضل و هنر سروری کند
گردون هفت پایه ورا منبری کند
نه از طریق شعر و ره شاعری کند
مدح تو ورد اوست چو مدحگری کند
هنگام آن رسید که ذمت بری کند
و آنکه سه و چهار بدو مهری کند
تا بر سران عالم ذاتف سری کند

❦ رمل مقصور ❦ نسخه ۳۰۲ ومب

ای سرافرازی که بر خورشید چرخ
شعاع رایت سر افرازی کند
کلك تو در نظم کار مملکت
بر نفاذ تیغ طنازی کند
عار دارد همت کو در سخا
با محیط و ابر انبازی کند
با همای عدل تو زاغ ستم
همچو عنقا خانه پردازی کند

(۱) نسخه ۲ - ما سال حرج ارو عنبری کند نسخه ۳ - تا بانبان فرخ او عنبری
کند م ب ماسان چرخ ازو عنبری (چنبری) کند ؟

مشک نتواند که غمازی کند	گر بداند آهوان انصاف تو
همچو دریا گوهر اندازی کند	ورسخت آموزد از دست تو ابر
بر عقاب آسمان بازی کند	بشۀ کاندر هوای مهر ^(۱) تست
چون گفت با کلک دمسازی کند	فته را با خواب دمسازی بود
ظلم نتواند که مجتازی کند	برهران بقعت که صیت عدل تست
و آنکهی بدخواه خربازی کند	شهواری چون تو در میدان جود
گر وفا با آن هم آوازی کند	وعدۀ کان از کرم فرمودۀ
با بنات کلک همرازی کند	از پی توقیع در انجاز آن
باری دین حیدر غازی کند	از تو یابند اهل معنی تربیت
پیشه عطاری و بزازی کند	تا به بستانها نسیم نوبهار ^(۲)
گرگ در عهد تو خرازی کند	حکم بادت تا بحدی کز عجب

﴿ مجتث مقصور ﴾ نسخه ۳۰۲ ومب

پناه و پشت جهان عز دین تواند بود	بحکم آیزد و اقرار جمله تاجوران
همیشه رایت او را قهرین تواند بود	ستوده نصرت دین آنکه ذات نصرت و فتح
بدان خجسته حسام و یمین تواند بود	چو شد حسام و یمیش یمین فتح و ظفر
سعادتش علم آستین تواند بود ﴿﴾	فلک چو بر قد او کسوت بقا دوزد
که او مہین ملوک زمین تواند بود	ملک ز اوج فلک میدهد بطبع اقرار
سوار رخس سوار کسمین تواند بود	بروز رزم به پیشش چو برکشند یمین
جمال و زیب شهر و سنین تواند بود	زهی ستوده کریمی که عهد دولت تو
که او جوابگران مہین تواند بود	یکی سخن ز خرد دوش باز پرسیدم
برای چیست که طبعم حزین تواند بود	که هر کسی ز سخای شه است خرم و شاد
که در گمان همه غث و سمین تواند بود	جواب داد خردکاین گمان مبر بسخاش

اگر شود بمثل زنده حاتم طائی ﴿﴾
نه نیز گویم شعرت بد است و نازیسا
ز بخت تست مگر کز سخاش محرومی
چو این سخن بشنیدم از او بدانستم
دعای روح امین باد حرز بازوی تو
معین و یار تو بادا خدای عز وجل

ز خرمن کرمش خوشه چین تواند بود
از آنکه طبع تو سحر آفرین تواند بود
حقیقت است که حال اینچنین تواند بود
که هر چه گفت خرد آن یقین تواند بود
که حصن دعوت او بس حصین تواند بود
به از^(۱) خدای که یار و معین تواند بود

﴿ حقیف ﴾ نسخه ۱ (سه بیت اول) ۲ و م و ۵

ای جوادی که کوه و دریا را
شکر انعام تو بجان گویم^(۲)
آن درختی است بر تو^(۳) که ازو
و آن درختی است رای تو که بدو
آز چندان سؤال کرد از تو
بخل چندان دوال خورد از تو
دیو امساك را که طبع تو دید
هیه ایزدی از آن او را ﴿﴾
تا بماند فلک بمان که در او
باعطای تو ملک و مال نماند
که زبان را دراو مجال نماند
باغ امید بی نهال نماند
قرص خورشید بی همال نماند
که بسیرتش در^(۴) سؤال نماند^(۵)
که بپهلوش بر دوال نماند
اندر امساك قیل و قال نماند
با تو اندر هبت جدال نماند
نجم عمر تو را و بال نماند

﴿ مقارب ﴾ نسخه ۳ و ۲ و م

خرد کز همه چیز ها برتر است
چو عرض شریف تو باشد بجای
هم آخر کشد باده در وی قلم
ز بیشی و کمی چه بیش و چه کم

(۱) نسخه م ب - بجز

(۲) چنانچه در ۳ و م ب - در ۱ و ۵ - جویم

(۳) چنانچه در ۲ م ب - برنو نسخه ۱ و ۵ - پرتوی

(۴) که بسینه اش در

(۵) نسخه ۲ - که بسیرش در محال نماند نسخه م ب - زرچندان سؤال کرد از

تو که بسیرش در سؤال نماند نسخه ۵ - که در اطاق سؤال نماند ؟

اگر حاسدی قصد جباه تو کرد	کز آن قصد گردد مگر محترم
ز بسیاری خصم و انبوه پیل	زیانی نباشد به بیت الحرم
چو یزدان بود حافظ ذات تو	چه باید شد از قصد خصمان دژم
چه نسبت بود حاسدان را به تو	کسی فربهی چون شمارد ورم
به یزدان پناه و بدو یار گیر ^(۱)	که آنجا توان یافت لطف و کرم
حدیث ثنای من و حضرتت	جوران ملخ دان و چون خوان جم

خفیف

او ۲ و م ب و ه

(در مدح ابونصر پارسی)

سال عمر عزیز آن نو گشت	که بزرگیش نیست نو بجهان
خواجسه بونصر داده ایزد	صاحب جیش و صاحب دیوان
در بزرگی و عز و جاه و شرف	یارب او را بعمر نوح رسان

مجتث مقصور

او ۲ و م ب و ه

(در مدح ابونصر پارسی)

همای خلعت عالی فکند سایه بر آن	که آفتاب نماید ز رای او سایه
عمید دولت ابو نصر پارسی که خدا	دهد باختر دولت ز اخترش مایه
سهر قالب معراج همتش بیسود ^(۲)	شمرد خویشتن از وی فروترین پایه
همیشه تا چو عروسان شاه طاوسان	بجلوه گاه در آیند غرق پیرایه
بقاش خواهیم و اندر بقا بر او لازال	جهان بهر چو بر طفل مهربان دایه

(۱) م ب - بازگرد نسخه ۲ - بارگیر (۴)

(۲) نسخه ۱ و م ب - پیمود نسخه ۲ و ۵ میسود

هجویات

❖ مضارع اخرب ❖ نسخه ۱ ومب و ۵

گوئی که گر بخوام یکدانه شعر سازم کز شاخهای نظمش نقش ترنج روید
هیبت گر بخواهی کز گره ترنج سازی در دل شکن که آنرا جز تو کسی نبوید

❖ هـزج ❖ نسخه ۱ ومب و ۵

مرا گوئی که تو خصم حقیری تو هم مرد دبیری نه امیری
مسلمان وار بدت داد خواهم تو خود پند مسلمان کی پذیری^(۱)
فراوانت پلنگاتند خصمان ❖ مگر با موش خصمی در نگیری
که گر جنگ پلنگی در تو آید بیاید^(۲) بر تو میزد تا بمیری

غزلیات

❖ مجتث مخبون ❖ ۱ ومب

چه دلبری چه عیاری چه صورتی چه نکاری بگاه خلوت جفتی^(۴) بوقت عشرت یاری
بغمزه عقل گدازی بچنگ چنگ نوازی بوعدد روبه بازی (عشق)^(۵) شیر شکاری
چو بوی خواهم زنگی چو صلح جویم جنگی چو راست رانم لنگی چه خوست اینک تو داری
بلی قرینه اوئی ولیک گرگ تباری زمانه^(۵)
نه سائی و نه بسودی نه کاهی و نه فردی نه بندی و نه گشودی چه دیو دست سواری^(۶)

(۱) نسخه ۱ - زخود پندی مسلمان کی بر سری

(۲) نسخه ۱ ومب - بیاید نسخه ۵ - بیاید

(۳) باری - خاری

(۴) - بحیله

(۵) نسخه ۱ - زمانه بوالعجبی بخوی تیز بجوید ترا نمودی بیاید چگونه کبر نیاری
نسخه م ب - زمانه بوالعجبی را ستیزه روئی خود را ترا نمونه نباید چگونه کرسماری؟!
(۶) نه سازی و نه بسائی نه کاهی و نه فزائی نه بندی و نه گشائی چه دیو
دست سواری؟ نسخه ۱ - نه سازی و نه بسوزی نه کاهی و نه فزودی نه بندگی و نگشادی
چه دیودت سواری؟ نسخه م ب - نه سازی و نه بسوزی نه کاهی و نه فزائی نه بندی و
نه گشائی چه زور دست سواری

﴿ خفیف ﴾ ۱ و م ب و ۵ مجمع الفصحا

زلف چون نامة گنه داران ^(۱)	روی چون حاصل نکو کاران
در کمینگاه طبع ^(۲) بیماران	غمزه مانند آرزوی مضر
ذوق مستان و هوش هشیاران ^(۳)	خیره اندر کرشمه چشمش
چادرش بستند ازو یاران	اندر آمد بمجلس و بنشست
تا بگفتند راز میخواران ﴿﴾	زیر و بم را بغمزه گویا کرد

﴿ مجتث ﴾ ۱ و م ب و ۵

دلم ز دست برون کردی و بدر جستی ^(۱)	بیامدی صنما بر دو پای بنشستی ﴿﴾
همی بحیله شناسی بلندی از پستی	نه مست بودی و پنداشتم که چون مستان
نه هوشیاری دادم که چیست نه مستی	سه روز شد پس از آن تاز درد فرقت تو
که تا زمن بگسستی بمن نه پیوستی	درست گشت که جان منی بدان معنی
چنانکه بردی امروز باز نفرستی ^(۲)	بجان جانان گر ^(۳) تو بدست خویش دلم

(۱) در تمام نسخ گنه کاران ولی در نسخه م ب - در حاشیه به گنه داران تصحیح شده درست تر مینماید

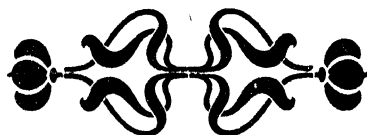
(۲) چنانچه در نسخه ۵ نسخه ۱ - طمع نسخه م ب - عمر

(۳) این بیت تنها در نسخه م ب و م ف یافت میشود

(۴) چنانچه در نسخه ۵ . نسخه ۱ و م ب - برون جستن

(۵) نسخه ۱ - کر نسخه م ب و ۵ کر

(۶) در تمام نسخ بفرستی



رباعیات

ارزانی عشو تو هستم صنما ❀ تا چون دل خسته بتو بستم صنما^(۱)
 گرنیز ترا بدوستی ببرستم^(۲) ❀ چون زلف تو خورشید پرستم صنما
 ای محشمان حضرت آید شما ❀ کز فضل در آفاق نشانید شما
 این پایه چرا همی ندانید شما^(۳) ❀ منصور سعید را نمایند شما^(۴)

که نیک بگفتار برافروخت مرا ❀ که سخت بکردار جگر سوخت مرا
 چون بستم گفتار پیاموخت مرا ❀ بر نخته عشق کرد و بفروخت مرا^(۵)

ای دوش فلک را علمت گشته ردا ❀ در گوش فلک ز جود و عدل تو ندا
 بادات فدا هر که بگیتی چو منست ❀ تا خلق جهان همه باشند فدا^(۶)

تایک نفس از حیات باقی است مرا ❀ در سر هوس شراب و ساقی است مرا
 کاری که من اختیار کردم این بود ❀ باقی همه کار اتفاقی است مرا^(۷)

- (۱) نسخه ۱ - تا چون دلخسته ز تو بستم صنما م ب - تا چون دلخسته باتو بستم صنما نسخه ۵ - تا چون دل خسته بتو بستم صنما
 (۲) نسخه ۱ - گرنیز ترا بدوستی ببرستم م ب - گرنیز بدوستی ببرستم صنما نسخه ۵ - گرنیز ترا بدوستی ببرستم ۱ و م ب و ۵
 (۳) نسخه ۱ - ای مایه چرا همی ندانید شما م ب - آن مایه چرا! الخ نسخه ۳ - این مایه الخ نسخه ۵ - این مایه همی چرا الخ
 (۴) نسخه ۱ و م ب - منصور سعید را چه مانید شما ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۵) نسخه ۳ - گرنیک بگفتار بر اندوخت مرا گه سخت بکردار جگر سوخت مرا چون شیوه گفتار پیاموخت مرا بر نخته (؟) عشق کرد و بفروخت مرا نسخه ۵ - مصراع ۴ بر نخته (؟) عشق کرد و بفروخت مرا ۱ و ۳ و م ب و ۵
 (۶) مصراع اول نسخه ۳ - ایدوش فلک را علمت کرده زدا مصراع دوم - نسخه ۲ - در گوش فلک ز جود و عدل توندا مصراع سیم - نسخه ۲ - بادات فدا هر که بگیتی چو نویست نسخه ۳ - بادات فدا هر که بگیتی چوهست نسخه ۲ و ۳
 (۷) تنها در مجمع الفصحا

نی روز مرا قرار و نی در شب خواب صحرای پر آتش است و دریای پر آب ^(۱)	از درد فراق ای بلب شکر ناب چشم و دل من ز هجرت ای در خوشاب
برخیل قضا ^(۲) خنجر او طناز است عز الدین ابو العصب خیاز است ^(۳)	شاهی که جهان را بوجودش ناز است ^(۴) بارایت او فتح و ظفر دمساز است ^(۵)
زلفش بگرفتم از من آزار گرفت زان خواست بدست من همی سار گرفت ^(۶)	چون یار بیوسه دادند بار گرفت چون یازی من یار همی خوار گرفت
جان و دلم از رنج عثمان آسوده است بس چون که ز باد تورنج افزوده است ^(۷)	تاجان مرا باد مهرت سوده است گر باده بگوهر اصل شادی بوده است
دید است جفای سخت و پیمانی سست ناید ز دل شکسته پیمان درست	از روز نخست کاین دلم رای تو جست بودم ز تو دل شکسته از روز نخست
هفت اندامش صلاح ^(۸) هفت اقلیم است سلطان مظفر ملک ابراهیم است	شاهی که ملوک را ز عدلش بیم است از ده يك ملك او فلک ^(۹) دو نیم است
خود بی تو چگونه دید بتوان جای تا مردمکش همی پرسند ^(۱۰) پای	ای رای سفر کرده فغان از رایت از دیده كنم رکاب هجر افزایت

(۱) نسخه ۱ و ۲ و م ب و ۵

(۲) نسخه ۲ - م ر است نسخه ۳ - یار است

(۳) نسخه ۲ - بر خلق جهان

(۴) نسخه ۳ - همراز است

(۵) نسخه ۲ - ابو العصب حبار است نسخه ۲ و ۳

(۶) م ب - همی مار گرفت لباب الالباب و م ب

(۷) نسخه م ب و ح

(۸) نسخه ۵ سلاح

(۹) نسخه ۱ - ملك نسخه ۱ و م ب و ۵

(۱۰) نسخه م ب همی به بوسد م ف همی ببوسد نسخه م ب و ۵ و م ف

- چون چرخ برافکند ردای زربفت
گفتم که مرو چو این بگفتم که برفت
- باروی تو آبله بسی کوشیده است
گفتی که دو هفته ماه نو پوشیده است
- روی تو زمشک زلف قارون گشته است
مستانه دو چشم تو درم چون گشته است
- از عقل نگر تا نبرد نام دلت
بر چهل مگر بگیرد آرام دلت
- با انده جفت بگشتم از شادی فرد
اندیشه چودانش است می باید داشت
- ای دل چو بنو چشم تو بهتر نگرد
از دیده بر آتش تو ریزم آبی بگرد
- (۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ بنشست بصد حيله و برخاست بفت -
نسخه ۱ - گفتم که مرو چون بگفتم که برفت نسخه م ب - گفتم که مرو جز این
نگفتم که برفت مصراع ۴ نسخه ۱ - رفتم که دمید صبح امید او گفت ! نسخه
۱ و م ب و ۵
(۲) ماه نو پوشیده است !
(۳) مصراع ۳ - نسخه ۱ و ۵ - گفتی که دو هفته ماه نو پوشید است م ب -
گفتی که دو هفته ماه تو نو دیده است مصراع ۴ - نسخه ۱ - وصل گل و یاسمین
برو جوشید است م ب - دوصد گل یاسمین برو جوشیده است نسخه ۵ - روضه گل
و یاسمین بر او جوشیده است ۱ و م ب و ۵
(۴) ۱ و ۳ و ۵
(۵) چنانچه در ۵ و درم ب - ای عقل تا غم با چهل یکی نکیرد گر چهل
بخرمی کشد کام دلت
(۶) ۱ و م ب مصراع ۲ - نسخه ۱ - ایام وفا چیست می چه توان کرد
(۷) ۱ و ۳ و م ب و ۵

چون است که عشق اول از تن خیزد	زو بر دل و تن هزار شیون خیزد
آری بخورد زنگ همی آهمن را	هر چند که زنگ هم ز آهمن خیزد ^(۱)
ای معطی دولت ای سر افراز عمید	ای صاحب روزگار منصور سعید
تا شادی و غم ردیف وعد است و وعید	بدخواه تو عود باد و ایام تو عید ^(۲)
یارب تو کنی عید که گرداند عید	بر بوالفرج روئی منصور سعید
تاراحت و محنت است و وعد است و وعید	منصور سعید باد منصور سعید ^(۳)
با هجر من ضعیف را تاب نماند	آرام نماند با من و خواب نماند
در مرحله ها مسجد و محراب نماند	کز من بگذر ز اشک غرقاب نماند ^(۴)
مسکین تن بی خواب مرا تاب نماند	خواب از من بشیر پرتاب نماند
چون گرد من از سر شک پایاب نماند	نشکفت گرم به آب در خواب نماند ^(۵)
ای جوی فراق در تو پایاب نماند	با موج تو کشتی مرا تاب نماند
ای کعبه وصل بی توام خواب نماند	خرسندیم از تو جز بمحراب نماند ^(۶)
بر یاد جمال ملک چشمم بغنود	از لفظ قضا شنو که گوشم چه شنود

(۱) نسخه ۱ و ۵ و م ب و ۳ و م ف

(۲) نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵ مصرع چهارم نسخه ۱ کذا فی ۵ - بدخواه تو باد و ایام تو عید

نسخه ۳ - منصور سعید باد منصور سعید م ب - بدخواه تو خوار باد و ایام تو عید

(۳) مصرع اول چنانچه در ۵ - نسخه ۱ - یارب تو کنی عید گرداند عید

نسخه ۳ - یارب تو کنی عید که کرد آمد عید نسخه م ب - یارب تو کنی که عید

گردانی عید نسخه ۱ و ۳ و م ب و ۵

(۴) نسخه م ب و ۵ - در نسخه انتها مصرع اول و چهارم این رباعی یافت میشود

(۵) نسخه ۱ و م ب

(۶) نسخه ۱ و م ب

ای خفته رساندت به آزادی زود گر بنده رشید خاص را خواهی بود^(۱)

چون دیده من بسوی جانان نگردد ترسان نگردد ز خلق و پنهان نگردد

چشم سر من در تو بدآسان نگردد چون دیده مرده کز پس جان نگردد^(۲)

گفتم که ز خردی دل من نیست بدید اندوه بزرگ تو در او چون گنجید

گفتا که ز دل بدیده باید نگرید خرد است و بدو بزرگها بتوان دید^(۳)

چون باز بصید یارو باز تو شود بر تخت سپهر مهره باز تو شود

گر ماه بشکل چشم باز تو شود از بیم تو چون ناخن باز تو شود^(۴)

تا جزع هوات را دلم حرز افتاد زو چون تب لرزه بر تم لرز افتاد

از عشق توام کار به اندرز افتاد وزدی بچه زخم بان درز افتاد^(۵)

(۱) نسخه ۱ و ۳ و م - مصراع اول کذافی نسخه ۱ - نسخه ۳ - ای جود جمال ملک چشم نغنود . م ب - بر باد جمال ملک چشم نغنود مصراع سوم نسخه ۱ - ای بنده رساندت بازادی زود نسخه ۳ - ای خفته . . . نسخه م ب گر بنده رشید خاص را خواهی بود مصراع چهارم کذافی نسخه ۳ - نسخه ۱ - گر بند رسید . . . نسخه م ب - این بنده رساندت باسانی زود

(۲) نسخه ۱ و م ب - مصراع دوم نسخه م ب - ترسان گردد ز خلق و پنهان نگردد مصراع سوم - نسخه م ب - چشم و دل من در تو بدآسان نگردد مصراع چهارم نسخه م ب - چون دیده مرده در پس جان نگردد

(۳) نسخه ۱ و ۳ و م ب

(۴) مصراع اول - نسخه ۱ - چون باز بصید یارو باز تو شود نسخه ۳ - گر باز بصید یارو باز تو شود م ب - چون باز بصید یارو باز تو شود - چون باز بصید یارو باز تو شود مصراع ۳ - نسخه ۱ و م ب - گر ماه بشکل چشم باز تو شود نسخه ۳ - گر ماه بشکل چشم تو باز شود نسخه ۵ - گر ماه بشکل چشم باز تو شود مصراع چهارم نسخه ۱ و م ب و ۵ - از بیم تو چون ناخن باز تو شود نسخه ۳ - از بیم تو چون ناخن یارو تو شود

(۵) مصراع ۱ - نسخه ۱ - تا چرخ الخ مصراع ثانی از عشق توام کار بانداز افتاد مصراع چهارم - نسخه ۱ - دزدی بچه زخم تو بردزد افتاد م ب - وزوی بچه زخم بان درز افتاد

جانم نقش عجز برای تو کشد مانده آن نقش که پای تو کشد
پیوسته مرا دل به‌وای تو کشد واندریشه بیاد دلگشای تو کشد^(۱)

هر تیر که در جعبه افلاک بود آماجگیش این دل غمناک بود
تا جرخ چنین ظالم و بی‌باک بود آسوده کسی بود که در خاک بود^(۲)

از هر که دهد پند شنودن باید با هر که بود رفق نمودن باید
به کاشتن و نیک فزودن باید زیرا که پس از کشت درودن باید^(۳)

ای مایه اعتصام خلق ای منصور ای معصم دگر بفریاد (و) نفور
خورشیدی و خورشید نباشد معذور گرزو نرسد نظر بنزدیک و بدور^(۴)

در ظلمت شبهای فراق ای دلبر بینی که چگونه می‌رم عمر^(۵) بسر
ضایع نشود ریختن خون جگر کاخر بدمد صبح امید چاکر^(۶)

از بهر چرا مرا نداری معذور گر من بدلی دو عشق را سازم سور

(۱) نسخه ۱ - مصراع اول و ثانی بجای نقش نفس نوشته م ب - پیوسته مرا
دل به‌وای تو کشد واندریشه بیاد دلگشای تو کشد جانم نفس عمر برای تو کشد مانده
آن نقش که پای تو کشد ۵ - بیت اول چون م ب . بیت ثانی جانم نفس عجز
مانده آن نفس که نای تو کشد

(۲) م ب و ۵ و ج

(۳) م ب و ۵

(۴) مصراع ۲ - نسخه ۳ - ای معصم دگر بفریاد و نفور مصراع ۲ - نسخه م ب
ای معصم ذکر بفریاد و نفور مصراع چهارم - نسخه ۳ - گرزو نرسد سایه بنزدیک
و بدور م ب - گرزو برسد نظر بنزدیک و بدور

(۵) ۵ - عجز

(۶) نسخه ۱ - در ظلمت شبهای فراق ای دلبر ضایع نشود ریختن خون جگر
بینی که چگونه می‌رم عمر بسر کاخر بدمد صبح امید ای چاکر م ب - از ظلمت
... گفتی که چگونه می‌بری عمر بسر ضایع نشود ... کاخر بدمد صبح
امیری از در ۱ و م ب و ۵

يك دل بدو اندیشه كشد مهر دو حور ؟	يك تن بدو سابه خيزد از عكس دو نور ^(۱)
گر عاشق دلسوخته بی تدبیر	پیغام دهد كه از توام نیست گزیر
صفرا چه كنی رحم كن ای بدر منیر	بای تو گرفته است رهی دستش گیر ^(۲)
ز آن عهد بر از نفاقت ای شمع سرور	چون آتش شب نهای نزدیک ز دور
چون از تف تایش تو گشتیم نفور	خواهی همه نار باش خواهی همه نور ^(۳)
شبهای دراز تو به آرام و باز	خوش خفته و خواب با تو گشته دمساز
مسکین من بیدل چه بشبهای دراز	چون چشم فلک نیابدم چشم فراز ^(۴)
بادی كه در آئی بتم همچو نفس	ناری كه بسوزی دل خالقی بهوس
آبی كه بتو زنده توان بودن و بس	خاکی كه بستم باز گشت همه كس ^(۵)
ای دل بسفر چسرا نبندی مفرش	كاندر حضرت عیش نمی باشد خوش
چون آهن آب داده اندر آتش	نرمی میكن دلا و سختی میکش ^(۶)
سر مست بكوی دوست بگذشتم دوش	برداشته چون شیفتهگان جوش و خروش ^(۷)

(۱) مصراع ۲ - نسخه ۱ - گر من بدل دو عشق ترا سازم سور نسخه ۳ -
نود بدلی دو عشق را سازم شور م ب - کومن بدلی كه عشق را سازم و سور؟!
م ف گرمن بدلی دو عشق را سازم سور مصراع ۳ - نسخه ۱ - یكدل بدو اندیشه كشد
مهر دو حور نسخه ۳ - یكدل بدو اندیشه كند مهر و حور م ب - و م ف يك دل بدو
اندیشه كشد حور دو حور

(۲) ۱ و م ب و ۵

(۳) نسخه ۱ و م ب و ح و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵ مصراع چهارم نسخه ۵ - چون چشم فلک نیابدم دیده فراز

(۵) نسخه ۱ و م ب و ۵ >

(۶) ۱ و م ب و ۵ و ج

(۷) نسخه ۵ - بانك خروش

آمد خرد و مرا فروگفت بگوش	کای عاشق تهمت زده بگذر خاموش ^(۱)
آنها که جو ما سرشت باشد از گل	بی خارشکی نباشد ای مهرگسل
من همچو توام زمن چرائی تو خجل	تو خارش تن داری و من خارش دل ^(۲)
ای عشق بخوشتن بلا خواسته ام	آنگاه به آرزو ^(۳) ترا خواسته ام
تقصیر ممکن کت بدعا خواسته ام	تا خود بدعا بلا چرا خواسته ام
ای رایت شه گرفته از نام تو نام	طبع تو بنظم داده انصاف <u>سلام</u>
هر شه ییتی ز نظم تو دیده تمام	در جلوه عروس نطق را هفت اندام ^(۴)
تا چون گل لعل گونه ^(۵) بفروخته ام	چون نیلوفر جامه غم دوخته ام
بیداری شب ز نرگس آموخته ام	زیرا که چو لاله بادل سوخته ام ^(۶)
در عشق چو نار گفته شد رخسارم	از بسکه برو سرشک خونین بارم
هر گه که سرشک دیده زو بردارم ^(۷)	چون پرده ^(۸) ز ناردانه بیرون آرم
تا باز ترا بدیده ام ^(۹) زار ترم	دیدار ترا ز جان ^(۱۰) خریدار ترم
تو خفته چو ظالمان خوش و من همه شب	از دیده ^(۱۱) مظلومان بیدار ترم

(۱) ۵ یکدم خاموش م ب و ۵ و >

(۲) نسخه م ب و ۵

(۳) نسخه ۳ - آنگاه که بارزو م ب - آبی که بارزو نسخه ۵ - آن به که

نسخه ۱ و م ب و ۳ و ۵

(۴) نسخه ۱ و م ب و ۵

(۵) نسخه ۱ - تا برگل لعل گونه نسخه م ب - تابی گل لعل چهره

(۶) لباب الالباب و نسخه ۱ و م ب

(۷) م ب - زو بر رویم نسخه ۱ - رو برارم

(۸) م ب چون پنبه

(۹) م ب - تاییار بر اب دیده ام

(۱۰) نسخه ۱ - بیجا

(۱۱) نسخه ۱ - از دولت ۱ و م ب

این بند نگاه ^(۱) دار هموار ای تن	بر گرد کستی که خضم تو هست من ^(۲)
عضوی ز تو کر یار ^(۳) شود با دشمن	دشمن دو شمر تیغ دو کش زخم دوزن
ای کرده گران غمت سبکبازی من	خندان دولت ز گریه و زاری من
دیوانه شدم دریغ هشیاری من	ای خفته میازمای بیداری من ^(۴)
برخاسته ام دوش بدبایی من	بر توده سیم کرده قلابی من
در بادیه رفته ز پی آبی من	کانجا همه عاج بود و اعرابی من ^(۵)

از گرمی خورشید رخ روشن او	رنجورتر است از دل عاشق تن او
یکروز که فرصت بود از دامن او	چون سایه درون شوم به پیراهن او ^(۶)
ای جود و جمال ملک رام آمده	گیرنده دست خاص و عام آمده
با هر که ربوده در کلام آمده	چون جامه او بر او تمام آمده ^(۷)
چون زور ملک چرخ در آورد به زه	از چرخ ملک بانگ بر آورد که زه
خام داد زشت ^(۸) تیر و برداشت گره	بکشاد گشاد او مسام دو زره ^(۹)

(۱) م ب و ه و - این بند بکار دار .

(۲) م ب - تا سوز ترا بیش نباشد شیون . ۵ - تا سوز ترا بیش نباید شیون .

تا سوز ترا بیش نباشد شیون

(۳) گر دوست شود لباب الالباب و م ب و ه و -

(۴) م ب و ه

(۵) م ب و ه

(۶) ۱ و م ب و ۳

(۷) ۱ و ۳ و م ب

(۸) بشت

(۹) لباب الالباب و م ب

از شیرینی چون بسخن بنشینی وز دواب خود شکر بدامن چینی
در بوسه مرا لب تو گوید یینی هرگز شکر لعل بدین شیرینی^(۱)

ای بنده دولت تو هر آزادی شاگرد کفایت تو هر استادی
گربسته چرخ جز تو کس بکشادی امید مرا نزد تو نفرستادی^(۲)

ای دل مخور اندیشه فردا پیشی نزدیک مشو بغم ز دور اندیشی
با عقل مگیر تا توانی خویشی کز لهو ترا عقل دهد درویشی^(۳)

ای خدمت تو بر رهی آمال رهی هم جان رهی تراست هم مال رهی
گرنیک شوی نیک شود حال رهی گر بدگردی بد شود احوال رهی^(۴)

[۱] م ب و ح

(۲) نسخه ۱ و م ب و ه

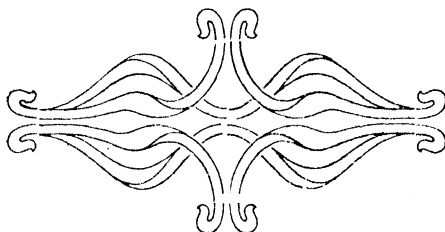
(۳) نسخه م ب و ه

(۴) نسخه ۱ و م ب و ه



در طهران بیستم آبان ماه سنه یک هزار و سیصد و پنج شمسی هجری

انجام پذیرفت



تصحیحات

❁ صفحه ۲ ❁

سطر ۲ - همانطور که در متن تحریر شده صحیح است . سطر ۳ - تحریر متن اصح است و بیسه بمعنی سیاه و سفید بهم آمیخته باشد گدافی البرهان . سطر ۴ - تحریر متن صحیح است و عنان بر تافتن و عنان باز تافتن بیکمعنی و غرض از این بیت عبور سلطان محمود بن امیر ناصر الدین از آب کنك است در جنك هندوستان و فرخی هم در این معنی گوید (ز آب كنك سپه را بیکزمان بگذاشت ❁ بیمن دولت و توفیق ایزد دادار) سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - ظاهراً مومند صحیح باشد و آن علی ماسمع من بعض الثقات جائیست در سرحد هند و افغان .

❁ صفحه ۳ ❁

سطر ۱ - تحریر متن اصح و هرموز نام شهر است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است و یافه بمعنی گمشد و بیهوده و سخنان هرزه و دشنام باشد و اینجا بمعنی بیهوده است . سطر ۶ - م ۱ - (برج حصال دجول) ظاهراً صحیح باشد و دجول محتمل است موضعی باشد که اکنون بنام داجل معروف و در مشرق رود سند واقع است . سطر ۹ - م ۱ (رای زنی پیر بود بر در دهلی) مصراع ثانی تحریر متن صحیح است رای زن بمعنی مستشار و مصلحت بین و رای لقب سلاطین هند است

❁ صفحه ۴ ❁

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۲ - تحریر متن اصح است . سطر ۳ - (بر عدد لشگرش وقوف نباشد) صحیح است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است و نایزه بمعنی گلو باشد . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❁ صفحه ۵ ❁

سطر ۳ - در مصراع اول (ملك توخرم) بمناسبت احتراز از تکرار اصح و احسن است . سطر ۴ - برای فهمیدن ممدوح این قصیده رجوع کن بشرح حال . سطر ۵ - ممدوح مسعود بن ابراهیم بن مسعود بن سلطان محمود غزنوی است سطر ۷ - (راهی برده بك تن) صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح و نکبا نام باد است رجوع کن بشرح قاموس . سطر ۹ - بیاباب بتك و بیاباب تنك هر دو صحیح است و پایاب آبی است که پای بر زمین آن برسد و از آن پیاده عبور توان کرد و ته حوض و دریا و تك

بمعنی قد چاه و ته حوص و تنك بضم اول و تانی بمعنی کم باشد . سطر ۱۱ - تحریر متن صحیح و در مصراع ثانی تا جواز انسب است . سطر ۱۲ - تحریر متن صحیح و حربا بکسر اول جانوریست عاشق آفتاب (نوعی از سوسمار) و فارسی آن چلیپاسه بفتح اول و سکون ثانی است . سطر ۱۳ - تحریر متن در مصراع اول صحیح و مصراع ثانی ﴿ که همی شاه چو تو زیب دهد ملک ترا ﴾ صحیح است زیرا ممدوح مسعود فرزند ابراهیم است نه دامادش و در ضمن مدح وی پدر او را هم ستوده چنانکه در نسخهٔ نکارنده شرح حال هم چنین نوشته شد است و اگر بسپرد بتشدید راء بخوانیم گذشته اینکه شعر از حلیه فصاحت عاطل خواهد ماند با مصراع ثانی بهیچوجه تناسب نخواهد داشت . سطر ۱۴ - بجای بسپرد در نسخهٔ نکارنده ﴿ بهسپرد ﴾ مرقوم و چنین صحیح است و جنوب و صبا و دبور بفتح اول و شمال بفتح و کسر اول نام چهار نوع بادند و بمعنی اینست که داعی دولت او خاک را از این چهار گونه باد ﴿ بهسپرد ﴾ یعنی بهتر طی میکند .

❁ صفحه ۶ ❁

سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و سمر غزوش یعنی داستان جنگش . سطر ۴ - م ۲ - اندر آویزند صحیح است . سطر ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - صحیح اینست - قبضه چرخ تو شیطان بنسود و نه گرفت - گفت این نیست مگر عمدهٔ لاحول ولا (نسخه نکارنده) و چرخ بمعنی کمان سخت (و نوعی از کمان) باشد و عمده بضم اول چیز است که بروی اعتماد و تکیه کرده شود و مراد اینست که قبضه چرخ ترا شیطان (که از لاحول میگریزد) نگیرد زیرا آنرا عمده لاحول خوانند . سطر ۱۲ - لفظ غزنین را سه گونه نوشته اند غزنه - غزنی - غزنین (بروزن سنکین) سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است .

❁ صفحه ۷ ❁

سطر ۲ - در نسخهٔ خطی نکارنده مصراع ثانی چنین است (رسم صدخسرودر مجلس انس تو ادا) و اگر بیت نهم را بترتیبی که پروفیسور در ذیل نوشته اند بخوانیم از وزن خارج میشود و مقصود ایشان ثابت و از این تکلیف مستغنی است سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .

❁ صفحه ۸ ❁

سطر ۲ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - تحریر متن در مصراع اول انسب است و در مصراع ثانی (گشته) از کرده بهتر و کش بفتح اول یعنی سینه

پس دست بکسی یعنی دست بر سینه . سطر ۸ - در مصراع اول (و در چشم دیده)
اصح و انطباق از تحریر متن است . سطر ۹ - م ۱ - (چون ملت رسول) م ۲
(چون رحمت خدای بنیکی) صحیح است . سطر ۱۰ - تحریر متن در مصراعین
صحیح و برانیا بکسراول یعنی برانی و اجراکنی والف بعد از یاء آخر اشعار این قصیده
زائده و زینت راست . سطر ۱۱ - م ۲ - اینک نقد صحیح است

❁ صفحة ٩ ❁

سطر ۱- تحریر ذیل صحیح است . سطر ۷ و ۱۰ تحریر متن صحیح است

❁ صفحة ١ ❁

سطر ۴ و ۵ و ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - متن انطباق است
سطر ۹ - در نسخه نگارنده اینطور است - کر مدح و ثناء سبب کسب بلندیست -
رو کسب بلندی شده دینار و درم را . سطر ۱۰ - تحریر متن صحیح است .
سطر ۱۱ و ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است .

❁ ۱۱ صفره ❁

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است و قلق بمعنی بی آرام گشتن و یم بمعنی دریاست . سطر ۲ و ۳ و ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح است و کشاورز بمعنی زارع و شمن بمعنی بت پرست است و هیچ در اینجا بمعنی (هر) آمده است . سطر ۷ - سعد بضم اول نام شهر است در ماوراء النهر و مصراع اول ظاهراً اینطور انطباق است - گه لشکر او برزده تا سعد و سمرقند و درم ۲ = تحریر ذیل صحیح است

۱۲ ذی قعدة

سطر ۱ - ۱۱ (هر سال در این فصل بر آردنك پیر) صحیح و مناسب و در نسخه نگارنده نیز چنین و در مصراع ثانی تحریر متن صحیح است. سطر ۲ - نوان بفتح اول بمعنی خمیده و لاغر و بی برگ کنایه از فقیر و تهی دست باشد. سطر ۳ - تحریر متن صحیح است و مجدر یعنی آبله گون. سطر ۴ و ۸ و ۱۰ - تحریر متن صحیح است. سطر ۱۱ - ۱۴ - تحریر متن صحیح و در م ۲ - بجای (عقد) (روح) مناسب است چنانکه در نسخه نگارنده نوشته شده. سطر ۱۴ - مسده بضم اول و سکون ثانی طعمه مرغان شکاری باشد چون بازو امثال آن. سطر ۱۵ - فزع بمعنی ترس است. سطر ۱۶ - تحریر متن صحیح و تموز بمعنی گرما و چهارمین برج از سال باشد بقول صاحب فرهنگ سروری و تشدید آن در این جا بر حسب ضرورت شعر است

❦ صفحه ۱۳ ❦

سطر ۳ - در نسخه نگارنده چنین است (تا ایلک خان قبله یغماو تئار است - جز در گره او قبله مباد ایلک و خانرا) و چنین صحیح است و ایلک خان سلطان ترکستان و معاصر سلطان محمود فرزند ناصر الدین سبکتکین بوده و یغما و تئار نام دو شهر از بلاد ترکستان است پس ممدوح این قصیده سلطان محمود است . سطر ۵ - بجای خلق فضل مناسب است تا موافق نام پدر ممدوح باشد و در اینکه ممدوع ابوالحسن علی ابن فضل باشد اشکالی نیست و نظایر این مطلب در شرح حال بحث شده است . سطر ۱۴ - آبگرد بکسر کاف تازی و ظاهراً بمعنی گرداب است . سطر ۱۵ - م ۲ - (خلاص جست نارو گفت عافنا) صحیح است

❦ صفحه ۱۴ ❦

سطر ۳ - گذشته از دو نسخه دیوان استاد ابو الفرج در نسخه خطی نگارنده نیز این قصیده هست و نیز بسبک اشعار ابو الفرج است . سطر ۸ - قفیه شباب است . سطر ۱۱ - م ۲ - (مگر که آید) صحیح است

❦ صفحه ۱۵ ❦

سطر ۱ - میغهای دژم بمعنی ابرهای تاریک . سطر ۸ - ناچنج و ناچنج باجیم فارسی و عربی و فتحه و تقدیم آن برخاء نقطه دار بمعنی تبرزین و توزی جامه تابستانست که از کتان بافند و در م ۲ - (بشب مهتاب) صحیح است . سطر ۸ - نواب یعنی مصائب و ناب بمعنی نیش است .

❦ صفحه ۱۹ ❦

سطر ۷ - م ۲ - چو چنک از مضراب صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - طبطاب

❦ صفحه ۲۰ ❦

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ (زبخت) انسب است . سطر ۷ - تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - تحریر ذیل انسب است . سطر ۹ - م (زگرد) صحیح و شستگانی بمعنی پی و بنیاد و عمارت باشد . سطر ۱۰ م ۲ - بجای خاک (آب) صحیح باشد . سطر ۱۲ - تحریر ذیل صحیح است سطر ۱۶ - م ۲ بارنده انسب است سطر ۱۷ - م ۱ تحریر متن صحیح و در م ۲ - دریا کد صحیح است

❦ صفحه ۲۱ ❦

سطر ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۴ - سلب در لغت عرب پوست

درسمی است در یمن - ایران ریسمان پند و پند - سب بویید و باده را - در
پارچه آن ریسمان باشد اراده کنند . و در م ۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر
۵ - تحریر متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ (پذیرد) صحیح و شعاب بکسر
اول جمع شعبه است و آن شکافست در کوه که جایگاه طبور است . و در م ۲ -
تحریر متن صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (کلی جدا شود) انطب است و غرض
درست معلوم نیست . و در م ۲ - تحریر متن صحیح و شعاب جمع صعب است که
بمعنی (شیر درنده) و سرکش باشد و ظاهراً بمعنی اول مراد است و تیروار یعنی
مانند تیر در سرعت سیر . سطر ۹ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ -
سنان بکسر اول سر نیزه و رمح بمعنی نیزه است . و در م ۱ - (غیر از سنان) و
و در م ۲ - تحریر متن صحیح باشد . سطر ۱۱ - م ۲ - (هر دو قوم را) انطب
است . سطر ۱۵ و ۱۶ - تحریر متن صحیح است ،

☆ صفحه ۲۲ ☆

سطر ۱ - م ۱ - (خرد) و (هنر) هر دو محتمل است . سطر ۲ -
همین بکسر اول بزرگتر و کهنین بمعنی کوچکتر باشد . سطر ۴ - م ۲ تا گنبد
کینه ور بر این است - صحیح . سطر ۵ م ۱ (میتین) صحیح و این لفظ بکسر
میم بمعنی تیشه و کلنگ است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ م ۱ -
متن صحیح است و م ۲ - نسخه نگارنده چنین است (کز روی صفات زهر گین است)
و صحیح همین است . سطر ۱۷ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - از لفظ یسار
معنی توانگری اراده کرده و از یمین در این بیت دست راست در بیت ثنی معنی
سوگند و قسم خواسته است

(صفحه ۲۳)

سطر ۲ و ۳ - تحریر متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - (چون کلك
جناناش را) صحیح است

☆ صفحه ۲۴ ☆

سطر ۱ - همایون خسروی کز عدل و انصاف - بشاخ ملك براو برك و
بار است - صحیح و چنین است در نسخه نگارنده . سطر ۲ - عوار بمعنی عیب است
سطر ۳ - نهمت بفتح اول بمعنی حاجت و نیاز و خواستن چیزی و حرص در آنت
سطر ۴ تحریر متن صحیح است . سطر ۵ عبره بمعنی عبور است که گذشتن از
گناه ورود باشد . سطر ۱۲ - نوند بفتح اول اسب تیز رو و سماری بضم اول کشتی

(فارسی سفینه) باشد . سطر ۱۴ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۵ - پیشزمه بمعنی فلس ماهی است . سطر ۱۷ - م ۱ - جسم بیجان - و در م ۲ - هر گونه جسمی . سطر ۱۹ - تنبؤ بفتح اول بمعنی کباده باشد و آن کمائی است بسیار کم زور (کذا فی البرهان) سطر ۲۰ - م ۱ - قضا را بازه چرخش چرخیدن صحیح است و معنی چرخ گذشت و چرخیدن بفتح اول جنگجویی و ستیزه کردن باشد

❦ صفحه ۲۵ ❦

سطر ۳ - م ۲ - (در غبار است) صحیح . سطر ۴ - یشک بفتح اول (چهار دندان بزرگ و نیش سباع و بهایم را گویند که بدان حرب کنند) (کذا فی البرهان) و معنی مسته گذشت . سطر ۵ - این بیت در نسخه نکارنده چنین است (چکاو چرب اندر حمله از وی - بلرزد گر چکا و شابهار است) و دور نیست که چنین صحیح باشد و چکا و بمعنی سپر است و شابهار بفتح ثالث (نام بتخانه بوده است قدیم در نواحی کابل و در اطراف آن دشتی و صحرائی بس بزرگ و عظیم واقع است) (کذا فی البرهان) و محتمل است که در اطراف آن بتخانه محلی بوده است باین اسم موسوم و سپر آن در سختی و استحکام معروف و با این احتمال معنی بیت واضح است . سطر ۹ - متن صبح است . سطر ۱۰ - م ۱ - پیل و مردم - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است

❦ صفحه ۲۶ ❦

سطر ۴ - برزین نام یکی از مؤبدان و بربرگان دین زردشت است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - زانکه این خسرو و آن شیرین است صحیح . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - بسد بضم یا کسر اول و فتح و تشدید ثانی مرجان یا بیخ آن باشد . و تخفیف آن در این بیت برای ضرورت شعر است و شاخ انگیز یعنی دارای فروغ . سطر ۱۲ - تین بمعنی اردها و تریاک و تریاق هر دو صحیح و بمعنی پازهر است . سطر ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۶ - خرزین چوبی است که در طولیله ها نصب کرده زین و یراق اسب را بالای آن نهند و بمعنی سه پایه هم آمده است . سطر ۱۷ - علی الظاهر (نه چنو باشد مانند او) صحیح است

❦ صفحه ۲۷ ❦

سطر ۴ - زرفین بضم اول رزه و پره قفل باشد و زورفین هم باین معنی است . سطر ۵ - دارفرین بفتح ثلث و سکون رابع تکیه گاه باشد . سطر ۸ - م ۲ (از

هندی شغب است) صحیح و شغب بمعنی بدی برانگیختن باشد . سطر ۹ م ۲ - (جهان و ملك جهان هردو داوینك ندبست) وندب گرو قمار است و داو نوبت بازی شطرنج و نرد و غیره باشد . سطر ۱۰ م ۲ در عقده صحیح . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - تحریر متن صحیح است و معنی این بیت آنستکه در جنگ شیر عرب و صدر جهان نجم الدین نیزه مانند عصای موسوی هم چوب و هم اژدهاست و مقصود آنکه چنانکه عصای موسوی بر دشمنان اژدها و در دست موسی عصا بود نیزه در دست نجم الدین اژدهاوار آفت جان اعداست و برای خود او مانند عصای چوبین است که زحمتی نمیرساند . سطر ۱۷ - هرب بمعنی فرار است .

❦ صفحه ۲۸ ❦

سطر ۲ م ۱ - چون صحت - و در م ۲ - چون ذهب - صحیح است . سطر ۴ م ۱ - پر آتشین عقبه است و آن بفتح و کسر اول نوعی از جامه های هودج باشد و معنی سلب گذشت . سطر ۷ - متن صحیح است و حدب بفتح اول و ثانی بیرون آمدن پشت و فرو رفتن سینه و شکم است . سطر ۸ - متن صحیح است و مقصود آنکه وجود و عدم مانند تو نسلی نخواهند داد زیرا که یکی پیوه است و دیگری عذب . سطر ۹ م ۱ - تحریر متن و در م ۲ - (جهان براحت و بس دشمن تو) صحیح است . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - تحریر ذیل انطب است . سطر ۱۳ م ۱ - (نشاط بادو طرب) صحیح است

❦ صفحه ۲۹ ❦

سطر ۱ م ۲ - جام انطب است . سطر ۳ م ۲ - نوخاسته صحیح است . سطر ۵ - گردنا بفتح اول و ثالث گوشه عود و باب و امثل آن که تار بر آن بندند . سطر ۶ م ۱ - بارورش صحیح و وقع (در اشعار فارسی) مخفف فقاغ است که بمعنی آب جو باشد و سنگور سبدي است که شیشه های فقاغ را در آن چینند . سطر ۷ و ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ م ۱ - نازل صحیح و زور بضم اول در عربی بمعنی دروغ و باطلست . سطر ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۵ - در دور بضم اول و ثالث گرداب مهلك و غرق کننده است . سطر ۱۷ - متن صحیح است .

❦ صفحه ۳۰ ❦

سطر ۱ - تحریر متن صحیح و با حور بمعنی شدت گرماست . سطر ۳ - مصراع اول (در تك ابدون كند گذاره زباد) صحیح و در نسخه نگارنده نیز چنین

است . سطر ۴ - شکالو شکل بکسر اول ریسمانی است که بر دست و پای استر
بندند . سطر ۵ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۸ - تحریر متن صحیح
و معنی ند در ذیل نوشته شده . سطر ۹ - معمد یعنی محکم و مطیر یعنی باران دار .
سطر ۱۰ - مزد بمعنی بافته و در هم باشد و در مصراع ثانی هر ذره صحیح است .
سطر ۱۲ - مقعد بضم اول و فتح ثالث یعنی زمین گیر . سطر ۱۵ - م ۲ - ﴿يك
يك زبیم درعه عدلش﴾ صحیح است و معمد یعنی در نیام کرده شده .

☆ صفحه ۴۱ ☆

سطر ۱ - مرقد یعنی خوابگاه . سطر ۳ - عقیم یعنی نازا و ابلد یعنی
کند ذهن . سطر ۶ - م ۲ - (گویی که آب جویش) صحیح و صرح مررد یعنی
کوشک بلند و قصر مرتفع . سطر ۷ - سونش ریزه فلزات که از دم سوهان ریزد
در مصراع ثانی (دندان ابرد) صحیح و ابرد بمعنی پلنگ است . سطر ۸ - م ۱
(کلکش که نوک او) صحیح و در م ۲ - در منعذ صحیح و منعذ بمعنی مرتب
چیده شده است . سطر ۱۱ - م ۱ - (آسوده کار نیز) صحیح و در م ۲ - تحریر
متن انسب است . سطر ۱۲ - ادرد یعنی بی دندان . سطر ۱۳ - م ۲ - (بعرض
مخلد است) صحیح و مظلله بمعنی سایبان باشد . سطر ۱۴ - م ۱ - (ای بار
خدائی) صحیح است .

☆ صفحه ۴۲ ☆

سطر ۷ - م ۱ - عرض و رسالت صحیح و در مصراع ثانی (دست بکش)
ارجح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ -
(پای) انسب است . و در م ۲ - چخیده است صحیح و معنی چخیدن گذشت .
سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - در مصراعین تحریر متن صحیح و نال بمعنی نی
میان خالی و ریشه میان قلم و در اینجا معنی ثانی انست است . سطر ۱۴ - متن
صحیح است .

☆ صفحه ۴۳ ☆

سطر ۲ و ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح است و شیخ
بمعنی کالبد و تنست . سطر ۸ - م ۱ - (مهتاب نیارد که بتفاح) صحیح و در م
۲ - قافیه تفاح است . سطر ۱۰ - ملواح بمعنی جغد است . سطر ۱۲ - م ۲ -
(نونگار ندیده است) صحیح و انجاح بمعنی حاجت بر آوردن است . سطر ۱۵
درخشی است جهان [یعنی برقیست جهنده و کداح بمعنی بسیار کوشش کننده باشد

❁ صفحه ۳۴ ❁

سطر ۳ - قداح بمعنی آهنیست که اورا بسنک میزنند تا آتش برآید و اینجا مقصود وسیله سوزاندن است . سطر ۵ - مرتاح بمعنی بخشاینده و مهربانی کننده است و راح در سطر ۶ بمعنی شراب است . سطر ۷ - م ۱ - در نسخه نگارنده [صدر مامونیان] ثبت است و صحیح آن بر بنده مجهول و در م ۲ - (عقل را ثنا باشد) صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - (سزا باشد) انسب است . سطر ۱۱ متن صحیح است . سطر ۱۴ - شعر بفتح اول و ثانی بمعنی حوض کوچک و هر جا که آب ایستاده باشد و جئی از زمین و کوه که آب باران در آن جمع شود .

❁ صفحه ۳۵ ❁

سطر ۲ - م ۲ - در نسخه نگارنده (غذا باشد) ثبت است . سطر ۹ تحریر متن صحیح و یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق است . سطر ۱۰ م ۱ - که داء بعد مرا - صحیح و داء بمعنی بیماری باشد . سطر ۱۱ - م ۱ - (قاروا داشتم که بی تو زیم) صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح است و تو زیم (اینجا) یعنی واپس دهم

❁ صفحه ۳۶ ❁

سطر ۱ - م ۲ - (دستیار شد) انسب است . سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۳ - م ۲ - (باطل پیاده مانند) انسب است . سطر ۶ - م ۲ - تحریر ذیل انسب است . سطر ۷ و ۸ تحریر متن انسب است .

❁ صفحه ۳۷ ❁

سطر ۳ - م ۱ - ترا بزور صحیح است . سطر ۴ - م ۲ مطواع جید صحیح و معنی آن (فرمانبر گردن است) . سطر ۶ - م ۲ - (بر دفع جور مشرف) صحیح است . سطر ۷ - حصید یعنی درو کرده شده . سطر ۱۰ - متن صحیح است . سطر ۱۲ قدید بمعنی گوشت بریده شده است . سطر ۱۳ - مهین بفتح اول یعنی خوار و بیمقدار . سطر ۱۴ - م ۲ - طرید [اول] بمعنی دور کرده شده و ثانی آن بمعنی روز دراز است .

❁ صفحه ۳۸ ❁

سطر ۱ - م ۱ - متن انسب است و در م ۲ - فرید اول بمعنی تنها و ثانی آن بمعنی بی نظیر است . سطر ۲ - م ۲ - هر تیر را نشانه صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - (کوتاه نیست) صحیح است .

سطر ۱۱ - پیلگوش (اینجا) بمعنی خاك اندازاست . سطر ۱۷ - پاداش مكافات
غیکى و جزای خیر و باد افراہ جزای بدی یا کيفر است .

❀ صفحه ۳۹ ❀

سطر ۲ - م ۱ - - اگرچه غضر بمعنی مبارکى و وسعت زندگانی و نعمت
است ولى (ایام غزو) انسب است کما لا یخفى . سطر ۱۰ - م ۱ - | عزم و رزم
و بزم و جشن فرخش | انسب است . و سكالش کرده یعنى فکر کرده و از روی
اندیشه . سطر ۱۲ - متن انسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - (قسم شب از روز)
صحیح است . سطر ۱۱ - بر سخت بضم سین مهمله یعنى سنجید و وزن کرد .
سطر ۱۴ - م ۲ (راند و این حکم) صحیح است . سطر ۱۵ - متن انسب
است . سطر ۱۶ - م ۱ - (شرح کند) یعنى قطع کند و ببرد (زیرا یکى از
معانى شرح بردن است)

❀ صفحه ۴۰ ❀

سطر ۲ - م ۱ - تحریر صحیح معلوم نیست و در م ۲ - تحریر متن صحیح
است . سطر ۳ - م ۱ - امل نهمت عالم صحیح و معنی نهمت گذشت . سطر
۶ - م ۱ - ظاهراً (جودش نه ربائیست) و در م ۲ - (بتکلیف عطا کرده)
صحیح باشد . سطر ۷ و ۸ - متن صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر
متن و در م ۲ - (انگشت سپرد) صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (او را
دو لطیفه است) و در م ۲ - [ملاراند گر آن شغل] صحیح است . سطر ۱۲ -
م ۲ - (آن کرده) صحیح است .

❀ صفحه ۴۱ ❀

سطر ۱ و ۳ و ۵ و ۱۰ و ۱۲ - متن صحیح است

❀ صفحه ۴۲ ❀

سطر ۱ - م ۱ - [فتنه بر خواب امن از او فتنه است] صحیح است -
سطر ۲ - م ۱ - (آز در حق جود او) و در م ۲ - (این بغایت کریم و)
صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - [التون] در لغت دیده نشد ولى در نسخه خطی
نکارنده آنر بمعنی (طلا) نوشته اند و ظاهراً فارسى نیست و بر فرض صحت این
قول در م ۱ - (برآید) مناسب است . سطر ۴ - گاو دوشا (یا گاو دوش)
ظرفی سرگشاده و دهن تنك که شیر در آن دوشند . سطر ۶ - م ۲ - قاهر دهر

(کتابه از باری تعالی) صحیح و قهرمان بمعنی کار فرماست . سطر ۱۳ - م ۱ -
پرتابیان کتابه از تیر اندازانست . سطر ۱۶ - م ۱۰ - متن صحیح وجنان بمعنی دلست

❁ صفحه ۴۳ ❁

سطر ۴ - م ۲ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - (بخشیده
خدای) صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - ضن بمعنی بخیل است . سطر ۱۴
م ۱ - سهیل غلط و سهیل درست است و آن بمعنی شیئه اسب است و در م ۲ -
چنانکه بنظر من رسید (در حق اوزئیر طنین باشد) صواب است و جز این نتواند
بود چه زئیر بمعنی غرش شیر است و طنین بمعنی صوت مکس و مراد آنست که در
برابر شیئه اسب او غرش شیر صوت مکس است . سطر ۱۵ - م ۱ - (کوه)
صحیح و این بمعنی ناله و آه است . سطر ۱۷ - تحریر متن ارجح است .

❁ صفحه ۴۴ ❁

سطر ۱ - م ۱ - (قاعده دین و) انسب است . سطر ۲ - م ۱۰ - [چرخ]
انسب است . سطر ۵ - م ۱۰ - (بفلک بر ملک) و در م ۲ - (بجهان نامور)
صحیح است . سطر ۷ - م ۲۲ - (بایستاد و در ایستاد) هر دو مناسب است .
سطر ۸ - م ۱ - (گشاده) صحیح است . سطر ۹ - (این جادو این جلال)
صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است ،

❁ صفحه ۴۵ ❁

سطر ۱۰ - شل بکسر اول نیزه کوچک که سنان آنرا گاهی دو پره و سه
پره سازند و پنج و ده آنرا بر دست گیرند و یک یک را بجانب دشمن اندازند (برهان)
در این بیت و بیت تالی تحریر متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - در نسخه
خطی نگارنده چنین است (توئی بزین زراندر بحق سهسالار) . سطر ۱۶ -
م ۲ - (زبان چرب تو) معنی ندارد و شاید (زبان حرب تو) باشد

❁ صفحه ۴۶ ❁

سطر ۱ - م ۱ (مراد قاص تو) صحیح و قاص یعنی قصه و خبر آورنده
و عاق یعنی بدکننده . سطر ۵ - م ۲ - (زدیوو دام و دد و ازدها نهدآچار)
صحیح و آچار اینجا بمعنی اشیاء درهم آمیخته است . سطر ۸ - م ۱ - (قضاز
صرصر توزان بموسم غزوه) و در م ۲ - (بر آفتاب غبار) صحیح است . سطر
۹ - در نسخه خطی نگارنده چنین ثبت است (که زیر سایه شمشیر تو فرو خواندند
- بسمت غزو بر جابری دویست هزار) . سطر ۱۴ - م ۱ - (که غفو دارد

چشم) صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است و دژم بکسر اول و فتح ثانی بمعنی افسرده و رنجور و غمگین و بیمار و آشفته و سرمست و مضمور و اندیشه مند باشد . سطر ۱۷ - در م ۱ - متن صحیح است و باره بمعنی دیوار و حصار قلعه و شهر و در م ۲ - (گذاشته بسلاح تو) صحیح است

❀ صفحه ۴۷ ❀

سطر ۵ - م ۱ - (آزانانی او باقی) و در م ۲ - (خفته او بیدار) صحیح است

❀ صفحه ۴۸ ❀

سطر ۱ - م ۱ - (از فتح و زور) صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - (بچشم کوره نار) صحیح است . سطر ۴ و ۶ و ۷ و ۱۳ متن صحیح است

❀ صفحه ۴۹ ❀

سطر ۱ - م ۲ - [طیب عفو تو داند علاج استغفار] صحیح است . سطر ۳ - م ۱ [همیشه تابندی] و در م ۲ - (هماره تا بدمی) صحیح است . سطر ۴ و ۵ و ۷ متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - متن صحیح و در نسخه نکارنده [آنکه بفروخت علم را] مکتوب و این نیز مناسب است . سطر ۱۰ - م ۱ - شاید (در هزارهز مهائل) صحیح باشد که ظاهراً اسم جائی است و در م ۲ - متن صحیح است

❀ صفحه ۵۰ ❀

سطر ۳ و ۴ و ۶ متن صحیح است

❀ صفحه ۵۱ ❀

سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً [صری] باشد و آن بمعنی بریده و دفع شده و باز داشته است . سطر ۱۵ - حسب بکسر اول بمعنی تدبیر است . سطر ۱۷ - متن صحیح است

❀ صفحه ۵۲ ❀

سطر ۱ - م ۱ - (تف سیاستش از دیو فتنه ساخته خف) صحیح و خف بفتح و ضم اول و سکون ثانی گیاهی نرم است که زود آتش گیرد و پنبه نیم سوخته که برای آتشگیری مهیا شده باشد و در م ۲ - تحریر متن صحیح و دوخته در اینجا بمعنی دوشیده است . سطر ۵ - تحریر متن صحیح و جدیر بمعنی سزاوار است . سطر ۹ و ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ (نوش خام زمی) انطب است .

❁ صفحه ۵۳ ❁

سطر ۲ - متن انسب است . سطر ۶ - م ۲ - متن صحیح و شد یار
بروزن هشیار بمعنی شخم کردن و شکافتن زمین است . سطر ۷ - در م ۱ -
پالیمرد غلط مطبعه و یایمرد صحیح و تحریر متن صحیح است . سطر ۹ - دهاء
بفتح اول و دهی بضم آن والف مقصوره بمعنی زیرکی و کاردانی و نیکوئی اندیشه
و خرد و دانائی است ، سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - [حلم او]
صحیح است . سطر ۱۲ - در م ۱ (هنر) یا (کرم) انسب است و در م ۲ -
(سخطش اندک و نکت بسیار) صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - (نعل گلگون
این هلال نگار) صحیح است

❁ صفحه ۵۴ ❁

سطر ۲ - متن صحیح و در م ۲ - (ای بفخر تو) صحیح است .
سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - (زلفت را) صحیح و در
م ۲ - متن صحیح و زلفت بفتح اول اسم مصدر و بمعنی لغزش است . سطر ۱۰ -
م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - مدح گوی تو معطی احرار صحیح است سطر ۱۱ -
تحریر متن ارجح است

❁ صفحه ۵۵ ❁

سطر ۴ و ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - (از عدل او)
صحیح و رحبی بمعنی شراب نیکو و صاف است . سطر ۱۴ مین صحیح است .
سطر ۱۹ - م ۱ - از اختلال چرخ انسب است و این قصیده در مدح سلطان ابراهیم
بن مسعود است .

❁ صفحه ۵۶ ❁

سطر ۴ - متن صحیح است . سطر ۵ - پره اینجا بمعنی صف است .
سطر ۸ - رختی درخت یعنی درخشیدن برق . سطر ۱۵ - م ۱ - (قنوج را
و بانرسی را) صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - (بسته بخواری) صحیح است .

❁ صفحه ۵۷ ❁

سطر ۱۰ - مدحور بمعنی دور شده و دفع شده و مدغور هم که بمعنی ترسیده
است نیز نامناسب نیست . سطر ۱۱ - م ۲ - نفاذ تیغ یازان نسبتاً بهتر است .
سطر ۱۲ - م ۱ - بدیدم صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ - گنجی دان که امروز
صحیح است . سطر ۲۲ - م ۱ - برآن کافی صحیح است (یعنی کافی نام)

☆ صفحه ۵۸ ☆

سطر ۴ - م ۲ - (گنج مذخور) صحیح و مذخور یعنی ذخیره شده .
سطر ۱۲ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۵ متن صحیح و خور در اینجا بمعنی
ماکول است .

☆ صفحه ۵۹ ☆

سطر ۴ متن انسب است . سطر ۱۱ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ بجنو
صحیح است . سطر ۱۵ تحریر متن و ذیل در مصراعین غلط و در نسخه نکارنده
این بیت چنین است (نکشی جز بسپو چیزی غبن - نخری جز بعرق جود غرور)
و این نیز غلط است و صحیح این بیت غیر معلوم . سطر ۱۸ - م ۲ (ربیع قصر)
صحیح و ربیع بفتح اول افزونی هر چیز است .

☆ صفحه ۶۰ ☆

سطر ۳ - ضافی از ضفو بفتح اول آمده که آن بمعنی کامل شدن و بسیار
شدن نعمت است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - تحریر ذیل اصح
و انسب است . سطر ۷ - م ۱ - (فضائل غزمش بکوه) اصح و انسب است .
سطر ۱۰ - متن صحیح . سطر ۱۳ - متن انسب است . سطر ۱۴ - متن صحیح
و ذرود بمعنی اعلاى هر چیز است .

☆ صفحه ۶۱ ☆

سطر ۲ - م ۲ - بحال او بنگر - صحیح است . سطر ۸ - م ۱ - (باز
گیرد کبک) انسب است . سطر ۱۰ و ۱۴ متن صحیح است .

☆ صفحه ۶۲ ☆

سطر ۱ و ۵ - متن انسب است . سطر ۸ - م ۱ - (که پیش شاه بر
او) صحیح است . سطر ۶ - متن انسب است .

☆ صفحه ۶۳ ☆

سطر ۱ و ۲ - متن صحیح است . سطر ۵ - م ۱ (نیکخواهت بی شرر)
و در م ۲ - (بدسکالت پر ضرر) صحیح است . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۲ - (جمشید مهان آل ازبک) ظاهراً انسب است . سطر ۱۵ -
بلارک بوزن تبارک شمشیر بر جوهر است

❁ صفحه ۶۴ ❁

سطر ۱ - متن صحیح است سطر ۲ - جنگ اجل آنزمان نبینند - از دامن هیچ نای منفك - صحیح و نای بمعنی گلو است . سطر ۹ - م ۱ - تحریر ذیل صحیح است . سطر ۱۴ - طوطك بمعنی طوطی است . سطر ۱۹ متن صحیح است .

❁ صفحه ۶۵ ❁

سطر ۲ - م ۱ خان و قیصر و در م ۲ - تحریر متن صحیح است . و فورك ظاهراً بمعنی فور باشد بموجب نص برهان قاطع نام رای قنوج (یکی از شهر های هند) است و در این صورت یاء رای فورك را باید ساکن خواند . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - شراك بکسر اول نند تعلین است . سطر ۷ - سرباك بفتح اول و سکون ثانی سردار صاحب سیاست را گویند . سطر ۹ - متن صحیح و ساك بمعنی چهل وضعف و فساد رای و نقصان باشد . سطر ۱۰ متن صحیح است سطر ۱۱ كاواك چیز بی مغز را گویند . سطر ۱۲ - سباك یعنی گدازنده و ریخته گر سطر ۱۵ - باد ریشه چرم یا چوبی است که در گلولی دوك ككند تاريسمان يك جا جمع شود و غرض از افلاك جمع نمکه است که بمعنی باد ریشه باشد در عربی و بنا براین در م ۲ - (باد ریشه و افلاك) صحیح است . سطر ۱۶ سٔاك بکسر اول شاخه نورسته نازك را گویند .

❁ صفحه ۶۶ ❁

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۹ - پالونه بمعنی قرشی پالا است - سطر ۱۰ - عبال ظاهراً جمع عبل باشد که بمعنی برگ باریکست سطر ۱۱ - در واخ یمنی دلیرانه و درشت . سطر ۱۳ - م ۲ - (دراهوال) جمع هول ظاهراً انسب است سطر ۱۴ - م ۱ - حمام بمعنی کبوتر خانگی ظاهراً انسب است .

❁ صفحه ۶۹ ❁

سطر ۱ - م ۲ - متن انسب است . سطر ۲ - م ۱ - (پشتیی دهد) انسب است . سطر ۵ - الفقد بمعنی ذخیره کرده و جمع کرده . سطر ۶ - تحریر ذیل صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ نقل بضم اول جمع ثقل است یعنی سنگین ها .

(صفحه ۷۰)

سطر ۲ - م ۱ - اشهب یعنی سیاه و سفید و در م ۲ - ادهم ناب یمنی .

(سیاه خالص) صحیح و مقصود از ارجل پیاده است . سطر ۳ - طلل بمعنی بلندیت که از نشانه‌های خانه ویران شده برجا مانده باشد . سطر ۶ - منهل جای آشامیدن و آبشخور است . سطر ۹ - م ۱ - حلم و حکم هر دو مناسب است

❖ صفحه ۷۱ ❖

سطر ۴ و ۵ و ۶ - متن انسب است . سطر ۱۲ - بحر کامل از جمله بحریت که پارسی زبانان در آن کم شعر گفته اند و تقطیع آن متفاعلن هشت بار و مثال آن از شعر پارسی غزل سید احمد هاتف است که گوید - چه شود بچهره زرد من نظری برای خدا کنی - که اگر کنی همه درد من بیکی نظاره دوا کنی . سطر ۱۳ در او لالم چه داند گفت عادل . سطر ۱۴ - متن صحیح و هاطل بمعنی بارنده است

❖ صفحه ۷۲ ❖

سطر ۱ - م ۲ - طبع سائل صحیح است . سطر ۳ - م ۱ - (بتن زو کوب خورده) م ۲ - بتک زو داغ برده) انسب واضح است . سطر ۸ - م ۱ [غذای روح او] انسب است

❖ صفحه ۷۴ ❖

سطر ۵ و ۶ - متن صحیح است سطر ۹ - م ۲ - گریبخی - صحیح است

❖ صفحه ۷۵ ❖

سطر ۲ - م ۱ - کوه در آب رفت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - که پوشیده است - و در م ۲ - متن صحیح و خال این جا بمعنی بردیمانی است . سطر ۷ - م ۱ - سر و حیران نگر که - صحیح و درم ۲ - از سرود احسن است . سطر ۱۰ - بهمن اینجا بمعنی گیاهیست که در ماه بهمن وزستان گل کند کذا فی البرهان . سطر ۱۵ - م ۲ - روفتنه انسب است .

❖ صفحه ۷۶ ❖

سطر ۱ و ۳ و ۷ و ۸ و ۱۰ متن صحیح است . سطر ۱۵ - م ۲ - ضمیمه افضال صحیح است . سطر ۱۶ - م ۱ و امش صحیح و این بیت باید پس از بیت دهم نوشته شود .

❖ صفحه ۷۷ ❖

سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بفلک برچو اسد - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۳ - م ۱ - گه عقل - و درم ۲ - گه طبل - صحیح است . سطر ۱۴ - خشت اول بمعنی نیزه کوچک و ثانی

آن معلوم و برز بضم اول بمعنی قامت و یال بمعنی گردن و بازو است .

❀ صفحه ۷۸ ❀

سطر ۲ متن صحیح است . سطر ۲-م ۲ - همچو دیو ضیفم صحیح است

❀ صفحه ۷۹ ❀

سطر ۱ م ۱ - کریاس ترا - و درم ۲ - متن صحیح و برکم بمعنی مانع و باز دارندۀ است . سطر ۳ - شیخ اینجا بمعنی کوه است سطر ۸ و ۹ و ۱۰ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۸۰ ❀

سطر ۱-م ۲ - از آن شمع قنینه صحیح و قنینه بمعنی ظرف شراب است . سطر ۴ - متن انسب است . سطر ۵ - م ۲ - بدو برده صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است . سطر ۱۰-م ۱ متن صحیح و درم ۲ - بهشیاری او کارها نظام صحیح است

❀ صفحه ۸۱ ❀

سطر ۲ و ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است

❀ صفحه ۸۲ ❀

سطر ۳ - م ۲ - پرد لب - صحیح است . سطر ۵ - م ۱- غذا بطاعم - صحیح و درم ۲ - تحریر متن انسب است . سطر ۶ - بخار جمره - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۸۳ ❀

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - آخر - بضم خاء و آخور باواو معدوله معنی یکی است . و لوس بمعنی تملق و فروتنی باشد و دوال تسمه رکاب و غیر آن و ستام بکسر اول ساخت و یراق زین اسب و سرافسار بزر و سیم آراسته و کوکب چیزی است بشکل ستاره که در تسمه زین و غیر آن نشانند و بنابراین درم ۲ - دوال ستام صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - نمونه - ظاهراً انسب است . سطر ۸ و ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - تمام کسی است که در سخن گفتن از فك اعلی ابتدا کند . سطر ۱۵ - م ۱ (زپشت کوه) ظاهراً انسب و درم ۲ - متن صحیح است و نحام بضم (یافتج) اولی پرنده است مانند مرغابی

❀ صفحه ۸۴ ❀

سطر ۱ - لام بمعنی نکوهش و سختی است . سطر ۲ (سرو) بر وزن

فروشاخ گوسفند و امثال آن. سطر ۵ - م ۱ ملك روزكار تبع - صحيح و تبع بفتح اول و ثانی تابع و پیرواست. سطر ۸ - متن صحيح است. سطر ۱۰ - خلاب بفتح اول گل ولای و آب بهم آمیخته و پارگین آب بدبو و گندیده و گودالی که آبهای کثیف در آنجا رود. سطر ۱۲ - ریش گاوی این جا بمعنی احمقی است. سطر ۱۴ - م ۲ - درهم و زر - نسبة اصح است. سطر ۱۶ - متن صحيح و مشک اذفر یعنی مشک بسیار خوشبو. سطر ۱۸ - متن صحيح است.

❀ صفحه ۸۵ ❀

سطر ۳ - م ۱ - اگر بادی وزد - و درم ۲ - متن صحيح است. سطر ۴ - متن صحيح است.

❀ صفحه ۸۶ ❀

سطر ۲ - تحریر متن و ذیل هر دو صحيح است. سطر ۴ - م ۱ - بادوزان - صحيح است. سطر ۶ - م ۱ خزنیهای کهن - انسب است. سطر ۱۱ - تحریر متن ظاهراً بهتر است.

❀ صفحه ۸۷ ❀

سطر ۲ - متن صحيح و شמידه اینجا بمعنی آشفته و سلیم بمعنی مارگزیده است. سطر ۱۲ - متن صحيح است. سطر ۱۵ - تحریر ذیل صحيح است.

❀ صفحه ۸۸ ❀

سطر ۳ - م ۱ متن صحيح است. سطر ۵ - م ۱ - شیرمسته اوست صحيح است. سطر ۸ - م ۲ - سلك در یتیم - انسب است. سطر ۱۰ - م ۱ - عدد لشکرش صحيح است. سطر ۱۱ و ۱۸ متن صحيح است. سطر ۱۹ - م ۱ - متن صحيح و درم ۲ - تاهوایست.

❀ صفحه ۸۹ ❀

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و درم ۲ - ارم و حرم هر دو صحيح است.

❀ صفحه ۹۰ ❀

سطر ۲ - م ۲ - بسام صحيح است. سطر ۳ - م ۱ - جماعه مایه فرع - صحيح است. سطر ۱۲ - هرم بمعنی پایان پیریت.

❀ صفحه ۹۱ ❀

سطر ۱ - م ۱ حرص را پخشش پشت - و درم ۲ - بئزل شکم صحيح

است . سطر ۲ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۱ - متن و در م ۲ - نکند
 مایه صحیح است . سطر ۷ - م ۲ چشم ذاتش ضریر و - صحیح است . سطر
 ۸ - متن صحیح و هزینه بمعنی خزینه است . سطر ۱۰ - م ۲ - در نسخه نگارنده
 چنین است (چند يك روز داد داد ستم)

❀ صفحه ۹۲ ❀

سطر ۲ - م ۲ - تانکوهیده حاجت - صحیح است . سطر ۶ - م ۱ -
 متن و در م ۲ - بفضل و رادی صحیح است . سطر ۷ - ق مقام بمعنی شخص بزرگ
 و کار بزرگ و دریاست . سطر ۱۰ - م ۱ همیشه بادا - صحیح است . سطر
 ۱۳ - م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۹۳ ❀

سطر ۷ - آباد در اینجا بمعنی آفرین است . سطر ۱۵ - م ۱ - ای باد
 هوا ای براق جم - و در م ۲ - ای قاصد روم و رسول چین صحیح است . سطر
 ۱۷ - م ۱ - کز منظر او - صحیح است .

❀ صفحه ۹۴ ❀

سطر ۳ - م ۱ - تا شاد - صحیح است . سطر ۴ - متن صحیح است .
 سطر ۹ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - ظاهراً این صوت زئیر آمد آن طنین
 صحیح باشد . سطر ۱۰ - م ۱ - عرض شه صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ -
 چون پنجه رادش انسب است . سطر ۱۳ - م ۱ - غزش که (صحیح کلمه سوم
 معلوم نشد) تلف کند و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۹۵ ❀

سطر ۳ - م ۱ - از گمان تو - و در م ۲ - متن صحیح است . سطر ۷
 - عربین بمعنی جایگاه شیر است . سطر ۸ - سلطان تو مضییی صحیح است .
 سطر ۹ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۹۶ ❀

سطر ۲ - م ۱ - در او ثابته کشتند صحیح است . سطر ۵ - م ۱ - در
 اوصاف - صحیح است . سطر ۹ - م ۲ - بر پادشه صحیح است . سطر ۱۰ -
 م ۱ - مسعود فرزند - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح و معنی برزین گذشت .
 سطر ۱۲ - متن صحیح است

❖ صفحه ۹۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - عرصه گاه انساب است . سطر ۱۰ - م ۲ - تن بدر دش
در حین - صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - خدایکانی و شاهنشهی - صحیح است .
سطر ۱۴ - م ۱ - متن صحیح و در م ۲ - بگوش نوش نیوش و بچشم نعمت بین
صحیح است .

❖ صفحه ۹۸ ❖

سطر ۱۰ - م ۱ - پر نفایس بحری و در م ۲ - متن صحیح است . سطر
۱۱ - م ۲ - درع رومی - صحیح است . سطر ۱۳ و ۱۴ - تحریر متن انساب است .
سطر ۱۶ - م ۲ - هر چه باید زان - صحیح است .

❖ صفحه ۹۹ ❖

سطر ۲ - م ۱ - بدره عمری - ظاهراً صحیح و دره بکسر اول تازیانه است
سطر ۷ - م ۲ - کشایش آن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - ظاهراً - حلیه ملک و سایه
یزدان صحیح است بطریق خطاب . سطر ۱۲ و ۱۳ - متن صحیح است سطر
۱۴ - م ۱ - گرنجستی باد جودت صحیح و در م ۲ - متن مناسب است .

❖ صفحه ۱۰۰ ❖

سطر ۲ - م ۲ - و سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - زنك
بسته تیغ حق - صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح و ورع بکسر ثانی یعنی پرهیز
کار . سطر ۹ - م ۱ - بر ربقه عدل تو بگذارد سلخ - و سلخ بکسر اول پوست
مار است . سطر ۱۰ - م ۱ - چون درخش نعلها - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ -
در نسخه نگارنده - و یحک آن خوی داده - مسطور است . سطر ۱۶ - م ۱ - خورده
حد عرض او - و در م ۲ - سوده اصل طول او بر قبضه کیوان جبین - صحیح است .

❖ صفحه ۱۰۱ ❖

سطر ۲ و ۳ و ۵ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - ظاهراً - با تو
نعمت همقران و با تو حشمت همنشین صحیح باشد . سطر ۹ - متن صحیح است .
سطر ۱۰ - م ۱ - مهرماه - صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۰۲ ❖

سطر ۲ - غربت و غزل - صحیح است . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر
۷ - متن انساب است . سطر ۹ - م ۱ - هیچ دستان انساب است . سطر ۱۲ -

م ۲ - خوش کودن - صحیح است و کودن بمعنی اسب پیر و کد رو آمده و در اینجا بمعنی مطلق اسب استعمال شده است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است و در مصراع ثانی پرو چنانکه در برهان قاطع مسطور است بمعنی ستاره پروین است در این صورت اضافه آن به پرن که آنها بمعنی پروین است صحیح نیست مگر آنکه آنرا باستناد این بیت بمعنی (مطلق) ستاره دانیم .

❀ صفحه ۱۰۳ ❀

سطر ۱ و ۴ - متن صحیح است . سطر ۷ - متن صحیح و فن بمعنی شاخه درخت و افنان جمع آنست . سطر ۱۱ - م ۲ - سبت آذرودی و بهمن - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح و گرز بفتح اول و ثالث و سکون ثانی بمعنی تاج است .

❀ صفحه ۱۰۴ ❀

سطر ۱ - م ۲ - حزر روح سخن - بنظر صحیح است . سطر ۲ - م ۲ - ربت گردون انسب است . سطر ۴ - م ۱ بر سر گرفت - صحیح و مناسب است . سطر ۱۱ - م ۲ - پشت کفر و کافر دون - اصح و انسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - کش بگردانند و در م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۶ ❀

سطر ۵ - م ۱ - متن و در م ۲ - در سنه اربعماه ستین صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - م ۱ - حال من بنده تا که خواهد گفت بنظر انسب است . سطر ۱۱ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۷ ❀

سطر ۵ - م ۲ - شرع محمد بنام تو - شرع پیمبر بنام تو - هردو صحیح است . سطر ۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۸ ❀

سطر ۱ - مریخ سرخ چشم فلق هیأتست از آن - کش بی سهر ندارد - ظاهراً اصح و انسب است . سطر ۲ - م ۱ - و سطر ۳ و ۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۰۹ ❀

سطر ۱ - م ۲ - طول و عرض آن بسیاه - مناسب است . سطر ۲ - م ۱ - متن غلط است شاید - ظلم راکنند مرح - (بفتح اول و کسر ثانی یعنی بخود نازنده و مغرور) باشد و اینهم خالی از غرابت نیست . سطر ۳ - م ۱ - شیرش از - صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - کوهش از - صحیح است . سطر ۵ - م ۲ - شهره افواه

ظاهراً انسب است . سطر ۶ - متن صحیح است . سطر ۱۰ - این بیت در نسخه نگارنده چنین است - هیچ منزل نکوفت اخترتو - بردونیر نساخته دو سپاه . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۰ ❖

سطر ۳ - م ۱ - کشفته بمعنی معدوم شده است . سطر ۷ - م ۱ - حمله ور گردو هم و فتنه - صحیح است

❖ صفحه ۱۱۱ ❖

سطر ۷ - م ۱ - بدیدار او زمین و زمان - و در م ۲ - سپیدو سیاه صحیح است . سطر ۱۰ - بیجاده اینجا بمعنی کاه رباست

❖ صفحه ۱۱۲ ❖

سطر ۴ - م ۱ - تاج و والا گره - صحیح است سطر ۸ - م ۲ - برناه بفتح اول و سکون ثانی لغتی است در برناه که بمعنی جوان است سطر ۱۳ - م ۲ - رو بند پیش او - صحیح است ، سطر ۱۶ - م ۲ - و اغوئاه - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۳ ❖

سطر ۵ - م ۲ - اوج فلک - صحیح و مناسب است . سطر ۱۲ - م ۱ - ای باد صبحدم که زدم - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۵ ❖

سطر ۱۳ - م ۲ - تند از ان رانی - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۶ ❖

سطر ۶۱ - م ۱ - جرم در دزدده - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۷ ❖

سطر ۸ - م ۱ - بنام و ننگ - صحیح است . سطر ۱۲ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - خیل خردان - صحیح است .

❖ صفحه ۱۱۸ ❖

سطر ۴ - م ۲ - متن صحیح و ندی بمعنی بخشش است . سطر ۵ - متن صحیح است . سطر ۸ - متن صحیح است و گشاده سحی یعنی سرگشاده . سطر ۹ - م ۲ - مری اینجا بمعنی برابری کردندست سطر ۱۰ - م ۲ - افسر سهیل و سهی - صحیح است سطر ۱۱ و ۱۴ - متن صحیح است . سطر ۱۸ - وحشی مکر بر جهد بکمر - دمنه حیل در خزد بشری - صحیح است .

❀ صفحه ۱۱۹ ❀

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۰ ❀

سطر ۱ - کری کند (یا کرا کند) یعنی ارزش دارد . سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۵ - منی بکسر اول دهیست در مکه . سطر ۶ - م ۱ - که شهر غزنین است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۱ - گر زحول و قوت او - صحیح است . سطر ۱۷ - م ۲ - ستاره نقش بساط - صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - عین الکمال را دعوی - صحیح و عین الکمال بمعنی چشم زخم است .

❀ صفحه ۱۲۱ ❀

سطر ۱ - م ۱ - بنای آهن پای - صحیح و آهو در م ۲ - بمعنی عیب و پس از آن بیت در نسخه نگارنده ابن بیت مرقوم است - (صحن و سقف تراهمندس بخت - رنگ طاوس دادو فر های)

❀ صفحه ۱۲۲ ❀

سطر ۱۰ و ۱۶ - متن صحیح است . سطر ۱۷ - م ۱ - زهی نقطه عمده - صحیح است . سطر ۱۸ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۳ ❀

سطر ۷ - م ۱ - بصدری رسد - چنانکه در نسخه نگارنده است نیز مناسب است . سطر ۱۶ - م ۲ - سر کرد در سر اینت رای ناصواب - صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۴ ❀

سطر ۱۳ - یوبه بمعنی آرزو و اشتیاق باشد . سطر ۱۵ - م ۲ - خالی آورد - صحیح است . سطر ۱۶ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۵ ❀

سطر ۲ - متن صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - کوه در صحیح است . سطر ۱۸ - م ۱ - دلو چشم از صنمش - صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۶ ❀

سطر ۷ - م ۱ - چون هست صحیح است . سطر ۱۳ - م ۲ - مخلص الدین است صحیح است . سطر ۱۹ - م ۲ - هنوز صحیح است .

❀ صفحه ۱۲۷ ❀

سطر ۵ - م ۱ - بشعله نائر - ظاهراً صحیح است . سطر ۹ - م ۱ - در

نسخه نگارنده (محمد بن حسین) مکتوب است . سطر ۱۵ - م ۲ - زهر فرقت خدمت - صحیح است .

❖ صفحه ۱۲۸ ❖

سطر ۶ - از بیت سوم تا ششم این صفحه در نسخه نگارنده پس از آخرین بیت صفحه ۱۲۶ مکتوب است و صحیح نیز همین است و دلیلی نداریم که ابیات اخیر از اشعار ابوالفرج نباشد زیرا دارای همان سبک است چنانکه بتأمل ظاهر میگردد.

❖ صفحه ۱۳۱ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است

❖ صفحه ۱۳۲ ❖

سطر ۶ - م ۲ - متن انساب است . سطر ۸ و سطر ۹ - متن صحیح است . سطر ۱۱ - م ۲ - که ورا حاجت سؤال نماند - صحیح است . سطر ۱۵ - م ۱ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۳ ❖

سطر ۴ و ۶ و ۷ - متن صحیح است . سطر ۸ - م ۲ - بحیله شیرشکاری - انساب است . سطر ۱۰ - شکفت یوسف روئی چرا نه یوسف خوئی - بلی قرینه اوئی ولیک گرک تباری - صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۵ ❖

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - برون بردی و بدرجستی - انساب است . سطر ۱۰ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۶ ❖

سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۵ و ۷ و ۸ - متن صحیح است .

❖ صفحه ۱۳۷ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن صحیح است . سطر ۶ - م ۲ - مار گرفت صحیح است . سطر ۱۱ - متن صحیح است . سطر ۱۲ - م ۱ - فلک ده نیم است - صحیح است . سطر ۱۴ - م ۲ - همی بیوسد پایت - صحیح است

❖ صفحه ۱۳۸ ❖

سطر ۳ - متن صحیح است . سطر ۴ - م ۱ - متن و در م ۲ - دوصد

گل یاسمین - صحیح است . سطر ۷ - م ۲ - بکام و ناکام دلت - صحیح است .
سطر ۸ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۳۹ ❀

سطر ۴ - م ۲ - بد خواه تو خوار بادو - صحیح است . سطر ۶ -
م ۲ - باد منصور و سعید - صحیح است . سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۰ ❀

سطر ۱ - م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۱ ❀

سطر ۱ و ۲ - بیت ثانی صحیح است و باید مقدم باشد و بیت اول ظاهراً
چنین است - جانم نفس عجز برای تو کشد - مانده آن نفس که نای تو کشد .
سطر ۹ - م ۲ - گفتی که چگونه میبری عمری سر - ظاهراً انسب است . سطر ۱۰
و ۱۱ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۲ ❀

سطر ۱ - متن صحیح است . سطر ۷ - م ۱ - که بشبهای دراز - و
در م ۲ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۳ ❀

سطر ۱۲ - م ۱ - متن و در م ۲ - بجان خریدارترم - صحیح است .
سطر ۱۳ - متن صحیح است .

❀ صفحه ۱۴۴ ❀

سطر ۱ - م ۱ - این پندبکار دار - صحیح و در م ۲ - تا سوز ترا بیش
نباشد شیون انسب است .



تصحیح قسمتی از اغلاط دیوان استاد ابوالفرج که با عدم وسایل ممکن بود
باتمام رسید

(محمد علی ناصح)



(شرح حال ابوالفرج رونی)

نورالدین محمد عوفی اورا در لباب الالباب (ابوالفرج بن مسعود الرونی) مینویسد حاج لطفعلی بیک در تذکره آتشکده مینویسد (از شعرای جلیل‌الشان و از فصیحای غلب‌البیان است و اکثر شعرا باستانی او اعتراف و از بحر فضایلش اعتراف کرده اند) در مجمع الفصحا مرقوم است که (سخنگوئیست شیرین زبان و فصیحی نیکو بیان) در باب مولد او عقاید مختلف است محمد عوفی مینویسد (مولد و منشاء او خطه لوهور بوده) صاحب مجمع الفصحا مینویسد (اصلش از رونه و آن نام قریه ایست از نیشابور) و نیز مینویسد [چندی ابوالفرج در لاهور زیسته باز برکاب سلطان پیوست لهذا برخی اورا لاهوری دانند] در تذکره آتشکده مرقوم است که [اصل وی او رونه و مهنه من محال دشت خاوران است] در آن تذکره نام وی در عداد شعرای خراسان پس از ذکر شیخ ابوسعید فضل‌الله بن ابوالخیر مهنه نکاشته شده است - میرزا محمد خان قزوینی در ذیل صفحه ۵۷ کتاب راحة الصدور تألیف محمد بن علی بن سلیمان الراوندی مینویسد (و او منسوب است بر رونه که از توابع لاهور است) همچنین در حواشی چهار مقاله (ص ۱۴۲) مینویسد و همچنین امین احمد رازی در تذکره هفت اقلیم نیز اورا در فصل شعرای لاهور عنوان میکنند در تاریخ گزیده گوید که رونه از قرای خاوران خراسان است و در مجمع الفصحا مسطور است که از قرای نیشابور است و هر دو قول خطاست (ولی قول صاحب مجمع الفصحا و نگارنده آتشکده صحیح و رونه چنانکه گفته اند از توابع نیشابور و اکنون هم محل آن معلوم است و ارباب تذکره ظهور اورا در زمان سلطان ابوالمظفر ابراهیم بن مسعود غزنوی (که در سنه ۴۵۱ بر تخت سلطنت جلوس کرد) دانسته اند و در دیوان استاد مدح سلطان مزبور و فرزند او سلطان جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهیم [که در سنه ۴۸۱ مالتک تخت و تاج گشت] بنظر خوانندگان میرسد - میرزا محمد خان قزوینی نگارنده و متتبع مشهور جلوس سلطان مسعود بن ابراهیم را در سنه ۴۹۲ دانسته است [حواشی چهار مقاله ص ۱۴۲] و حال آنکه صاحب روضة الصفا مینویسد [سلطان ابراهیم در سنه احدی و ثمانین و اربعمائه ۴۸۱] وفات یافت بروایتی سی سال پادشاهی کرده بقول صاحب تاریخ گزیده و مؤلف تاریخ بناکتی مدت سلطنت او چهل و دو سال بود (چون او وفات یافت پسرش مسعود بجای او بنشست بجلال الدوله ملقب شد) [در سنه وفات سلطان ابراهیم

[۴۸۱] چنانکه از روضۃ الصفا بر می آید اختلافی نیست و دلیل اینکه ما سلطنت او را سی سال و جلوس او را در سنه ۴۵۱ دانسته ایم اینست که اگر سلطنت او را چهل و دو سال دانیم جلوس او در سنه ۴۳۹ خواهد بود و حال آنکه وفات سلطان مودود بن مسعود بن محمود بن ناصرالدین سبکتکین بتصریح روضۃ الصفا در بیستم رجب سنه ۴۴۱ اتفاق افتاده است و چگونه میتوان گفت که سلطان ابراهیم بن مسعود دو سال قبل از وفات سلطان مودود بر سریر سلطنت جلوس کرده است و از این گذشته بعد از سلطان مسعود پادشاهی سلطان ابراهیم نرسیده است بلکه پس از مودود علی بن مسعود -- عبدالرشید مسعود -- طغرل (که در اوایل امر حاجب مودود بن مسعود بود) و فرخ زاد بن مسعود (که شش سال سلطنت کرد) متعاقباً مالک تخت و تاج گشته اند و پس از فرخ زاد بن مسعود برادرش سلطان ابراهیم بر سریر سلطنت جای گزین گشت) بنابراین جلوس مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۸۱ بوقوع پیوسته است و قول مبرز از محمد خان در این موضوع قبل از اینکه برهان آن دید شود بنزد ما معتبر نیست - نکته که اظهار آن لازم است اینست که اگرچه در دیوان استاد ابوالفرج مقدم بر منح دیگران ستایش سلطان محمود غزنوی دیده میشود و توهم می رود که استاد معاصر آن سلطان عالیشان بوده و ایام سلطنت آن شهریار جهاندار را درک کرده ولی چنین نیست و تحقیق این معنی را گوئیم

مستشرق محترم پروفیسور چایکین در ذیل قصیده استاد که مطلع آن اینست

غزو گوارنده باد شاه جهان را ناصر دین راعی زمین و زمان را
نوشته اند (ممدوح این قصیده کیست ؟ از سلاطین غزنویه گویا فقط دو

تن لقب ناصر الدین داشته اند نخست آنها سبکتکین بود دوم مسعود بن محمود) و سؤال مستشرق محترم را چنین جواب گوئیم که استاد لفظ ناصر الدین را [در مصراع ثانی مطلع] برای مدح آورده (مانند راعی زمین و زمان) و از آن اراده اسم علم (و لقب) نکرده است چنانکه باندک تأملی معلوم گردد و از آن گذشته لقب سلطان مسعود بن محمود شهاب الدوله بوده و این لقب در تاریخ بیهقی در ذکر وقایع زمان سلطان محمود در مواضع عدیده مرقوم است و اگر چه بموجب نص تاریخ بیهقی نگاشته ابوالفضل محمد ابن الحسین بیهقی القادر بالله خلیفه عباسی در ضمن مکتوبی که بمسعود بن محمود نگاشت (و رافع آن ابو محمد هاشمی بود و وصول آن در نیشابور بدست سلطان و کیفیت استقبال شهریار از ابو محمد در تاریخ مزبور مسطور است) نعوت او را چنین نوشت - ناصر دین الله - حافظ عباد الله - المنتقم من اعداء الله -

ظهير خليفه الله امير المؤمنين ولى ما اگر اين نموت را کلا لقب دانيم و ناصردين الله را مبدل ناصر الدين کنيم تکليفى سخت بيجا و تخرىجى بينهايت نازيا و بر خلاف عقيدة جمهور مورخين کرده ايم و همچنين اين قصيدرا در مدح ناصرالدين سبکتکين هم نميتوان دانست زيرا استاد در آن قصيده نام فتح قنوج ميبرد و فتح قنوج درموقع تسخير ممالك هند بدست سلطان محمود غزنوى در سنه ۴۰۷ بوقوع پيوست - و استاد فرخى نيز در مدح سلطان محمود گويد

قوى کننده دين محمد مختار يمين دولت محمود قاهر ~~کفار~~
چو باز گشت بهيروزى از در قنوج مظفر و ظفرو فتح بر يمين و يسار
هنوز ايتش از گرد راه چون نسرين هنوز خنجرش از خون تازه چون گلزار

و همچنين عنصرى فتح قنوج را در مدايح خود سلطان محمود نسبت ميدهند و از اين جمله توان دانست که ممدوح قصيده سيف الدوله ابوالقاسم محمود فرزند ناصرالدين سبکتکين است ﴿بعقيدة صاحب روضة الصفا محمود بن ناصرالدين سبکتکين سيف الدوله لقب داشته و در شرح احوال وى در کتاب مزبور چندجا اين لقب ذکر شده و همچنين ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعدالمنشى در ترجمه يميني در مواضع بسيار لفظ سيف الدوله را لقب سلطان مزبور دانسته ولى در نظر ندارم که شعراى معاصر سلطان محمود را بلقب سيف الدوله مدح کرده باشند بلکه هر جا ديدام اورا يمين الدوله خوانده اند ولى مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونى محمود بن ابراهيم را بلقب سيف الدوله در چند موضع ستوده اند بنا بر اين اگر در قصيده نام محمود بن ابراهيم بلقب سيف الدوله يا بى آن ياهم محمود مطلق بنام شاعرزاده ديده شود معلوم است که ممدوح کيست و در صورتيکه سيف الدوله محمود مطلق باشد از ملاحظه سياق نظم و تاريخ معلوم توان کرد از محمود بن ابراهيم در چند کتاب که دسترس ماست ذکرى نيست ولى از قصيده مسعود سعد سلمان چنان بر ميآيد که وى فرزند سلطان ابوالمظفر ابراهيم غزنوى بوده و از جانب پدر در سنه ۴۶۹ مامور حکومت هندوستان شده است و غرض از تمهيد اين مقدمه اجابت سؤال مستشرق محترم و تحقيق تاريخى بود اکنون گوئيم که استاد ابوالفرج معاصر سلطان محمود نبوده بديل آنکه فتح قنوج چنانکه گفته شد در سنه ۴۰۷ واقع شده و استاد تا سنه ۴۹۰ يعنى نه سال بعد از جلوس جلال الدوله ابوسعید مسعود بن ابراهيم غزنوى حيات داشته و با مراجعه بان قصيده معلوم ميشود که استاد در آنوقت شاعرى سخن سنج و توانا بوده و اگر فرض کنيم که در

موقع نظم آن قصیده بیست و پنجسال داشته لازم میاید که در موقع وفات یکصد و هشت سال از عمر او گذشته باشد و بسیار نادر است که کسی باین سن برسد و نیز هیچیک از ارباب تذکره ننوشته اند که استاد ابوالفرج بعمر طویل رسیده چنانکه استاد رشیدالدین (ابوبکر محمد بن محمد بن عبدالجلیل بلخی) و طواط و بعضی دیگر را نوشته اند و همچنین در تذکره ها و سایر کتب متداوله مذکور نیست که استاد از شعرای دربار سلطان محمود یا معاصر او باشد و باین سبب قصیده چند که در مدح سلطان محمود سروده که سلطان محمود جد ممدوح او بوده و اینکه نیاکان ممدوح را بعظمت و شرف بستایند و فتوح آنانرا بیان کنند مانند ستایش شخص ممدوح و باعث افتخار اوست و سبب اینکه سلطان محمود را مانند سلطان معاصر ستوده و در بعضی موارد او را مثل شاه معاصر که مدایح خود را از شاعر استماع میکند مخاطب ساخته اینست که وقع و تأثیر اینگونه مدح در نفوس بیشتر است و تحقیق این نکته بر دانشمندان پوشیده نیست

صاحب مجمع الفصحا پنداشته است که سوء ظن سلطان ابراهیم بن مسعود نسبت باستاد مسعود سعد سلمان و گرفتاری او در حصار نای بسعی استاد ابوالفرج بوده است و چنین نیست زیرا استاد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان دوستی و ارتباط کامل داشته و در توصیف قصر امیر مسعود سعد سلمان قطعه سروده که بیت اول آن این است بوالفرج را درین بنا که در آن ❀ اختلاف سخن فراوان گشت

(برای مطالعه بقیه ابیات این قطعه رجوع کنید بصفحه ۱۲۴)

استاد مسعود سعد سلمان در جواب ابیات ذیل را سروده و قطعه فوق با جواب آن در دیوان استاد ابوالفرج مندرج است

خاطر خواجه بوالفرج بدرست ❀	گوهر نظم و نثر را کان گشت
هنر از طبع او چو یافت قبول ❀	جان با جسم و جسم با جان گشت
ذهن باریک بین و دور اندیش ❀	سخن او بدید و حیران گشت
معجز خامه اش چو پیدا شد ❀	جادوئیهای خلق پنهان گشت
راست آن آیت است پنداری ❀	که عصا بود و باز ثعبان گشت
راه تاریک مانده روشن شد ❀	کار دشوار بوده آسان گشت
هر دلیر و سوار نظم که بود ❀	کند شمشیر و تنگ میدان گشت
خاطر من چو گفته او دید ❀	از همه گفته ها پشیمان گشت
من چه گویم که آنچه او گفته است ❀	شرف سعد و فخر سلمان گشت

و نیز مکتوبی منظوماً بابوالفرج نوشته که در دیوان او مندرج وسطی اول آن اینست بوالفرج ای خواجه آزاد مرد ❀ هجر وصال تو مرا خبره کرد

صرف نظر از دوستی و وداد ابوالفرج با امیر مسعود سعد سلمان خود نیز در دربار سلطان ابراهیم مقامی عالی نداشته که سعایت او منشا اثر باشد چنانکه در مدح آن سلطان گوید

ای بذات تو ملک گشته جلیل وی بنام تو زنده نام خلیل
و در پایان قصیده گوید

خسروا بنده از اربکه ظلم شاهرخ های زفت خورد از فیل
گشته گریان ز بنده تا آزاد مانده عریان ز موزه تا مندیل
بی عمل عزل دید بر بالین بی گنه سنک یافت بر قندیل
باد اقبال حضرت عالیت گر ببخشی بر این فقیر معیل

و صاحب آتشکده نیز مینویسد (بعد از آنکه سلطان ابراهیم را سوء مزاجی بمسعود سعد سلمان بهمرسیده اورا حبس فرمود ابوالفرج خوفاً بنواحی لاهور رفته ساکن شده در عود سلطان بهند کرة اخری در سلک مقربان و ندیمان مجلس خاص انخراط یافت) گذشته از آنچه ذکر شد مسلم است که مسعود سعد سلمان از حیث رتبه دیوانی و اهمیت شخصی بر ابوالفرج بدرجات عدیده تقدم داشته و بر فرض اینکه از اقران و اکفاء وی هم باشد سعایت اقران و اکفاء در حق یکدیگر تا این اندازه سوء اثر و وخامت عاقبت نخواهد داشت و چنانکه صاحب مجمع الفصحا مینویسد مسعود نخستین بار دوازده سال و مرة ثانیه بیست سال محبوس گشت و بعقیده میرزا محمد خان قزوینی (در حواشی چهارم مقاله) مسعود سعد سلمان در اول بارده سال در (سو) و (دهك) و (قلعه نای) بحبس گرفتار آمد و در این دفعه بشفاعت ابوالقاسم خاص که از ارکان دولت سلطان ابراهیم بوده از حبس رهائی یافت و کرة ثانیه هشت سال در حصار مرنج محبوس بود و بشفاعت طاهر بن علی ثقة الملك مستخلص گردید . و واضح است ابوالفرج نامی که مسعود بتصریح خود بر اثر سعایت او سالهای دراز انیس زنجیر و بند و قرین رنج و گزند گشته از اعظم امرا و رجال دربار و مورد عنایت و مرحمت کامل سلطان بوده است نه ابوالفرج رونی و مسعود و ابوالفرج هر دو وزراء و اعظم حضرت را از قبیل محمد بهروز احمد و طاهر ثقة الملك مدح سروده اند ارباب تذکره متفقند که حکیم ابوحدالدین انوری ابیوردی را بشعر ابوالفرج و مطالعه دیوان او علاقه و توجهی خاص بوده صاحب مجمع الفصحا مینویسد (در شاعری الحق طرز خوشی دارد حکیم انوری متتبع طرز اوست) در تذکره آتشکده مرقوم است که (شاهد استادی او همین بس که حکیم انوری متتبع طریق

او بوده و گاهی تضمین مصارع او میکرده) در تذکره لباب‌الالباب مسطور است که (انوری پیوسته تتبع سخن او کردی و دیوان او همواره در نظر داشتی و در آن قصیده که گفته است -

و بحث ای صورت منصور نه باغی نه سرای بل بهشتی که بدنیا ت فرستاده خدای
(در تذکره مزبور این بیت چنین مرقوم است ولی صحیح آن در نسخه

خطی دیوان انوری نگارنده که در سیصد سال قبل تحریر شده چنین مسطور است
و یحک ای صورت منصوریه باغی و سرای یا بهشتی که بدنیات فرستاده خدای
و در واسط قصیده گوید

هین که آمد بدرت موکب میمون وزیر
هر چه دانی و توانی ز تکلف بنمای
بلب غنچه گل دست همایونش ببوس
بسر زلف صبا گر در ککاش بزدای
و در موضع دیگر گوید

منصوریه هر گزرت در آمد بضمیر ❀ کامد بدرت موکب میمون وزیر
هین کولب غنچه گویا دست ببوس ❀ کو دست چنار گو بیادست بگیر
و منصوریه نام قصری بوده است که منصور وزیر بنا و بنام خود موسوم کرده (یک
بیت تمام بعینه از شعر ابوالفرج بیاورده است بی تضمین و اگر توارد خاطر است
بغایت نادر است و در آن قطعه که گفته است

اندران مجلس که من داعی بشعر بوالفرج  تا شنیدستم و نوعی داشتم بس تمام دلیل است که او پیوسته در بوستان دیوان ابوالفرج تفرج کردی (و آن بیت ابوالفرج که صاحب لباب الالباب میگوید انوری عیناً در قصیده خود نقل کرده است اینست

گفته باز ایران صریر درت
مرحبا مرحبا درای درای

زندگانی مجلس عالی در اقبال تمام
 باد معلومش که من بنده بشعر ابوالفرج
 شعر چندالحق بدست آورده‌ام فی‌مابقی
 چون بدین راضی نبودستم طلب می‌کرده‌ام
 دی‌همین معنی مگر برلفظ من خادم برفت
 گفت من دارم یکی از انتخاب شعر او
 عزم دارم کان بروزی چند بنویسم که نیست
 و در موضعی دیگر گفته و الحق حق سخن را ادا کرده است

ازماتان خیل اقبال چو شعر ابوالفرج
 و اگر چه نمیتوان تصدیق کرد که انوری در شعر پیرو طریقه ابوالفرج باشد
 زیرا خود از اساتید مسلم و از اوا شعر و دارای اسلوبی خاص است ولی همین توجه
 و علاقه او بمطالعه و استنتاج اشعار ابوالفرج دلیل استادی او در فن شعر تواند بود
 مدت حیات و زمان وفات استاد ابوالفرج کاملاً بر ما معلوم و محقق نیست ولی ظاهراً
 آنست که وی در سنه ۴۵۱ بشاعری و ستایش سلطان ابراهیم بن مسعود غزنوی پرداخته
 و پس از آنکه او در سال ۴۸۱ در گذشته است فرزند او مسعود بن ابراهیم را مدح
 می‌گفته و مسعود بن ابراهیم در سنه ۴۹۷ پس از شانزده سال سلطنت داعی حق را
 لبیک اجابت گفته و چون مسلم نیست که استاد در موقع وفات سلطان مسعود بن ابراهیم
 حیات داشته و نیز از مدایح عدیده او در حق آن سلطان چنین فهمیده میشود
 که مدتی مدید از سلطنت او را درگذراده برای اینکه قول ما بصواب از خطا نزدیکتر
 باشد باید بگوئیم که استاد تقریباً در سنه ۴۹۰ جهان فانی را بدرود گفته است و از
 این قرار دوره شاعری او سی و نه سال بوده و اگر فرض کنیم که از سن بیست و
 پنج آغاز مدیحه سرایی کرده باشد با این قیاس در هنگام رحلت شصت و چهار سال
 عمر داشته است

اشعار استاد ابوالفرج در سی و نه سال دوره شاعری منحصر به همین مقدار
 که بنظر قارئین میرسد نبوده و یقین است که قسمتی از آثار افکار این استاد بتاراج
 حوادث رفته و دلیل آنکه در کتاب المعجم فی معاییر اشعار المعجم این دو بیت را که
 از استاد ابوالفرج روایت میکند
 شد ممکن در جهان هر کو بساطش بوسه داد و آن دهد بوسه بساطش کز در تمکین بود



از خواب گران فتنه سبک برنکند سر تا دیده حزم تو بود روشن و بیدار
و هریک از این دو بیت از قصیده جداگانه است که در نسخ دیوان ابوالفرج
دیده نمیشود و همچنین است این بیت و قطعه ذیل که در لباب الالباب مندرج است
نعل اسب تو هلالست و ستامش کوکب است آفتابست او و اسبش آسمانها را مدار
آسمانی پر کوکب بر زمین هرگز که دید کافتاب او یکی باشد هلال او چهار



مال دادن جز بحق اسرافدان اینک از قرآن بخوان لانسرفوا
از برای دین همه دنیا بده لن تسالوا البر حتی تنفقوا
انتهی ۲۰ آبان ۱۳۰۵ (محمدعلی ناصح)

(خاتمه)

بحکم آنکه هرچه دیر آید خوش آید اینک هفت ماه پس از موقع دیوان استاد
باستان (ابوالفرج رونی) ضمیمه سال ششم ارمغان انتشار یافت و بلافاصله شماره اول
سال هفتم هم برای مشترکین ارسال میگردد .

دیوان ابوالفرج را ما بجای دو شماره وعده انتشار دادیم ولی از حیث حجم
و اوراق باسه شماره و ازجهت قیمت طبع و کاغذ باچهار بلکه با پنج شماره ارمغان برابر
گردیده است .

این دیوان تا کنون بطبع نرسیده مگر يك قسمت نقص و مغلوطن از آن در هندوستان
و مسلم با این دقت و تصحیح هنوز دیوان هیچیک از اساتید در ایران طبع نشده است .

این دیوان بسی کمیابست و شاید در تمام طهران بیش از ده نسخه خطی یافت نشود
رفیق فاضل ما (بروفسور چایکین) مستشرق محترم روسی و مترجم اول سفارت روس
که اندک زمانی است از طهران بروسیه مراجعت و ارباب ذوق و ادب را از فیض صحبت
خویش محروم داشته در مدت اقامت طهران تقریباً دو سال بلکه بیشتر بازحمت بی
نهایت این کتاب را پس از متابقه باشش هفت نسخه که بدست آورده تصحیح کرده و
بعد از آن نیز ادیب فاضل و شاعر دانشمند آقای (میرزا محمد علیخان ناصح) عضو

مؤسس و قدیمی انجمن ادبی ایران که همواره آثار منظوم و منثورش زین صفحات ارمغان و همان آثار گرانها معرف او است بازحمت و صرف وقت شبانه روزی پنج ماهه در تصحیح ثانوی کوشیده و بحاشیه مفصل و شرح حالیکه در آخر کتاب بنظر اهل ادب میرسد متن را زینت داده است .

در حقیقت تا درجه امکان در تصحیح و طبع این کتاب دقت بعمل آمده و البته طرفداران علم و ادب و مروجین شعر و سخن در همه جا از این زحمت و خدمت ادبی قدرشناسی کرده . و بوسیله خریداری و ترویج مارا تشویق کرده و مقتدر خواهند ساخت که در هر سال یکی از کتب و دواوین شعرا و اساتید متقدمین را ضمیمه ارمغان و برای ادباء ارمغان فرستیم .

نسخی که از دیوان استاد بدسترس مستشرق محترم بوده و در قسمت تصحیحات برهمن از آنها نام برده بشرح ذیل است و عیناً از خط خودش نقل میگردد . (وحید)

(شرح رموز)

نسخه ۱ - نسخه متعلق به آقای تیمورتاش (این نسخه تاریخ ندارد ولی نسبتاً نسخه قدیمی بنظر می آید) .

نسخه ۲ - نسخه هشت دیوان متعلق بنگارنده بدون تاریخ و معلوم است که نسخه تازه است .

نسخه ۳ - نسخه دیوان ابوالفرج و منتخبات از دیوان سوزنی نسخه تازه و خیلی بد خط است .

نسخه م ب - نسخه متعلق به م . بهار

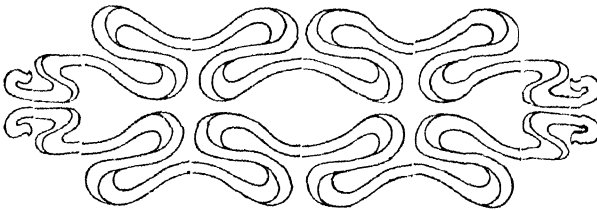
نسخه ۵ - نسخه متعلق باقی حاجی حسین آقای ملک

نسخه ۷ - نسخه تازه و بد خط دیوان ابوالفرج متعلق بنگارنده

ج - جنگ آقای تیمورتاش

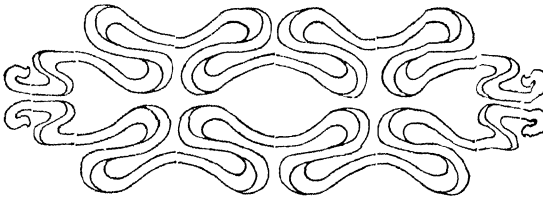
غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشدہ
۱۴۸	۱	دست بکسی	دستہ بکش
۱۵۵	۲۶	آنر	آنرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنین
۱۵۶	۱۴	۲۲	م ۲
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدغور	مدغور
۱۶۰	۲۶	نقل	نقل



غلط نامہ

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۴۶	۱۲	گمشد	گمشدہ
۱۴۸	۱	دست بکسی	دست بکشی
۱۵۵	۲۶	آئر	آئرا
۱۵۶	۵	ضنن	ضنہن
۱۵۶	۱۴	۲۲	۲ م
۱۵۸	۱۸	مین	متن
۱۵۸	۲۶	مدغور	مدغور
۱۶۰	۲۶	نقل	نقل



(قیمت یگتومان)



۱۳۴۵ قمری

۱۳۰۵ شمسی

• مطبعه نمایندگی تجارتی اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در ایران •

آخری درج شدہ تاریخ بریہ کتاب مستعار
لی گئی تھی مقررہ مدت سے زیادہ رکھنے کی
صورت میں ایک آنہ یومیہ دیرانہ لیا جائے گا۔

کتابخانه جامعہ نعیمیہ

۱۔ اراکین برقی مجلس فقہاء اعلیٰ اسلامی
عالمی شہادت خلیفہ کائنات ایک ایسا ادارہ ہے جس کا مقصد
۲۔ اساتذہ جامعہ نعیمیہ کتب خانہ جامعہ نعیمیہ کے
۳۔ اراکین اہل حق و سچ کی کتابیں ایک ایک پرچہ اس کے لیے
۴۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۵۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۶۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے

۷۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۸۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۹۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۰۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۱۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۲۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۳۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۴۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۵۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۶۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۷۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۸۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۱۹۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۰۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے

۲۱۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۲۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۳۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۴۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۵۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۶۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۷۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۸۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۲۹۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے
۳۰۔ مجلس اعلیٰ شہادت خلیفہ کائنات کے لیے اس کے لیے

